

شماره چهارم - پست و ششم فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

تماشای

سرکار استوار، پربیننده‌ترین
برنامه تلویزیون



● جدول و شرح کامل برنامه های تلویزیون و رادیو

دنیا از تماشای چشم

با موافق و مخالف موافقم

اگر از ما بپرسند نظرتان در باره « صلح » یا « جنگ » چیست ، بیدرتک خواهیم گفت که ستایشگر صلحیم . اما انکار نمیکنیم که اروپا در طول ۱۴ قرن متحمل هزار جنگ بوده است و آمریکا که تا جنگ جهانی دوم دور از ماجرا های بزرگ جهان زیسته ، فقط در دو قرن اخیر نزدیک به دوست جنگ بزرگ و کوچک را در درون سرزمین خود تحمل کرده است ، باینترتیب بشر درباره جنگیدن یا جنگیدن بیشتر گرفتار جبر است و کمتر در اختیار « اختیار »؛ زیرا ریشه های اقتصادی و سیاسی جنگها قرنهایست که از تضاد منافع انسانها تغذیه میکند و آب و هوای قرن ما نشان میدهد که این ریشه ها بعث نمیخشکد و تا در آب است امید نمر و ثمراتی نیز هست . بنابر این چه بخواهیم و چه نخواهیم « جنگ » وجود دارد ؛ اما بدلیل اصالت مرگ ، ستایشگر مرگ نیستیم و بهمین دلیل در شهر و روستا بافترو مرض به مبارزه برخاسته ایم و برای زندگی تلاش میکنیم .

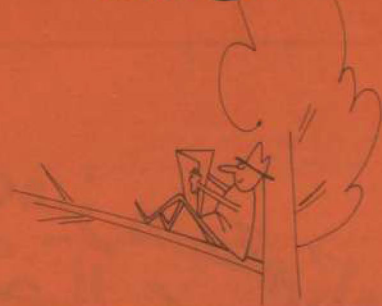
با اینحال میدانیم که در قرنهای گذشته گروهی مرگ را از زندگی برتر دانسته اند و درباره فضیلت مرگ زیبا نوشته اند و رسا سروده اند ، ما ، اینها را نیز یکجا طرد نمیکنیم و آثارشان و نوشته هایشان را گرامی میداریم ، اما سرمشق زندگی ما نیستند .

ما با موافق و مخالف موافقم ، بدلالی که گفتیم .

فقط با یک گروه مخالفیم ، و آن گروه کسانی هستند که به علی : حادث ، عوام فریبی ، وبامفرضانه بود کشور های دیگر ، برای ملت ایران مرگ ونیستی آرزو دارند و اگر جانبداران مرگ ونیستی ملت ایران باشند دولت یا ملت بیگانه باشد اندوهی بدل راه نمیدهم و به اصالت جنگ و ستیز برای « ماندن » و برای « سر بلند زیستن » ایمان داریم ، اما اگر تنی چند ایرانی بخواهند که ملت ایران بود اجنبی از هستی محروم شود ، آن تنی چند را ایرانی نمیدانیم و ملت ایران با آنها آن خواهد کرد که با دشمن بیگانه میکند و بر این اساس ما با هر ایرانی (موافق یا مخالف) موافقم زیرا به دموکراسی و ثروم رشد و تعمیم دموکراسی و تمدن ایمان داریم و همبستگی ملی را از قالبی فکر کردن و « همه بالا جبار موافق بودن » باز میشناسیم .

محمود جعفریان

آقای تماشا



خوانندگان «تماشا» درباره کار ما نظر میدهند

این هفته نیز صد تیرگی از خوانندگان مجله و دوستداران « تماشا » با نامه های صمیمی و دگرگون کننده خوش مرا و همکاران مرا مورد لطف و محبت قرار دادند . و بنا براین نظر درباره مجله و صفحات مجله و با انتقاد های دوستانه خود ما را راهنمایی کردند و ما را راهنمایی کردند . « تماشا » در نظر ما بسیار با ارزش است ، چرا که از بکافری نشانه های از هر و طایفه خوانندگان و از جمله بکافری داشت و از سویی دیگر راه آینده ما را روشنتر میکرد . در اینجا با صمیمی فراوان از همه دوستانی که برای ما نامه نوشته اند ، تشنه ای از نامه های چند خواننده گرامی را نقل میکنم :

● آقای منصور گودرزی از کرمانشاه چنین اظهار لطف نوشته است : « ... البته مرخصی که بگویم به روی چند بیشتر و سیدمیشوای نقل مردم در چشم آنهاست . دو شماره گذشته روی چند های فکشان داشت و به عقیده من ، اگر از کس های رنگ شخصیت های فوقیونی با صمیمی استفاده کنید جالب میشود و خواستنی تر ... »

● آقای پرواز طبرزداد در قمی می نویسد : « ... پیشنهاد دارم مجله صرفا مربوط به هنر باشد چه در سینما ، چه در تئاتر و چه در ادبیات و چه در شعر و نقاشی و دیگر سبک و ناله و آوازه و موسیقی و صدا و اگر امکان دارد در هر شماره یکی دو مجله اختصاص بدهید به شناسایی بهترین آوازی در هر زمینه (البته هنرمند واقعی) »

● آقای خسرو ملا محمد : « ... شما ۱۶ صفحه از ... مجله مجله را به برنامه های فوقیونی اختصاص دادید ، چرا این کار را میکنید ۱۶ صفحه را میشد در ۲ صفحه خلاصه کرد و در عوض باقی از شخصیت های فوقیونی صمیمی های میگزید تا بدینهم نظر آنها درباره فوقیونی چیست و از آنرا خود راغب هستند یا خیر ؟ »

● آقای سید مرتضی شایس : « ... به تعجبیم خود خوشحال خواهیم شد اگر در آن مجله صفحه و یا حداقل ستونی را اختصاص بدهید به گزارشات و پیشنهادهای مردم در زمینه برنامه های رادیو و فوقیونی بدهید . چنانچه بررسی این پیشنهادات که چندی میومد دارد بهبود برنامه های رادیو و فوقیونی تعیین خواهد شد . »

و دیگر دوستان که نامه عاشقان سرشار از لطف و محبت بودند در اینجا فراموشی برای نقل و یاد کردن آنها نیست . ضمن تشکر از این بزرگان گرامی « تماشا » باغبانان میوه که نظر ها و پیشنهاد های همه آنان را آنچه که بشود بکشد صلی خواهد شد ، « با صبر و پیشه دار دوست » آقای مرتضی شایس ... مجله تماشا با کمال اشتیاق نظر ها و انتقاد های شما را در این ستون میخواند و از مسئولین برنامه های فوقیونی خواهد خواست که در انجام نقاشی این طایفه ها در خود مسئول دارند و اگر میسر دارند من همین مجله بدهم ... و همینطور که این ایده را رابطه میان شما دوستان و از همه کنندگان و مسئولین برنامه های فوقیونی سوزن کردای شیرین بدمت دهد . گفتن شیرین باد مرخص

تماشا

صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی

زیر نظر : ایرج کرگین

مسئول هیات تحریریه : ژیل سازگار

طرح و تنظیم : قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان

روی جلد و عکس های رنگی : علی قشقای

آگهی ها : دفتر مجله تماشا

چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۴

بچه‌ها، تماشاگران معصوم و زورگوی تلویزیون



ایکانش میز مشتقم تلوزن می‌شد
تا همه خیال کنند دارم مشتقم می‌نویسم
دلم می‌خواست جای قاصی (کارت) بودم
و بی‌گناهان را نجات می‌دادم
خانه قمر خانم را دوست دارم چون با
همه همسایه هایش (عوامی) کند



● بزرگترها در انتخاب برنامه‌های کانال‌های تلویزیون از بچه‌ها شکست خورده‌اند

از : ژاله رفیع‌زاده

منابع : مجله تحقیقات روزنامه نگاری
نشریه قسمت سنجش افکار تلویزیون ملی ایران

«شبه‌ا وقتی که منو می‌کنند تو اتاق تا تلویزیون نگاه نکنم، دلم می‌خواد که سوراخ کلید در گشادتر بود تا میتونستم تلویزیونو بهتر ببینم.»
دنیای پر امل و صفای این مشتریان پروپاقرص تلویزیون برای ما بزرگترها چندان که باید آشنا نیست. کودکان ما در انبوهی از محصولات مصرفی که ارمغان عصر پیشرفت تکنولوژیست محصور شده‌اند. شاید ما از اینها بچه‌های خوشبخت‌تری بوده‌ایم. و شاید اینها از بچه‌های خودشان خوشبخت‌تر باشند. کودکان کل مصنوعی می‌بینند و عطر مصنوعی استشمام می‌کنند.

یکی از محصولات زمان آنها تلویزیون است، شاید تنها وسیله‌ای که به آنها فرصت فرار مشروع از دنیای حقایق ماشینی را می‌دهد و گاهی بهشهادت جامعه‌شناسان سلیقه، نحوه فکر، آرزوها و در نتیجه آینده آنها را تغییر می‌دهد. برای ما چنین کاری را داستانهای نارنج و ترنج می‌کردند، با این تفاوت که دختر شاه پریان ما عاشق شاهزاده اسپوار می‌شد. اما دختر شاه پریان اینها عاشق سرگرد نلسون فضا نورد می‌شود.

خواستن و نتوانستن، در نتیجه آرزو نیروی مافوق بشری کردن مشکل دیرین بچه‌ها بوده است: «وقتی که در کلاس ششم رد شدم، خیلی دلم می‌خواست جنی می‌آمد و کاری می‌کرد که هر کسی کارنامه‌ام را نگاه کند خیال کند با معدل ۲۰ قبول شده‌ام.»

تحفه‌ای که تلویزیون برای بچه‌ها آورده فیلم کارتون است. فیلمی که بچه‌ها دوستش دارند چون پرتحرک است. دوستش دارند چون قهرمانانش چه خوش‌جنس و چه بدجنس هیچوقت نمی‌میرند، حتی اگر از ساختمان ده طبقه بیفتند. دوستش دارند چون همیشه کمک به موقع می‌رسد.

در زمان ما این نام - یعنی کارتون - مفهومی نداشت و اگر برای معدودی از ما قابل فهم بود، کارتون‌هایی که بزبان فارسی حرف می‌زدند عجیب بود.

فراموش نکردیم که ما هم مثل اینها عاشق جنب و جوش و تحرک بودیم و هیجان می‌خواستیم اما فقط گاهی بسینما می‌رفتیم و خودمان را با تماشای فیلم‌های «وسترن» ارضا می‌کردیم. بچه‌های امروز هم از این فیلم‌ها بدشان نمی‌آید. گاهی هم خودشان را در قالب قهرمانان داستان می‌بینند مخصوصا پسربچه‌ها. یکیشیان می‌گفت:

«خیلی دلم می‌خواست جای جیم‌وست بودم چون همه کارهای پرهیجان است و کاراته هم بازی می‌کنند.»

جیم‌وست با وجود اینکه فیلمش مدتی است به پایان رسیده هنوز قهرمان محبوب بچه‌هاست. این محبوبیت به «جیم‌وست» محدود نمی‌شود. به گفته کودک دیگر:

«دلم می‌خواست جای پسر جنگل بودم، چون او خیلی شجاع است و می‌تواند مارها را بکشد و همه را نجات دهد. اما اگر جای پسر جنگل بودم اول خودم را نجات میدادم.»

و اگر بیرسیم از چه نجات میدادی، فقط سکوت میکند.

دختر یازده ساله‌ای می‌گوید:
«دلم می‌خواست جای رابرت واگنر در فیلم گرفتار بودم.»
و دختر ده ساله‌ای اعتراف می‌کند:
«آشپاره دلم می‌خواست جای اون دختر بودم، چون کارهای پرهیجانی می‌کرد، کارهایی که آدم از خجالت می‌خواست آب بشود. مثلاً سر کلاس با خط کش سنگریزه می‌زد به پای بچه‌ها، یا کاغذ به سرشان پرت میکرد، کارهایی که من هیچوقت جرأتش را ندارم بکنم.»

و در این دنیای معصومانه گاهی قهرمان، کار چندان پرتحرکی ندارد. مانند قهرمان آرزوهای دختر ۱۴ ساله‌ای که می‌گفت:
«دلم می‌خواست جای قاضی «گارت» بودم. چون بی‌گناهها را از دست گناهکارها نجات می‌دهد.»
تا حالا هزار بار شده که بهمن گفته‌اند: «خواهر کوچکم را گتک زده‌ام، در صورتیکه بچه‌های دیگر این کار را کرده بودند، نه من. اگر قاضی «گارت» بودم بهمه میفهماندم که این کار را من نکردم.»

خواستن و نتوانستن گاهی تا آنجا شکنجه‌آور است که دیگر کودک خواستن را هم فراموش می‌کند: «دلم نمی‌خواهد جای هیچکدامشان باشم، چون پدر و مادرم نمی‌گذارند باشم. اصلاً اونها دوست ندارند من تلویزیون نگاه کنم یا سینما بروم.»

یا «جای هیچکدامشان نمی‌خواهم باشم، چون نمی‌توانم باشم.»
خصوصیات بدنی و اندازه‌های تیز گوشتی بهدنیای کوچک ولی نامحدود کودکان راه برده است.

پسر ۹ ساله‌ای می‌گفت:

«دلم می‌خواست جای جیم‌وست بودم، چون اون یکوقتی قهرمان زیبایی اندام بود.»

و دختر ۱۰ ساله‌ای با لحنی صادقانه می‌گفت:
«کاشکی جای سامانثا که توی فیلم افسونگر بازی می‌کنه بودم، چون اون هم خوشگله هم هرجی که بخواد بدست میاره.»

بچه‌های ۷ تا ۱۵ ساله مدتیست که تماشای تلویزیون را بهسینما ترجیح داده‌اند:

«من تلویزیون را بیشتر از سینما دوست دارم، چون توی سینما در مدت دو ساعت آدم فقط یک فیلم را تماشا میکنه، در صورتیکه توی تلویزیون میتونه در همان مدت دو سه تا فیلم ببینه.» و البته کودکانی هم هستند که برده عریض و رنگهای جذاب سینما آنها را بیشتر بهخود میکشد: «من سینما را بیشتر دوست دارم، چون فیلمهای پرهیجان‌تر است.»

تماشای این صحنه سحرآمیز گاهی در خانواده‌ها با موانعی روبرو می‌شود و گاهی مخالفت بزرگترها باعث گلابه‌های جالبی می‌شود:

«بابام میگه تو باید تا ساعت پنج و نیم درس بخونی و چون هشت سالت است بعد باید بری بخوابی، فیلمهای خوب تلویزیون هم تازه از ساعت ۹ شروع میشه.»

«وقتی که بهزور می‌گویند برو درسهات را بنویس و مرا از پای تلویزیون بلند می‌کنند، دلم می‌خواهد میزی که رویش دارم مشق می‌نویسم یکدفعه

تبدیل بهتلویزیون بشود، آنوقت همه فکر می‌کنند که من دارم توی اطاق مشق می‌نویسم.»
و گاهی هم اتفاق می‌افتد که ایسن مخالفت بهخطر خود کودک نیست، بلکه برای اعتقادات شخصی پدر و مادر است.

«پدرم دوست ندارد ما تلویزیون نگاه کنیم، چون میگوید ما نماز خوان هستیم و خداوند گفته که تلویزیون تماشا کنیم.»

شکافی که بین شمال و جنوب شهر وجود دارد در خصوصیات روحی و روانی کودکان تأثیری تردیدناپذیر گذاشته است. در شمال و مرکز تهران بیشتر کودکانی که تلویزیون می‌بینند در خانه تلویزیون دارند. و اینها از برنامه‌های دوکانال آنچه را دوست دارند انتخاب و نگاه می‌کنند. ولی در جنوب شهر که تعداد گیرنده کم است، کودکان بیشتر در خانه بستگان و همسایه‌ها برنامه‌ها را می‌بینند و در دسترس نبودن همیشگی تلویزیون سبب می‌شود که هرگاه فرصتی برای تماشا دست دهد، بچه‌ها دیگر از پای تلویزیون تکان نخورند. از بین ۵۶ کودک در جنوب تهران سه نفرشان در خانه تلویزیون دارند که از ساعت ۶ تا آخر برنامه‌ها را تماشا می‌کنند:

«من در خانه عمویم تلویزیون نگاه میکردم. اما حالا که خانه‌مان را عوض کرده‌ایم و راهمان دور شده دیگر آنجا نمی‌روم. وقتی می‌رفتم خانه عمو بهجز ما همسایه‌های دیگر هم می‌آمدند. وقتی هم که سرکار استوار یا خانه قمرخانم بود خودشان می‌رفتند و همسایه‌ها را صدا می‌کردند.»

این خانواده‌های تلویزیون‌دار وقتی که تلویزیون برنامه دارد تا آنجا که اتاق گنجایش داشته باشد مهمان می‌پذیرند.

«امسال من فقط روز مادر تلویزیون نگاه کردم. همسایه‌ها خودشان صدا می‌زدند، ما هم رفتم. پذیرائی هم کردند.»

این کودکان برادری و خواهری می‌دهند و بهندرت بهسینما می‌روند، کمتر از سه یا چهار ماه یکبار.

این‌ها گاهی بی‌آنکه خود متوجه باشند، فیلمی را که با قهرمانش احساس اشتراک و تفاهم کنند دوست دارند. و گاهی بی‌بردن بهاین وجه اشتراک برایشان دردناک است.

«من از فیلم رانده شده خوشم میاد، این دوتا را هیچکس دوست نداره و به حرفشان هم گوش نمیده خیلی غمگین هستند.»

کودک دیگری می‌گفت:

«خانه قمرخانم را خیلی دوست دارم چون با همه همسایه‌هاش دعوا میکنه.»

این نکته روشن شده است که اگر برای بچه‌ها حق انتخاب برنامه قائل نشوند، آنها کم‌کم به آنچه می‌بینند علاقمند می‌شوند.

به ما که گاهی صداقت خود را بهبانه «برای پیروز شدن بر مشکلات زندگی باید چنین بود» از دست داده‌ایم. ظاهراً در یک مورد بچه‌ها پیروز شده‌اند و آن انتخاب کانال و برنامه تلویزیون است که بهطور نسبی در دست بچه‌ها و تحت قدرت آنها است.

طرح يك مسأله
از : ن. همدانی

حمایت ، چگونه و تا کجا ؟



با حیرت پرسیدم :

— چی شده مگر ؟ صنعت ملی مارا چه آسیب‌رسیده ؟
تکاهی تحقیرآمیز بحقیر انداخت و گفت :

— مگر شما روزنامه نمخوانید ؟ مگر رادیو گوش
نمی‌دهید ؟ چطور خبر ندارید که دولت دروازه هارا بروی
اجناسی خارجی باز کرده و واردات را آزاد کرده است باین
ترتیب مگر صنعتی برای ما میماند ؟ همین فردا پس فرداست
که کارخانه‌ها یکی یکی درهائشان را می‌بندند و کارگاه‌هایشان
بیکار میشوند !

ناهان پیادم آمد که همین آقا ، چند سال پیش که
دولت برای حمایت از صنایع داخلی ، ورود مصنوعات خارجی
را محدود کرده بود ، در يك همچنین نشستی منبر رفته
بود که :

— آقا ، هم‌ا‌ش بخاطر استفاده‌های خودشان است!
خودشان سرمایه‌گذاری کرده و کارخانه رام انداخته‌اند و
میخواهند محصولات پنجل خود را بزور بمردم قالب کنند ،
آنهم بهر قیمتی که دلشان بخواهد ، چون مردم چاره‌ای جز
خرید همین محصولات ندارند ! اگر راست میگویند چرا
نمیگذارند رقابت آزاد در بازار بوجود بیاید و مردم آنچه‌را
که بهتر و ارزاتر است بخرند !
ازاین یادآوری خنده‌ام گرفت و آقا که از خنده
بیمورد من خشمگین شده بود داد زد :

— بله ، می‌خندید ! شما که عرق ملی ندارید ! همین
بی همتی امثال شما هاست که دست‌دولتها را برای هراقدام
بیرویه‌ای باز گذاشته است !
تجربه برایم ثابت شده که بحث‌کردن با این «انتقاد
گران حرفه‌ای » نمره‌ای جز اتلاف وقت و جنگ اعصاب
بی‌حاصل ندارد ، بنابراین سری تکان دادم و در حالیکه بلند
میشدم گفتم :

— میدانید که من سرم تو سیاست نیست . اگر اجازه
بدهید مرخص میشوم چون به صد جای دیگر هم باید سر
بزنم ...

و در حالیکه آقا ازاینکه « گوش » شنوایی برای
سخنرانی غرای خود نیافته ناراحت و دلفروز شده بود ،
خدا حافظی کردم و از خانه‌اش بیرون آمدم .
وقتی با خودم تنها شدم این مسأله برایم مطرح شد
که آیا واقعا ، دولت باید از صنایع داخلی بهر قیمتی که
شده حمایت بکند ؟ حتی اگر کارخانه های ما همتی برای
بهبود وضع تولید و بالا بردن کیفیت محصولات خود بخرج
نهند و با استفاده از بازار خالی — که دولت برایشان
فراهم کرده — چس بدتر را بقیمت گزاتر بمردم بفروشند ؟
چرا ؟ برای اینکه جیب یکمده پرتی شود و بمردم بیشتر
اجحاف کنند ؟ مسلما چنین حمایتی نه تنها مفید نیست بلکه
از دو جهت زیان بخش است . یکی از این جهت که نحملی

دیدبازدید عید فرصتی است برای اینکه آدم‌کسانی
را که اشتیاقی بدیدنشان ندارد — وبهمین‌دلیل هم سال تاسال
بدیدنشان نمی‌رود — بخاطر رعایت آداب و سن و حفظ شمار
ملی زیارت کند ، با آنها مای و بوسه ردوبدل کند ، چند
دقیقه‌ای پای صحبتشان بنشیند و پا خوردن چای و شیرینی
و آجیل تجدید عهد کند تا یکسال دیگر عطای دیدارشان
را بلفاقش بیفشند و دردل‌قسم بخورد که عید دیگر ! ! شهرویدار
فرار کند تا مجبور باج‌رای این کم‌دی تکراری و مبتذل
سالانه نشود !

دید و بازدید عید در عین حال فرصت بسیار مفتنی
است « برای سیاست بافان » و انتقادگران « حرفه‌ای » که
« گوش » های شنوایی برای حرف‌های تمام نشدنی خود در
زمینه سیاست داخلی و خارجی پیدا میکنند و هرروز « صد
منبر » برای آشنا و بیگانه میخوانند ! راستی ، شما افتخار
آشنائی باین دسته از مردم را دارید ؟ نه ؟ به ! نصف عمرتان
برفناست . اجازه بدهید خدمتتان معرفی کنم : سیاست‌با‌فان
و انتقاد گران حرفه‌ای کسانی هستند که عمری را بی‌ساقسل
گذرانده‌اند و حالا‌کاری ندارند جز اینکه خبر‌های روزنامه‌ها
را بخوانند ، اخبار رادیو و تلویزیون را گوش کنند و بعد
بنشینند و این خبرها را پیش خود تفسیر کنند و چه تفسیری !
کافی است یکی از اینها بر بخورید و مرنگب این
اشتیاء بشوید که بپرسید « آقا ، در دنیا چه خبر ؟ » نایک
ساعت تمام برایتان رطب و یایس بیافند و با حرارت تمام
استلال کنند که مثلا اگر نوروز امسال هوا بارندگی شد ،
دست انگلیسها توکار بود ... و اینکه امریکا در ویتنام درگیر
شده یا اعراب و اسرائیل نمیتوانند باهم کنار بیایند برای
اینست که انگلیسها چنین اراده کرده‌اند و فریضتی برای
هنوز هم که هنوز است دنیا روی شاخ گاو انگلیس می‌چرخد !
در دید و بازدید عید امسال دیداری داشتیم بایکی از

این دسته مردم ، با آقایی که در تمام عرش يك گام مفید
برای خود و دیگران برنداشته و نا بخاطر دارم او را درحال
انتقاد از دولت و ملت دیده‌ام . از آن آدمهایی است که مترصد
دست‌آویزی برای عیب‌جویی هستند و سعی میکنند همه چیز را
و ارونه جلوه دهند و از هراقدامی ، ولو مفید بحال ملت ،
انتقاد کنند ... بخاطر آشنائی که با روحیه و طرز فکر ایشان
دارم سعی کردم دیدارمان خیلی کوتاه باشد و فرصتی برای
سخن‌پراکتی بستم عالیجناب نهم اما طرف گویا چنان
لیریز از حرف و انتقاد بود که بی هیچ بهانه‌ای سرشار شد
و نا دستی بااو دادم و گفتم :

عید شما مبارک !

فلسوفانه سری تکان داد و شروع به درفشانی کرد :
— آقا چه عیدی ، چه مبارکی ! دیدید چکار کردند ؟
يك صنعت ملی داشتیم که ناسلامتی داشت پروبایی می‌گرفت
که آنهم از دست رفت !

دوستان ما ، تماشاگران تلویزیون
و خوانندگان مجله تماشا برای انتخاب آقا
و خانم تلویزیون در سال ۱۳۴۹ سخت
به تلاش افتاده‌اند . این روز ها پاکت
هایی به دست ما می‌رسد حاوی سه یا چهار
کوین رای و اعضاء يك خانواده مانند
خانواده ضیایی زاده برای گرداندگان
این مسابقه می‌نویسند « اجازه بدهید ما
بایك کوین رای دسته جمعی بدهیم ، زیرا
برایمان میسر نیست که هر يك مجله
خداگانه‌ای بخریم . »
به‌هرحال توجه خوانندگان مجله
به این مسابقه ، بیش از آنکه گرداندگان
مسابقه را خوشحال کند ، مجریان ،
گویندگان و بازیگرانرا بهیجان آورده
است .

در شماره گذشته چند تن از کسانی
را که مردم و چهره های سرشناس
مطبوعات ، سینما ، مد و آرایش به آنها
رای داده بودند معرفی کردیم . از این
شماره به بعد نیز هر هفته به معرفی کوتاه
کسانی که رای بیشتری آورده‌اند می
پردازیم .

اسماعیل میر فخرانی

میر فخرانی سخت از خبر تکار ها می
نرسد و می‌گوید :

يك دفعه خانم با من مصاحبه کرد و
من به او گفتم تلویزیون چنان گسترش یافته
است که وقتی سوار تاکسی می‌شوم شوهر
تاکسی هم در باره خویش و بدی برنامه های
تلویزیون با من صحبت می‌کنند! خانم خبرنگار
نوشت که من گفتمام مردم به قدری از من
خوششان می‌آید که شوهر تاکسی هم از من
پول کرایه نمی‌گیرند !

از آن به بعد خیلی از خبرنگار ها
می‌نرسد .

اسماعیل میر فخرانی متولد ۱۳۲۵ است
و لیسانس زیست شناسی دارد . فعلا دوره
سربازش را در تلویزیون می‌گذراند .



میر فخرانی فعلا گوینده ثابت دو برنامه
داشت است و گویندگی فیلمهای مستند تلویزیون
را نیز بعهده دارد .

از خاطرات جالب دوران گویندگی‌ش‌وارد
شدن گریه در استودیو است درست هنگام
پخش برنامه پرواز آبولو به ماه . درست وقتی
که استادان گوش نا گوش استودیو نشسته
بودند و برنامه هم مستقیما پخش می‌شد ،
همکار آقای میر فخرانی که نمی‌دانست فلیپه
را چگونه راست و ریس کند گفت :

این گریه هم آمده است از محضر
استادان استفاده کند .

خانم تلویزیون ؟



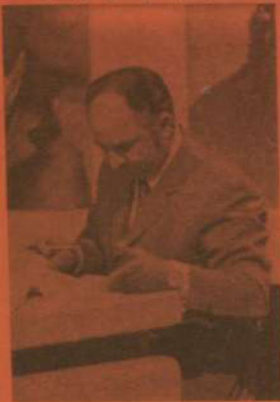
کوین مخصوص رای گیری

آقای تلویزیون

خانم تلویزیون

نام رای دهنده

نشانی و تلفن :



هوشنگ محمودی

محمودی بیشتر برنامه مسابقه بجهما
را اجرا می‌کند .
چهره‌اش روی صفحه تلویزیون قیافه‌ای
است پدرا‌نه و مهربان .
تعریف می‌کنند روزی دربرنامه‌محمودی
دختری برای نواختن پیانو شرکت می‌کند .
محمودی دختر را معرفی می‌کند و دخترکه هم
پشت پیانو می‌نشیند .
محمودی هر قدر به انتظار می‌نشیند که
پیانو زدن دختر تمام شود ، نمی‌شود . محمودی
سرانجام عصبانی می‌شود و شروع می‌کند با
حرکات دست و دهان به دختر اشاره کردن
که دخترکه دیگر دست بردارد . بی خبر از این
که دوربین روی صورت او است و دارد او را
نشان می‌دهد !



فریدون فرح اندوز

فریدون فرح‌اندوز متولد اسفند ماه‌سال
۱۳۲۵ است .
و معمولا گویندگی برنامه های ادیبی و
« احساساتی » بعهده او گذاشته میشود و
او هم واقعا احساسات بفرج می‌دهد !
فرح اندوز از دانشگاه لیسانس بیولوژی
تهران دارد .
و بعقیده دوستاش جزو عجایب هفت
گانه دنیااست چون تلویزیون هیکل همه را
دوبرابر نشان می‌دهد ولی هیکل او را نصف !



فرخ خانم (پروین ملکوتی)

می‌گویند پروین خانم پاك باورش شده
است که همان فرخ خانم مجموعه تلویزیونی
است . و گاهی سرکارگردان برنامه‌اش‌داد
می‌کند و هرچه داشت بخواهد به او می‌گوید
بعد هم قهر می‌کند و می‌رود . و برنامه‌سه
می‌ماند به‌امید خدا .
خانم ملکوتی در کار دوبله قیام هم‌دست
دارد .

پیتربروک در تهران

« پیتربروک » کارگردان معروف تاتر و سینمای انگلیس ، ساعت ۳ بامداد روز سهشنبه هفته گذشته وارد تهران شد .

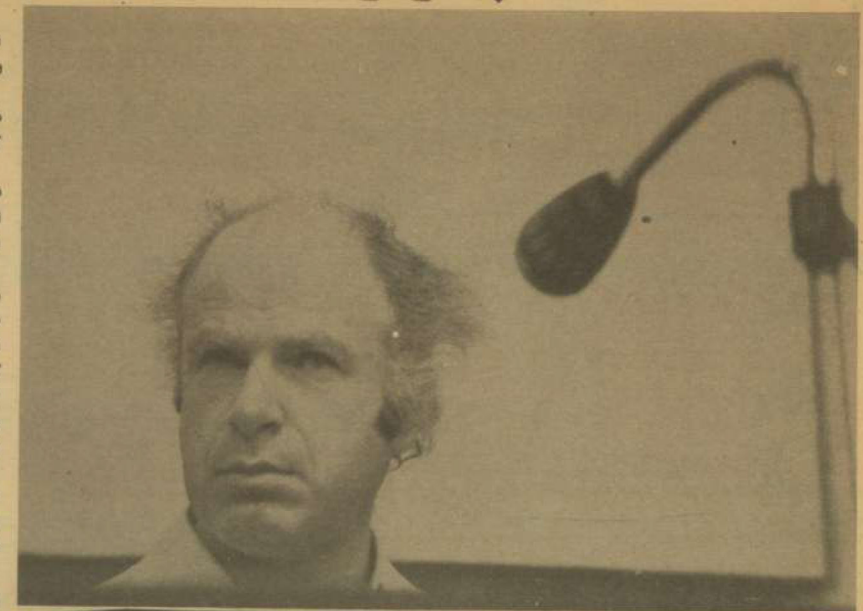
« پیتربروک » که در جشن هنر سال ۱۳۲۹ شرکت داشت ، در جشن هنر سال ۱۳۵۰ نیز فعالانه شرکت خواهد کرد .

سفر « پیتربروک » به تهران برای بررسی امکانات فعالیت تاتری در ایران و ملاقات و مذاکره با هنرپیشه های ایرانی است . او به مدت ده روز در ایران خواهد بود و در این مدت به جنوب و شیراز سفر می کند .

« مرکز بین المللی تجربیات تاتری » در پاریس که ریاست آن را پیتربروک به عهده دارد ، فعالیت پژوهشی وسیعی در زمینه تاتر دارد و انواع مختلف تکنیک های تاتری را بدقت و با روش های علمی تجربه میکند . « پیتربروک » تصمیم دارد گروهی از اعضای این مرکز را به مدت سه ماهه با ایران بیاورد تا با امکانات عملی موجود در ایران بشهرین بیرداخته . این گروه روی برنامه های مختلفی کار خواهد کرد و در جشن هنر اسال نیز شرکت خواهد جست .

« پیتربروک » از میان هنرمندان ایرانی « آریسی اوآنسیان » را بعنوان کارگردان و پرویز پورحسینی را بعنوان هنرپیشه برای همکاری « با مرکز بین المللی تجربیات تاتری » انتخاب کرده است .

درباره پیتربروک ، مرکز بین المللی تجربیات تاتری و برنامه هایی که در ایران خواهند داشت بتفصیل گفتگو خواهیم کرد .



سه کنسرت آموزشی برای جوانان

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در راه نزدیک کردن مردم با هنر موسیقی گام دیگری بر می دارد



فرهنگ يك ملت را ، توانایی بهره گیری مردم از هنرها نشان می دهد . و یار شناساندن هنر به مردم يك سرزمین بی تردید پرورش هنرمندان است و این شناساندن ممکن نیست مگر از طریق آموزش های لازم .

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران با درک این ضرورت به کوششی بی گیر برخاسته است . هفته گذشته شاهد برگزاری اولین کنسرت آموزشی این ارکستر در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران بودیم .

هدف از برگزاری این کنسرت و کنسرت های دیگری که روزهای ۲۱ فروردین و ۸ اردیبهشت در محل همین کارگاه برگزار می شود ، ایجاد رابطه ای صمیمانه تر و ادراک بهتر موسیقی است .

این اقدام در شرایط فعلی با توجه به اینکه تاکنون به موسیقی علمی توجه زیادی نشده است می تواند اقدامی بارور و مفید باشد .

از بعد از ظهور اسلام مردم ما را با موسیقی فاصله ای افتاد ، فاصله ای شاید به وسعت تصاویر در دو آینه موازی که فاصله بی نهایت بود و امید رسیدن ، صبر . و شاید این گناه از شعر ما بود که مثل نقابی تیز چنگ بر قامت نحیف

موسیقی بال گسترده بود ، بدانسان که موسیقی ما را یارای قد افرازی نبود .

اصولا ایران به سرزمین شعر مشهور است تا موسیقی . چرا که تعداد موسیقی دانان ما ، شاید از انگلستان یکدست تجاوز نکند و دلیل این عدم تجانی و هم آهنگی تا حد زیادی از مذهب سرچشمه می گیرد .

مردمان مذهبی ما موسیقی را حرام میدانستند و نوازندگان را به باد انتقاد می گرفتند و چوب و چماق تکلیف بر سرشان می گویندند .

بدین ترتیب بود که بین نوده مردم و موسیقی واقعی بیگانگی غم انگیزی به وجود آمد .

بمداهم که بر اثر نفوذ تمدن غرب ، اندکی به موسیقی توجه شد به علت ناآشنائی و دور بودن از درک صحیح موسیقی برداشت درستی از این هنر نشد .

موسیقی کلاسیک سوفات فرنگ تلقی می شد و حتی جماعت روشنفکر نیز در این مرداب سر دوگی دست و پا می زد و نمیدانست چه میخواهد ، و چه باید بخواهد .

بدین سان هر روز ، نوا ها به انتقال هر چه بیشتر کشیده می شد و آنچه در این میان ضرورت حیاتی داشت ،

ایجاد روزه ای بود برای نجات این هنر و برقرار کردن رابطه ای با شنونده و تلاشی برای شناساندن موسیقی کلاسیک به مردم . تلویزیون به این امر مهم همت گماشت و با تشکیل ارکستر مجلسی به یکی از مهم ترین وظایفش به عنوان يك وسیله ارتباط جمعی و يك عامل حمایت کننده از هنرهای گوناگون پرداخت .

موسیقی کلاسیک متعلق به هیچ کشوری نیست و در عین حال متعلق به همه کشورها است میدانیم که وظیفه يك هنرمند در قبال جامعه ، ایجاد شرایط لازم برای پیشرفت هنر و تقویت قوه درک مردم از هنر است . نشستن در برج عاج وجدانی از مردم دوری را دوا نمی کند و هنرمند به ناچار باید این کوشش را داشته باشد که با برقراری نوعی ارتباط مردم و جامعه را همپای هنرش پیش ببرد . این وظیفه يك هنرمند است و بالطبع وظیفه يك گروه هنری به مراتب وسیعتر و عظیم تر است .

يك گروه هنری وقتی نیروی به حساب می آید که از طریق هنرش به رهبری فکری مردم بپردازد ، و این امید است که بیش از هر چیز در کلیه تلاش های ارکستر مجلسی تلویزیون ، خاصه کنسرت های آموزشی اخیر ، مد نظر بوده است .



نمایی از مرکز تلویزیون تبریز هنگام ساختمان

نهمین مرکز تلویزیونی ایران در تبریز

برنامه های آزمایشی تلویزیون تبریز بیش از آنچه پیش بینی می شد مورد توجه تماشاگران تلویزیون در این شهر ، قرار گرفته است .

تلویزیون تبریز بخاطر شوق و علاقه ای که مردم این شهر از خود نشان میدادند ، فعالیت های خود را ششماه زودتر از تاریخ مقرر بشهر رساند و روز اول فروردین ۱۳۵۰ کار خود را آغاز کرد . بسیاری از کار های ساختمانی این مرکز در شرایطی انجام گرفت که سرمای ۲۲ درجه زیر صفر توان از انسان می ربود . اما اعتقاد بيك آرمان بزرگ و ایمان به آیدش انسانی کاری که در حال انجام بود ، کارکنان تلویزیون ملی ایران را تشویق کرد که تا بهمن رسیدن کار و کوشش خود از پای نداشتند .

سیاسی که مردم تبریز به محض آغاز کار مرکز فرستنده شهرشان نسبت به کارکنان تلویزیون ملی ابراز داشتند ، پاداش ارزنده ای برای زحمات شبانه روزی چندین ماهه اینان بود .

تشکیلات مرکز تبریز

مرکز تلویزیون تبریز در مشرق شهر ، کنار جاده تهران ، بالای تپه ای مشرف به دانشگاه تبریز ساخته شده است و ۱۷۰۰ متر مربع زیر بنا دارد . این مرکز به دو استودیوی بزرگ ، يك استودیوی کوچک ، دو اتاق فرمان ، لابراتوار ، رستوران ، کتابخانه و قسمتهای فنی مجهز است .

قدرت فرستنده تبریز در حال حاضر ۱۰۰ وات است و چهار كيلو وات قدرت تشعشع دارد . در آینده نزدیک قدرت این فرستنده به دو كيلو وات با قدرت تشعشع ۶۰ كيلو وات افزایش خواهد یافت . تا پایان تابستان امسال با نصب پنج فرستنده تقویتی برنامه های تلویزیون تبریز مرافه ، بناب ، خوی ، شاهپور ، جلفا ، ماکو و مرند را خواهد پوشاند ، در آینده نزدیک نیز با تکمیل خطوط ماکروویو ، ساکنان مناطق وسیعی از آذربایجان ، از برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی استفاده خواهند کرد .



دستگاه ضبط و پخش نوار مغناطیسی در استودیو تلویزیون تبریز



دینا بصیری و سعید قائم مقامی در نخستین روز های کار تلویزیون تبریز با مردم آذربایجان صحبت کردند .



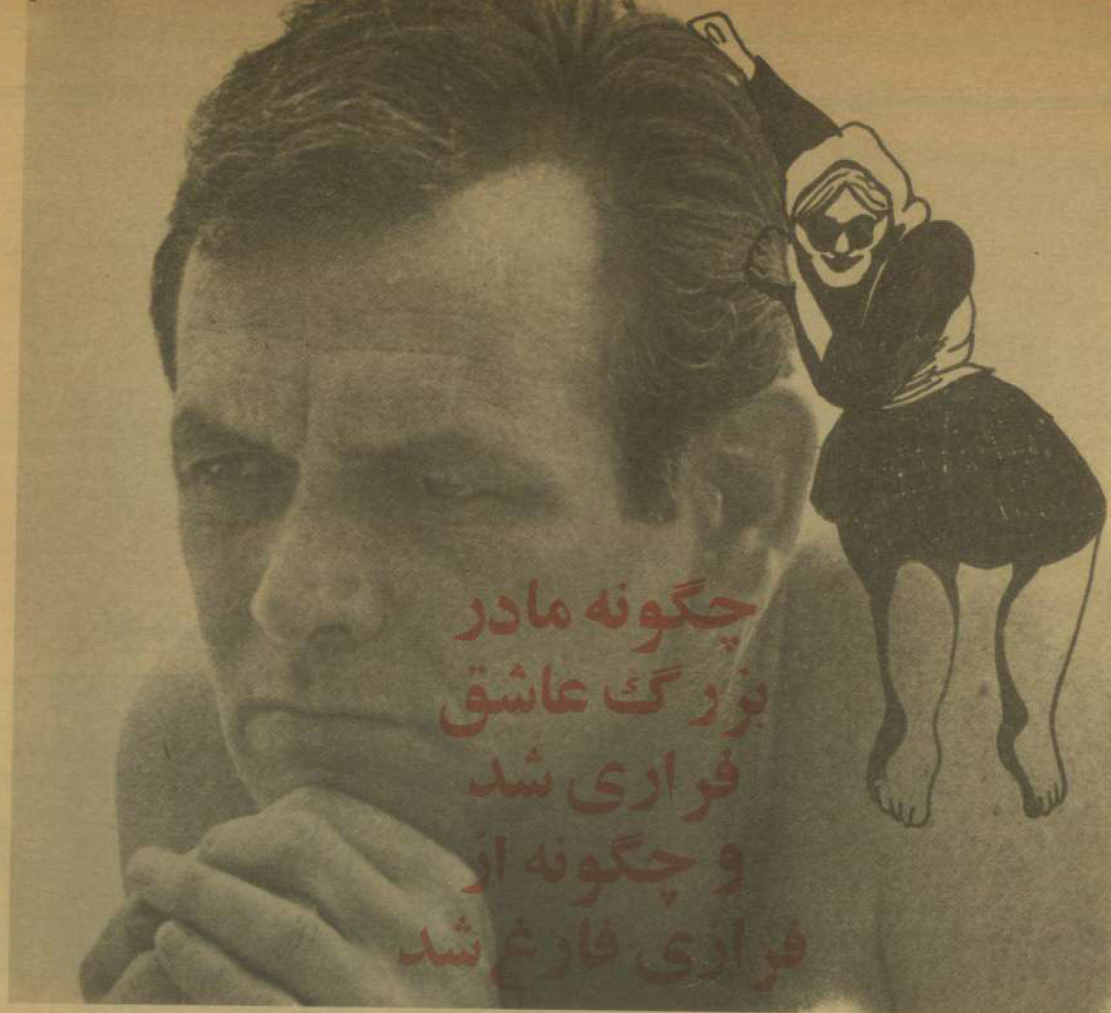
در استودیوی پخش تلویزیون تبریز



در استودیو ، هنگام پخش برنامه



برنامه های آزمایشی مرکز تلویزیونی تبریز گلچینی از بهترین برنامه های تلویزیون ملی ایران است .



چگونه مادر بزرگ عاشق فراری شد و چگونه از فراری فارغ شد

مادر بزرگ اول عاشق نبود ـ مادر بزرگ فسه ها می‌دانست از شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، و بزی ها ـ هر وقت مادر بزرگ اراده می‌کرد شاهزاده ها عاشق شاهزاده خانم ها می‌شدند ، دیو ها به آسمان تیره می‌کشیدند و جادوگرها جادو می‌کردند ـ من حتم داشتم شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگرها ، دیو ها و بزی ها ، مادر بزرگ را خیلی دوست دارند ـ خیلی وقت می‌شد که مادر بزرگ تکه‌شان داشته بود ـ مادر بزرگ انقدر مهربان بود که هیچ وقت شیشه عمر دیو ها را نمی‌شکست ، جادوگرها را از جادو های کم خطری باز نمی‌داشت ـ اما مادر بزرگ که این همه شاهزاده ها را عاشق شاهزاده خانم ها کرده بود هیچوقت عاشق نشده بود ـ شاهزاده ها خیلی کارهای شجاعانه کرده بودند ، ولی مادر بزرگ دلش را به آنها سپرده بود ـ

یک شب تلوزیون به خانه آمد ـ بچه ها مادر بزرگ را از یاد بردند ـ مادر بزرگ تنها ماند ـ شمشیر شاهزاده ها رنگ زد ، شاهزاده خانم ها بیرون شدند ، جادوگر هاندرجسی شدند و فرق دیو ها و بزی ها معلوم نبود ـ مادر بزرگ همین بود ، مادر بزرگ نمی‌دانست تلوزیون چیست ـ مادر بزرگ دلس نمی‌خواست تلوزیون را ببیند ، مادر بزرگ شب ها که گبی چشمهایش را نمی‌دید با شاهزاده خانم ها گریه می‌کرد ـ یک شب وقتی بچه ها به خواب رفتند ، مادر بزرگ ، شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادو گر ها و دیو ها و بزی ها به نمایش تلوزیون رفتند ـ مادر بزرگ از تلوزیون ترسید ، شاهزاده خانم ها جیب های ملیح گویایی کشیدند ، شاهزاده هادسته فسه شمشیرهای رنگ زده‌شان بردند ـ جادو گر ها و دیو ها و بزی ها از آواری خواندند ـ

مادر بزرگ « فراری » فراری « را دید ـ « فراری » فرار می‌کرد ـ « فراری » غصه‌دار نبود ـ « فراری » مهربان و قوی بود ـ شاهزاده خانم ها درگوشی هم به نجوا شهادت دادند که « فراری » جوشکل بود ، شاهزاده ها از حسادت رنگ

می‌شد ـ حتی بکده‌ها که برای فراری گرفتاری بیسی آمد ، مادر بزرگ را حمله قلبی گرفت ـ مادر بزرگ شب های زیادی نخواهید ـ بچه ها نمی‌دانستند مادر بزرگ عاشق شده بچه ها می‌گفتند مادر بزرگ باید « کاربون » نمایش کند ـ همسایه های بد جنس ـ محطه ها را بمادر بزرگ نشان می‌دادند و می‌گفتند « فراری » زن دارد ـ مادر بزرگ که از « خود » بدش می‌آمد تمام هفته گریه می‌کرد ـ مادر بزرگ کنار عکس فراری که روی یک قاب قلم کاری لب بخاری بود ایستاد و مرددل می‌کرد ، سفره نذر می‌کرد که فراری زنی را طلاق بدهد ـ

یک شب در ستم‌وفخانه شورای مهمی تشکیل شد ـ اعضای شورا ، ـ که همچون حیوانات کباب رو به انقراض بودند ، قصد برپا کردن کودتایی داشتند ـ کودتا بر علیه « تلوزیون » بود ـ به همه شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و بزی ها آماده باش داده شد ـ در بورشی شبانه « تلوزیون » مادر بزرگ متهم شد و سحرگاهان بر ویزانه هائی آهئین ، شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و بزی ها به بایگویی برداختند ـ

دیگر نهائی از « فراری » غصه‌دار و مهربان و قوی (و نه شهادت شاهزاده خانم ها خوشگل) بود و نه از سنوان « جرالد الورد نکست »

صبح حال مادر بزرگ جا آمد ـ شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و بزی ها بغصه هانرگشتند ـ بچه ها شب دور مادر بزرگ جمع شدند نابغه های روزگاری دور گویی بدهند ـ شاهزاده ها باز عاشق شاهزاده خانم ها شدند ، جادوگر ها ، جادوگر کردند ـ دیو ها به آسمان تلورده کشیدند و بزی ها بکفکد شاهزاده ها رفتند ـ

بعزج مادر بزرگ که گاهی سیاه « فراری » ماه را نگاه می‌کرد ، دو بیسی میخواند ، تا نه آواز مست عاشق سرگردان گویی می‌داد ، همگی تلوزیون را از یادبرده بودند ـ

مادر بزرگ هر هفته بیشتر گرفتار گند عشق « فراری »

فصل دوم

ماهیت و امکانات بخش بوسیله امواج

درحالی که همچنان در آستانه مطالعه جامعه شناسی رادیو و تلوزیون قرار داریم پس از بررسی مسایل تحقیق ، مختصرا می‌پردازیم به عملی که دستگاه های بخش صوت و تصویر روی فرد انجام می‌دهند .

۱ ـ خصایص ویژه

رادیو و تلوزیون ، مجموعه‌از وسایل دیگر ارتباطی مشخص و ممتازند . قبل از همه و مهمتر از همه ، آن که رادیو و تلوزیون معمولا در خانه و خانواده مردم مورد استفاده عامه قرار می‌گیرد . به طور استثنائی و موقتی گاه تلوزیون در کافه‌ها یا در باشگاههای تلوزیونی در معرض استفاده قرار می‌گیرد . معمولا تماشاگران آرزو دارند که تلوزیون را در مجامع عمومی نگاه نکنند و در خانه خود یک دستگاه گیرنده داشته باشند . به عکس ، در مورد سینما یا تئاتر یا جلسه سخنرانی قاعده عمومی بر اجتماع عامه در داخل یک سالن فرار دارد از سوی دیگر ، هنر پیشه ، خواننده یا سخنرانی که به وسیله امواج بیان مطلب می‌کند نمی‌تواند عکس العمل های مخاطبان خود را ببیند و آن را تعقیب کند و از قضاوت و ارزیابی آنها جز از طریق غیرمستقیم آگاه نمی‌شود . به این علت اساسی است که رادیو و تلوزیون را دو وسیله ارتباطی یکجانبه می‌نامیم . اندک تعمقی بلافاصله نشان می‌دهد که وسیله دیگر هم هست که در این خصوصیت یک طرفی بودن یا رادیو و تلوزیون شریک است ، این وسیله سوم سینماست اما اختلافی اساسی بین سینما از یک طرف و رادیو و تلوزیون از طرف دیگر وجود دارد . فیلم طیرم خصوصیت یک جانبی بودن خود ، ممکن است روز ها ، هفته‌ها ، ماهها و گاه سالها بر یک پرده قرار داشته باشد و تکرار شود در حالی که برنامه رادیویی یا تلوزیونی ، موقتی هستند و عادتا بیش از یک بار بخش نمی‌شوند .

پس رادیو ـ تلوزیون خصلت‌تعمیل کننده دارد . شونده و بیننده را امکان تظاهر عکس العمل نسبت به آن وجود ندارد . و خود تلوزیون و رادیو هم از نظر و قضاوت عامه ناآگاه می‌ماند . یکسوی این رابطه تا متعادل سازمانی بزرگ و متشکل قرار دارد و سوی دیگرش افراد پراکنده‌ای که به دستگاهی گوش می‌دهند یا آن را نمایش می‌کنند .

نسبت به کتاب و مطبوعات ، رادیو و تلوزیون ، به انضمام سینما ، از خصوصیت قبولاندن شیوه های سمعی و بصری برخوردارند . وسایل ارتباطی مکتوب (کتاب و مطبوعات) مدتهای دراز ، بکفک حیثیت قدیمی خویش این خصوصیت رادیو و تلوزیون را در محاق نگهداشته بودند .

ببینیم ها به شدت بیم دارند که مبادا تاثیر غول آسای این وسایل جدید ارتباط جمعی ، تمدن کتاب را که از دوران باستان چهار چوب بزرگترین پیشرفتهای فرهنگی بوده است از بین ببرد .

بالاخره ، رادیو و تلوزیون به عنوان وسیله اطلاعاتی و خبری ، در قیاس با روزنامه ها و فیلم های مستند و خبری ، امتیاز بزرگی دارند زیرا زمان و فضا را تسخیر کرده‌اند و می‌توانند با شعاع عملی بسیار وسیع ، آنها به بخش واقعیات بپردازند .

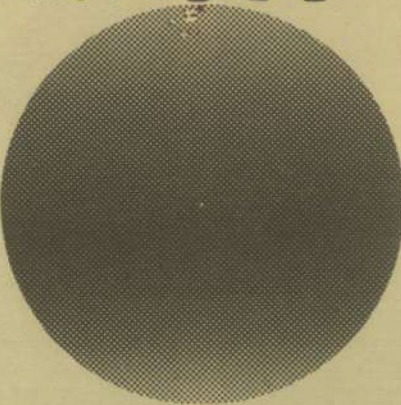
دستگاه گیرنده ، وسیله‌ای است تحت اختیار که می‌توان آن را به دلخواه به کار انداخت ، خاموش کرد ، وسیله‌ای است که می‌آموزد ، خبر می‌دهد یا سرگرم می‌کند بی آنکه لزوما باعث زحمت شود .

با آن که دو وسیله بخش موج ، رادیو و تلوزیون ، به شکلی یک پارچه و همبسته ، طبقه جداگانه‌ای را در مجموعه وسایل ارتباط جمعی تشکیل می‌دهند ، نباید از اختلاف بین آنها به‌معنای موضوع بحث تحقیق جامعه شناسی غافل شد . البته پیشرفتهای فنی پادری از این اختلافات را از بین خواهند برد . فی‌المثل در حال حاضر گروه شونده رادیو فزونی آشکاری بر عامه تلوزیون دارد اما با توجه به توسعه روز افزون شبکه های تلوزیونی و افزایش قدرتهای خرید مردم ، به زودی عامه تلوزیون به کثرت گروه رادیو خواهد رسید . این امر هم اکنون تقریبا در ایالات متحده آمریکا عملی شده است .

روزی خواهد آمد که تماشاگر تلوزیون همچون شونده

جامعه‌شناسی رادیو و تلوزیون

جمشید ارجمند



رادیو امکان انتخاب بین تعداد زیادی فرستنده تلوزیونی خواهد داشت . حتی خواهد توانست از فرستنده های خارجی هم استفاده کند .

اما اختلافات دیگری پیوسته برقرار خواهند ماند که اساسی ترینشان وجود تصویر در تلوزیون و فقدان آن در رادیو است . همین واقعیت کافی است که نوع عملی که تلوزیون روی فرد انجام می‌دهد با نوع عمل رادیو تفاوت داشته باشد . یا آن که ممکن است گاهی یک جلوی تلوزیون بی توجه و بیچ باقی بمانیم ، اما این وسیله ، طبق یکفاده کلی ، حواس بیننده را خیلی بیشتر از رادیو به خودمتمرکز می‌کند رادیو اکثرا فقط به عنوان یک وسیله صوتی در مواقعی که شونده به کار دیگری مشغول است مورد استفاده قرار می‌گیرد . همچنین حافظه انسان از تصویر ، تاثیر خیلی بیشتری می‌گیرد تا از صدا . تجربه‌های علمی ثابت کرده‌است که آنچه روی پرده دیده می‌شود بهتر گرفته می‌شود و بیشتر در مغز می‌ماند تا آنچه از رادیو شنیده می‌شود . در مقابل ، مخیله در برابر تلوزیون فعالیت زیادی ندارد ، زیرا تصویر مجالی به جولان تغیل نمی‌دهد . به این علل ، این دو وسیله ارتباطی ، رادیو و تلوزیون حالات روحی مختلفی ایجاد می‌کنند .

رادیو به درون و عمق فرد نفوذ می‌کند . حیطه کلمات و سخن ها با محیط وسیع موزیکی رادیو که شونده را در خود غرق می‌کند ، به قول « بیلاردا » فیلسوف ناتا خودآگاه اونفوذ و عمل می‌کند تا او را به آراشی مطلق یا تغیلی آزاد سوق دهد . در حالی که تلوزیون ما را از خودمان جدا می‌کند ، قدرت بیشتری از رادیو دارد و خود را بر شخصیت ما تحمیل می‌کند از نقطه نظر فکری که رادیو نزدیک تر به کتاب است ، این وسیله در حال انتزاعی تری از تلوزیون باقی می‌ماند و پیام خود را به توسط ادراک آدمی منتقل می‌کند در حالی که از همین نظر ، تلوزیون جنبه شخصی و عینی تری دارد .

در نزد گروهی که در عین حال هر دو نوع وسیله گیرنده را در اختیار دارند عادات مخصوص به وجود می‌آید که چهار چوب جامعه شناسی مختلفی را به هر یک از آنها می‌دهد : تلوزیون معمولا دسته جمعی و خانوادگی دیده می‌شود ، اما استماع رادیو جنبه فردی دارد به خصوص با وجود رادیو های تراز یستوری که قابل حمل از یک اتاق به اتاق دیگر است .

هم‌اکنون این قاعده در کشور های بزرگ جریان دارد و با توسعه تلوزیون جریان بیشتری پیدا می‌کند . مثلا در ۱۹۵۵ استماع رادیو در فرانسه جنبه خانوادگی داشت درحمان زمان در کشور های انگلوساکسون ، به‌طور انفرادی صورت می‌گرفت زیرا تلوزیون اشاعه بیشتری از فرانسه داشت .

۳ ـ عمل روی فاعل و مفعول

۱ ـ اختلاط تاثیر ـ بخش یک پیام برای عامه وقتی که بخواهیم همه نتایج را ارزیابی کنیم مسایل مشکلی را مطرح می‌کند . از یک سو این پیام حاوی نتیجه قصد و غرض اصلی تهیه کنندگان یا گردانندگان آن است ، و از سوی دیگر فقط جزئی از تاثیر و نتیجه را معلوم می‌کند . باید درعین حال محتوای ظاهر برنامه را در نظر گرفت و از طرف دیگر شرایط جامعه شناسی و روانشناسی طرف مقابل یعنی دریافت کننده پیام برنامه را نیز مورد توجه قرار داد . تجربه های زیادی اختلاف و تنوع روابط بین بخش و دریافت یک مجموعه واحد صوتی یا تصویری را نشان داده است .

در همین زمینه ، « دالاس اسمایت » نشان داده است که بخش یک مسابقه کشتی کج از تلوزیون ممکن است هم به‌عنوان یک صحنه ورزشی دریافت شود و هم به عنوان یک نوع نمایش : گروهی در آن یک هدف اخلاقی یا ضد اخلاقی می‌بینند و دیگران نقطه نظری بیرحمانه یا ترحم آمیز به آن دارند . گاهی هم هستند کمی‌دانند در این نوع مسابقات ، همه چیز از قبل ترتیب داده شده است و به این علت احساس نفوقی نسبت به افراد ساده لوح می‌کنند . لازار سفلد مورد یک برنامه بهمداری را بیان می‌کند که طیرم انتظار ، نوحه گروه بزرگی از زنان بی بچه را به خود جلب کرد و در آنان رضایت فوق‌العاده‌ای ایجاد کرد .

تکت جالب تاثیرات « بومرتکی » است (بومرتک سلاح بومی استرالیایی است ، وسیله ایست که پس از پرتاب به هدف ، دوباره به سوی پرتاب کننده باز می‌گردد ـ مترجم) یعنی نتایجی طیرم هدف و نیت تهیه کننده که به‌سوی خود او برمی‌گردد . مثلا برنامه ای که به منظور اغشای اعمال خلاف گروهی شارلاتان در استفاده از اشمه ایکس بخش شد باعث آن نشد که شونده‌گان به پزشکان رادیولوگ اعتماد پیدا کنند بلکه موجب انصراف کلی آنان را از این طریق معالجه که ظاهرا خطرناک به‌نظر می‌رسد فراهم آورد . بلسون مورد یک برنامه تلوزیونی را ذکر می‌کند که هدفش این بود که نشان دهد مسافرت جهانگردان انگلیسی به کشور فرانسه از نظر ندانستن زبان اشکالی تولید نمی‌کند و با تعداد محدودی لغت می‌توان در این کشور رفع احتیاج کرد . این برنامه تاثیر معکوس ایجاد کرد . یعنی جهانگردان را متوجه مساله تازه‌ای به نام مشکل تلهیم و تلفهم ساخت که قبلا به آن نیندیشیده بودند . برنامه هایی که مصروف شناساندن هنر های ناشنایی به نوده مردم شده بود . مثل بعضی از انواع باله ، مختصر حیثیت این هنر ها را هم در نزد آن توده از بین برد .

از نقطه نظر جامعه شناسی باید به خصوص اهمیت بسیاری برای آنچه به تمایل قلبی مردم معروف است قایل شد . این تمایلات را می‌توان بر حسب میزه های مختلفی که در یک جامعه شناسی عمقی وجود دارد طبقه بندی کرد . ابتدا باید واحد های ارجاعی متفق را مورد نظرس قرار داد . مثلا اگر این واحد یک « فرد » است . مساله ، نظم روانشناسی خواهد بود . چهار چوب های ارجاعی دیگری هم وجود دارد که اختلافاتی با یکدیگر دارند سلول خانواده غالیا نقش مهمی از هدایت تمایلات قلبی نسبت به پیام های بخش شده به وسیله امواج دارد . جان و مایکل رابلی نشان داده‌اند که تاثیرات ایجاد شده به وسیله بخش تلوزیونی ، بر حسب آنکه کودکان تماشاگر شدیدا به گروه‌های خانوادگی بستگی داشته باشند یا تحت نفوذ دوستانشان باشند بسیار متفاوت است . در مورد افراد بالغ ، عکس العمل تماشاگران در برابر یک برنامه فنی بسته به تعلق آنها به یک محیط حرفه‌ای مخصوص یا یک جامعه فرهنگی ، مذهبی ، سیاسی ، ورزشی و غیر آن فرق می‌کند . این تمایلات و استعداد های قلبی همچنین ممکن است از یک گروه بندی یا طبقه اجتماعی یک جامعه کلی برخیزد . زیرا خصوصیت های مردم شناسی یا ملی وجود دارد که تلقی شونده‌گان و بینندگان را به‌وضوح تعیین می‌کند .

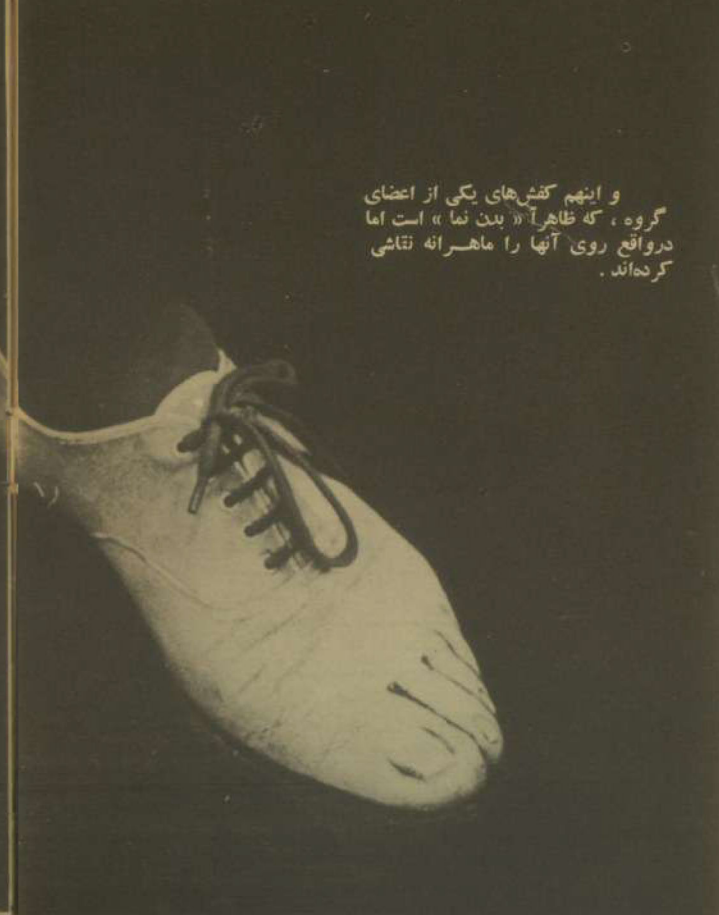
(تا نام)



بوئوداک، صورتش را با رنگ روغنی سیاه کرده و یک حلقه لاستیکی سفید را بصورت لبهای سیاهپوستان جلوه دهانش گرفته است. گویا منظور طنزی است از اجراهای سیاهپوستان.



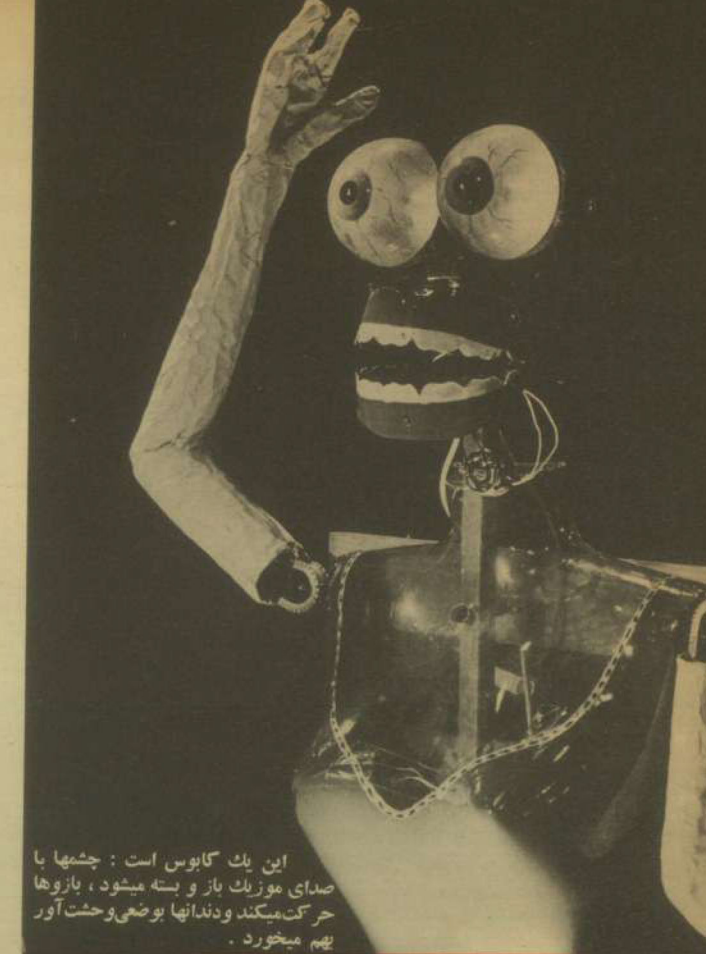
مردی در حال انفجار! بدن این شخص را با پوشش عجیب و غریب، بدقت سیم کشی کرده‌اند. این پوشش در لحظه حساسی از اجرای موسیقی منفجر میشود.



و اینهم کفش‌های یکی از اعضای گروه، که ظاهراً «بدن نما» است اما درواقع روی آنها را ماهرانه نقاشی کرده‌اند.



اعضای ارکستر وحشت از چپ برآست: نیل اینر، دنیس کوان، پشت سر آنها، جازبست لری سمیت، راجر راسکین سیر، ویوئان سنشال و رادنی ستر: اعضای گروه «بوئوداک». این گروه با صداهایی که از سازهایشان درمی‌آورند و با شکل و قیافه‌هایی که بخود میگیرند تماشاگران را تا حد مرگ دچار وحشت و هراس میکنند.



این یک کابوس است: چشمها با صدای موزیک باز و بسته میشود، بازوها حرکت میکنند و دندانها بوضعی وحشت‌آور بهم میخورند.



ارکستر وحشت!

گروهی که هنر خود را به خدمت ترس و وحشت گمارده‌است!

در دنیای امروز، همه چیز رنگ و بوی طبیعی خود را از دست داده و به اقتضای زمان شکل و ماهیتی کاملاً متفاوت بخود گرفته است، از این جمله است موسیقی... که روزگاری وسیله‌ای برای آرامش روح و لذت و خوشی محسوب میشد در حالیکه امروزه، آنچه نسل جوان از موسیقی میخواهد شور و هیجان و حرکت است و آنچه در قالب آن ارائه میدهد نیز همین... و چون کم‌کم از این نیز، مثل همه چیز دیگر، زود خسته‌شده، راهی نو میجوید: ایجاد وحشت و هراس بکمک موسیقی، چه از طریق آهنگها و چه از راه لباس و گریم نوازندگان و دکور صحنه... و این عکس‌ها نشانه‌ایست از نوجوانی گروهی از جوانان که ارکستر وحشت را بوجود



خانه «هرِفُور» را از هر طرف کاچستان که در میان صخره‌های عظیم خاکستری قرار داشت تصویر میکرد. هر چند که فاصله‌اش با اتومبیل تا پایتخت بیست دقیقه و از جاده اصلی چند دقیقه‌ای بیشتر نبود. باین وجود برای مراجع چنان تصویری ایجاد می‌کرد که گویی در اعصاب کشور است، حس می‌کرد که صدعا کیلومتر از کافه، کویسک‌ها، و ابراهام فاصله دارد.

«هرِفُور» در حقیقت دو سال پیش هنگامی که به شمت و پنج سالگی رسید باز نشده بود. پشتر در بیمارستان اشغال شده بود و مطبخ را در پایتخت بسته بود و اگر به کار ادامه می‌داد صرفاً خاطر تعداد خیلی از بیماران مورد توجهش بود که ناچار بودند با اتومبیل به ملاقاتش بیایند، و اگر قنبر بودند (چون فقط به مندودی بیمار تروتمند تحسینید بود با اتوبوس که به فاصله ده دقیقه پیاده روی درجه فاصل کاچستان و صخره ها پیاده‌شان می‌کرد. این هم یکی از همین بیماران فقیر بود که در اطاق کنار او ایستاده بود و به سرنوشت رقت بار خود گوش می‌داد. اطاق کار را دری از چوب کاج به اطاق نشین

گراهام گرین

ترجمه: منوچهر مصجویی

که بیمار هیچوقت درون آنرا ندیده بود، مربوط می‌کرد. کتابخانه تیره رنگی کنار دیوار قرار داشت که پراز کتابهای قطور بود. کتابهایی که از ظاهرشان معلوم بود همه پزشکی است (کسی هرگز ندیده بود که هرِفُور یک اثر ادبی بیک بخواند و نشتنید بود که حتی دریاره یکی از آثار معتبر کلاسیک‌انظار عقیده کند. بیکار که سوالي درباره مسوم شدن مادام بوواری می‌کرد. اعتراف داشت که از آن کتاب کاملاً بی‌اطلاع است و یک بار دیگر به ساحت نشان داده بود که از طرز مطالعه سیفیلیس در کتاب «ارواح» هیچ اطلاعی ندارد). میز کارش از نظر تیرگی و سبکی دست کمی از کتابخانه‌اش نداشت، میزی آتقدر سنگین و پراستقامت که جته عظیم مجسمه برتری پروهته را که به صخره‌اش زنجیر شده بود و عقابی بال و پر زنان منقارش را در جگر او فرو می‌برد تحمل می‌کرد و ترک بر نمی‌داشت (گاهی که هرِفُور میخواست به مرضی که جگرش را الکال ازمه پاشیده بود این خبر تلخ را بدهد، با خنده خشکی به‌این مجسمه اشاره می‌کرد). بیمار لباسی تیرمرنگ و فقیرانه اما آبرومند به تن داشت سر آستین‌هایش رفته

شروع شود. حالا نتیجه آزمایش نشان میدهد که... سولی «هرِفُور» شما تمام این چند ماه مرا مالمجه می‌کردید. هیچکس چیزی در این باره نمی‌داند. می‌توانم کارم را در بانک ادامه بدم نمی‌توانید چند وقت دیگر هم بمالمجه من ادامه دهید؟

«هرِفُور» ضمن اینکه انگشتهای شش و سبابه‌اش را طوری گرفته بود که انگار یک قطعه کج را محکم گرفته توضیح داد:

— آنوقت باید قانون را بشکنم. امراض سری همیشه باید در بیمارستان مالمجه شود.

— ولی برفسور شما خودتان گفتید این از امراضی است که سرایش خیلی پدید است.

— با این وجود بشما سرایت کرد.

بیمار با بی‌زاری بطور ناخودآگاه از خود پرسید:

— چطور؟ چطور؟

— شاید مربوط به موقعی است که در ساحل کار می‌کردی. در بندر تماس‌ها زیاد است.

— تماس‌ها؟

— فکر می‌کنم تو هم مردی حتی مثل بقیه مردها.

— ولی آن مربوط به هفت سال پیش بود.

— بیمارهایی دیده شده که ده سال می‌گذرد تا رشد کنند.

— هرِفُور، اگر اینطور باشد کار من تمام است. بانک دیگر مرا بر نمی‌گرداند. حقوق بازتشتکی من خیلی کم می‌شود.

— تو خیلی اغراق می‌کنی. به‌انداز مدت معینی... بیمارهای برص کاملاً علاج‌پذیر است.

— چرا اسم انگارش را نمی‌گویدی؟

— پنجهال پیش کنگره بین‌المللی تصمیم گرفت اسش را عوض کند.

— ولی «هرِفُور» دنیا اسش را عوض نکرده است. اگر مرا به بیمارستان بفرستید همه می‌فهمند که من چنانی هستم.

— من به چارم ندارم. ولی بتو اطمینان می‌دهم که برای خیلی راحت باشد. مطمئن که آنجا در هر اطاق یک تلویزیون هست زمین گلف هم دارند.

«هرِفُور» نشان می‌داد که هیچ عجله‌ای ندارد، این واقعیت که از بیمارش نخواست بود نشیند و خودش هم عثک و شق و رق پشت مجسمه پروهته و عتاب ایستاده بود، نشانه این امر بود.

«هرِفُور» استعفا می‌کند، یک کلبه به‌کسی نمی‌گویم. شما می‌توانید به‌خوبی بیمارستان مالمجهام کنید.

خودتان هم گفته‌اید که احتمال سرایت بسیار ضعیف است. «هرِفُور» من مقداری پس‌انداز دارم خیلی زیاد نیست ولی هماش را میدهم.

آقای عزیز. کوشش نکنید که بسن رشوه بدعید. این کار نه فقط بی‌احترامی است بلکه عثای عظیمی است متاسفم تشریفان را ببرید. وقت من خیلی گرفته است.

«هرِفُور» شما نمیدانید مفهوم این کار برای من چیست من زندگی بسیار ساده‌ای دارم ولی وقتی مردی تنها باشد با عثق سرگرمی‌هایش زنده است. من هر روز ساعت ۷ به‌قهوه‌خانه کنار دریاچه می‌روم و تا ساعت ۸ آنجا می‌مانم. در آن قهوه‌خانه هم‌را می‌شناسند. گاهی هم یک دست چکرز بازی می‌کنم یکنه‌ها هم سوار کشتی بخاری دریاچه می‌شوم و به...

«هرِفُور» به با خشونت حرفش را برید:

— سرگرمی‌های یکی دو سال باید قطع شود.

— قطع شود؟ فرمودید قطع شود؟ ولی من هیچوقت نمی‌توانم دیوارم شروع کنم. هیچوقت، چنام کلمه است، بیماری نیست. آنها هیچوقت‌نابور نمی‌کنند که چنام درمان‌پذید باشد. شما هم نمی‌توانید کلمه را درمان کنید.

«هرِفُور» گفت:

می‌توانی یک گواهی از مسئولان بیمارستان بگیری.

— گواهی! آنوقت می‌شوم گاو پیشانی‌سفید. بطف در، راهرو، چترش و کالش‌هایش حرکت کرد. هرِفُور، نفس راحتی کشید بروزی متدلش نشست اما بیمار دوباره برگشته بود.

«هرِفُور»، نکند شما باور نمی‌کنید که من می‌توانم ساکت بمانم؟

— من هر چیزی را باور می‌کنم به‌تو هم اطمینان دارم که بخاطر خودت ساکت می‌مانی ولی تو نمی‌توانی از دیگری با موقیعت من بخواهی قانون‌شکنی کند. آنها قانونی معقول و واجب.

اگر این قانون را کسی در جایی می‌شکست امروز تو اینجا پیاده بودی عدا حافظ آقای... اما بیمار در خروجی را بسته بود و از میان

صخره‌ها و کاجها قدم‌زنان بطرف جاده، ایستگاه اتوبوسی و پایتخت راه افتاده بود. هرِفُور به‌پشت پنجره رفت تا مطمئن شود که او واقعا رفته است و دید که از میان دانه‌های یرف که به‌آرامی از میان کاجها بر زمین می‌نشت در حال عبور است. لحظه‌ای ایستاد و مستهایش را طوری حرکت داد که گویی بحث تازماری را آغاز کرده است. آنوقت از یکی از صخره‌ها گذشت و از نظر ناپدید شد.

هرِفُور در کنوی اطاق نهارخوری را باز کرد و راه هیئت‌کش را بطرف میز کنار دیوار در پیش گرفت، این میز هم از نظر سنگینی دست‌کمی از میز تحریرش نداشت. فقط بجای مجسمه پروهته یک کاپ قه‌ماری که نام هرِفُور و تاریخ حدود چهار سال پیش بر آن حک شده بود بر روی این میز قرار داشت. این کاپ جایزهای بود که در شش‌پارزی باو داده بودند. از کنار کاپ یک گلدان قه‌ماری، که آن نیز جایزهای بود که کنار کتان بیمارستان به‌نسابت بازتشتکی او تقدیمش کرده بودند چشم میخورد. هرِفُور یک سیب سبز سفت برداشت و به‌اطاق کارش برگشت.

پشت میز تحریرش نشست و از تماس‌دندانه‌های با سیب صدای قرق قرق بلند شد.

آرروز صبح کمی بعد ملاقات دیگری برای هرِفُور بود. ولی این یکی با مریدسی پتر آمده بود و هرِفُور تا دم در برای راهنمایی‌او باستقبالش رفت.

راحت‌ترین میل اطاق کارش را به‌او تعارف کرد و گفت:

هر کتلت امینوارم این یک ملاقات دوستانه باشد، نه ملاقات بیمار و دکتر.

کتلت با شوخ‌طبعی جواب داد من هرگز مرضی نیستوم، فشار خونم عادیست، وزنم بقاعده است، قلبم هم میزند.

مثل ماشین کار می‌کند. واقعا برایم سخت است که باور کنم این ماشین روزی فرسوده می‌شود. هیچ نوع ناراحتی ندارم، سلسله اعصابم هم کاملاً میزان میزان است...

هر کتلت، خیالم را راحت کردی معلوم شد یک دیدار عادیست.

کتلت، در حالی که پاهای دراز و باریکش را به یک شلوار پشمی انگلیسی پوشانده بود روی هم می‌انداخت ادامه داد:

ارتش سالمترین تخصص ممکن است، البته منظوم در کشور بی‌طرفی مثل کشور ماست. مانسور سالیانه هزارها نفع دارد که از آن جمله است تقویت اعصاب، تصفیه خون...

— کاش می‌توانست اینرا به‌بیمارانم توصیه‌کنم. کتلت با خنده خشکی اضافه کرد:

— ما در ارتش نمی‌توانیم آدم مریض داشته باشیم، اینرا را گذاشته‌ایم برای ملت‌هایی که در جنگ هستند.

آنها هیچوقت کارآئی ما را ندارند.

هرِفُور به هر کتلت یک سیگار برگ تعارف کرد، کتلت یک جاقو از میان یک جلد چرمی کوچک در آورد و ته سیگار را برید.

— تاجبال با هرژنرال ملاقات داشته‌ای؟

— یکی دو بار بطور تصادفی.

ایشان آتش می‌خواهند هفتادمین سال تولدشان را جشن بگیرند.

— راستی؟ خبلی خوب خودشان را نگهداشته‌اند.

— درست است. حالا دوستانشان که من خودم را نماینده‌شان می‌دانم. از مدتی پیش می‌خواهند موقیعت خاصی برای ایشان ایجاد کنند لایه شما سرگرمی مورد علاقتان را می‌دانید؟

— چه عرض کنم...

— میز من قماره‌ایشان در پنجاه سال گذشته غالب اوقاتشان را در هوفته‌کارلو سیری کرده‌اند.

— ایشان هم باید اعصاب سالمی داشته باشند.

— البته. حالا به‌نظر دوستانشان چنین رسیده است که اگر به‌علل نامساعد بودن موقیعت فعلی ایشان نمی‌توانند جشن تولدشان را در هوفته‌کارلو بگیرند، میزهای قمار را مثل هوفته‌کارلو در اینجا ادامه‌دهند.

— چطور چنین چیزی ممکنست؟

— ترتیب همه چیز داده شده است یکتفسیر «کروویبه‌قمارخانه» و دو نفر دستیارش را از کان آورده‌ام.

همه لوازم هم آماده است. یکی از رفقا قرار بود خانه ییلاقیش را بنا اجازه دهد. حتما متوجه هستید که به‌نسابت وجود قوانین مزخرف ما همه چیز باید در خفا انجام گیرد. ممکن است فکر کنید که پلیس در چنین مورد ماجرا را ندیده می‌گیرد، ولی آدم‌هایی که در راس دستگاه هستند به‌ارتش خودشان می‌شود.

یک‌بار یادم می‌آید که یکی از ماموران

پلیس — در مهمانی که متعجب بودند اجتماع کرده بودند — می‌گفت در تنها جنگی که کشور ما در آن درگیر بود جنگ را آدم‌های او اداره کردند.

— متوجه نشدم.

— اشاره‌اش به‌جانیات بود. یک مقایسه مزخرف. آخر جنگ چه وجه تشابهی با جانیات دارد؟

هرِفُور گفت:

می‌گفتید که همه چیز به‌نحو احسن روبراه شده است؟

با کمک مدیر بانک ملی. ولی امروز ناگهان تلفن کرد که یک بچه — آنطور که می‌گویند یک‌دختر بچه مصلک حاد گرفته. بنابراین خانه را در قرنطینه نگهداشته‌اند.

— لایه هرژنرال ناراحت می‌شوند.

— هرژنرال از این ماجراها خبری ندارند.

قطعی می‌دانند که آتش باخترانشان جشنی در خارج شهر گرفته می‌شود — همین و پس.

هرِفُور، در حالی که می‌کشید روش تصمیمیش را در غامض کردن بیمارها اعمال کند گفت:

— و آمدید پیش من که شاید بتوانم...

هرِفُور، آتم پیش شما که خیلی ساده خانه‌تان را برای آتش قرض کنم. به این ترتیب مشکل را خیلی راحت می‌شود حل کرد. خانه باید در بیرون شهر باشد — علترنا خدمتتان عرض کرده‌ام. باید سالن بزرگی به‌اندازه مطلوب داشته باشد — که میزهای قمار در آن جا بگیرد. چون تعداد مهمانها حداقل صد نفر است، نمی‌توانم کمتر از سه تا میز داشته باشم. مالک خانه هم طمعا باید مورد پسند هرژنرال باشد. خانه‌ها هست که بیش از سه برابر خانه شماست، اما ژنرال حاضر نیستند بعنوان مهمان وارد آنها شوند. با این ترتیب می‌بینید که تجدید نظر در این انتخاب برای ما زیاد ساده نیست.

— هر کتلت، البته من افتخار می‌کنم، ولی... فکر می‌کنم این در کنویتی عقب می‌رود، و یک اطاق بزرگ خواهیم داشت...

— بلی، ولی...

— معذرت می‌خواهم، چیزی می‌گفتید؟

— فکر می‌کردم جشن برای آتش است.

— بلی.

— نمیدانم چطور وقت می‌کنید که...

دفترچهای از جیش بیرون آورد و در آن نوشت «چراغ» و برای هرِفُور توضیح داد.

— مسئله حمل و نقل و خدمات اینرا به‌مسند ارتش بگذارید. باید تعدادی چلچراغ آویزان کنیم. کازینوی بدون چلچراغ غیرقابل تصور است. لطفا بگذارید اطاقی دیگر را بینم. با پاهای دراز و باریکش اطاق را طی کرد.

— خوب، اینجا اطاق خصوصی خوبی می‌شود که درش را هم از پت می‌شود بست.

و بجای این چراغهای عادی هم — می‌بخشید که اینطور حرف می‌زنم — چلچراغ می‌گذاریم.

وسایاتان را می‌توانیم به‌طبقه بالا ببریم؟ البته ما بیلهای خودمان را می‌آوریم. از این میز که کنار دیوار هم می‌شود بعنوان بار استفاده کرد. هرِفُور می‌بینم که در عهد خودتان شمشیر باز بودید؟

— بلی.

— هرژنرال از شمشیربازی خیلی خوششان می‌آید. حالا بگویند بینم بنظر شما ارکتر را کجا بگذاریم؟

— ارکتر؟

— تنگ ما موزیسین‌های خوبی دارد. اگر جای دیگری گیر نما وردیم فکر می‌کنم بتوانند روی پله‌ها موزیک بزنند.

پشت پنجره سالن ایستاد و باغ سرد را که با درختهای درهم کاج شده بودند نگاه کرد.

— اینجا باغچه تابستانی است؟

— بلی.

— آن قسمت شرقیش بسیار مناسب است. اگر موزیک را آنجا بزنند و ما هم در زیر یکی از پنجره‌ها را کمی باز می‌گذاریم، موزیک ملایمی خواهیم داشت.

— سزا...

— شما بخاری‌سوی دارید و پرده‌هایتان هم بسیار ضخیم هست.

حیاط را به‌یچ‌وجه نمی‌شود گرم کرد.

— موزیسین‌ها می‌توانند باتل‌های ارتشیشان را بپوشند. اما می‌ماند و بولونیشی که باید اجبر کنیم، او هم می‌تواند برای گرم شدن ورزش کند...

— همه اینها برای آتش؟

— برای آتش.

هرِفُور گفت:

— من تاکنون قانون‌شکنی نکرده‌ام.

و بعد لیخندی ساختگی به‌لب آورد تا حالت عصبی خود را بپوشاند.

هر کتلت جواب داد:

— این کار را در موقیعتی بهتر از این می‌توانستید انجام دهید.

— ۳ —

مدتها پیش از آنکه هوا تاریک شود و انتهای اناثیه از راه رسیدند. ابتدا چلچراغ و گیل‌های شراخوری رسید و در وسط راهرو گذاشته شد تا مستخدمین و سیم‌کشتا بیایند بعد پیشخدمتها با واتی که در آن هفتاد و چهار صندلی وزان‌دو قرار داشت از راه رسیدند. تمام خدمه با متعجب هرِفُور هم‌پاله شدند و در انتظار رسیدن کامیون حامل میزهای رولت در آتش‌خانه بمسرف آه‌سجی پرداختند.

وسایل رولت، ماهوت، میزها و زنون‌های پلاستیکی، در رنگها و اندازهای مختلف، همراه با سه نفر کروویبه جدی که لب‌های متکی پوشیده بودند با یک اتومبیل شخصی از راه رسید.

هرِفُور هیچوقت ندیده بود که این همه اتومبیل در مقابل خانه‌اش پارک کنند حس می‌کرد غریبه است، همان است، و از ترس اینکه می‌باد در پنه‌ها با خدمه روبرو شود، پشت پنجره اطاق خوابش رقت تلف می‌کرد. اناثیه او که از طبقه پائین آورده بودند، وسط راهرو پشت اطاق خواب ولو بود. وقتی خورشید سرخ‌رنگ زمستانی بعد از ظهر کوتاه را طی کرد و پشت کاجهای سیاه فرو رفت، تعداد ماشین‌هایی که به‌آنجا می‌آمدند روبه‌زداید گذاشت. اول صف تاکسی شروع شد و تاکسیهای زردرنگ، مثل یک تسبیح کهریا، یکی بعد از دیگری سررسیدند و تعداد زیادی مردان تنومندی که پالتو ارتش به‌تن داشتند و آلات موسیقی حمل می‌کردند، با تلاش فراوان از آنها پیاده شدند. همه بحالت آمده‌باش صف کشید و مرد کوتاه‌قدی دست‌ورهای لازم را به‌آنها داد. سپس از جلو در ناپدید شدند و بعد از چندلحظه صداهای ناهاهنگ آلات موسیقی از حیاط تابستانی بگوش رسید. صدای شکستن چیزی از راهرو بلند شد. وقتی هرِفُور بیرون را نگاه کرد، دید یکی از همان چراغ‌هایی که هر کتلت از آن انتقاد می‌کرد موقع نقل و انتقال شکسته است، راهرو کم داشت با میز کار، کتابخانه و قفسه‌های پایگانی کاز اطاق پائین بیرون‌آورده بودند نشی می‌شد. هرِفُور مجسمه برتری پروهته را که گویی آخرین شیئی شکسته خانه بود. از زیرست و با بیاحتداد و به‌اطاق خواب برد. از طبقه زیرین صدای چکش می‌آمد. و فریاد هر کتلت که مغفول دستور دادن بود شنیده می‌شد.

هرِفُور به‌اطاق خوابش برگشت. روی تختخوابش نشست و برای آرام کردن خود سرگرم خواندن یکی از قطعات ژوئنه‌هاور شد.

به ربع بعد بود که هر کتلت او را در اطاق خوابش گیر آورد و به‌سرت وارد اطاق شده لباس نظامی مخصوص شب پوشیده و پاهای باریکش در این لباس باریکتر و درازتر بنظر می‌آمد گفت:

ساعت بمسرف نزدیک می‌شود و ما هنوز آماده نیستیم. هرِفُور، شما دیگر نمی‌توانید خانه‌تان را بستانید. کاملاً تغییر شکل داده. هرژنرال وقتی به‌اینجا می‌آیند خودش را در محیطی باز و آزاد حس می‌کند. موزیسین‌ها هم چند قطعه آتش از اشتراوس، اوفن‌باخ و لهار می‌زنند که فحش برای هرژنرال آسان باشد فکر کردم چند تابلو مناسب هم بديوار بزنم. وقتی پائین می‌آیند و از نزدیک اطاق خصوصی را ببینند متوجه می‌شود که کار امروز ما یک‌تسری نظامی معمولی نبوده. همین ریزه‌کاری‌هاست که یک سربازخوب را متعجب می‌کند. هرِفُور، آتش‌خانه شما بصورت یکی از کازینوهای سواحل مدیترانه بدو آمده، فکر کرده بودم درختهای حیاط را بطریقی بپوشانم اما برف مرتب می‌بارد و دست بر نمی‌دارد.

هرِفُور گفت:

— حیرت‌آور است، واقعا حیرت‌آور است. از گوشه حیاط صدای هلن زیبا بگوش می‌رسد و از بیرون صدای ترمز اتومبیل‌هایی که پشت سرم از راه می‌رسند حس می‌کند که دیگر آنجا خانه او نیست، بلکه یک کشور بیگانه است.

گفت:

— معذرت می‌خواهم آتش هم خانه در اختیار شماست.

من با هرژنرال زیاد آشنا نیستم فقط بگذارید همین‌جا یک ساندویچ بخورم و در اطاق خوابم بمانم. هر کتلت گفت:

— این غیرممکن است شما نیز بی‌آیند. حالا دیگر هرژنرال اسم شما را می‌دانند، ولی البته هنوز نمیدانند که چه محیطی پراشان خوش‌آمد خواهد بقیه در صفحه ۱۵



ربرتاز از احمد اللهیاری

سرکار استوار بر بستر نامه تلویزیون

منصور پورمند: «سرکار استوار» می تواند نمایشی از خاطرات يك مأمور بار همایون: سرکار استوار به خودش بیش از اندوخته های تجربیش ایمان دارد حسینی: من به اندازه سرگروهیان ساده لوح و بی تجربه نیستم

گروهیان، اینجا باید به یولیتیک بزنیم...



پورمند - سالها پیش پرویز کاردار نمایشنامه ای نوشته بود بنام «صندوقچه اشرفی» و این مصادف شد با زمانی که ما موسسه ای برای تولید برنامه های تلویزیونی تاسیس کرده بودیم و اولین برنامه مان هم بنام «حرف تو حرف» از تلویزیون سابق پخش می شد.

«صندوقچه اشرفی» را ما برای تلویزیون ملی که نازه افتتاح شده بود تهیه کردیم. چون نتیجه کارمان خوب بود و به این علت که مقداری از حوادث در يك پاسگاه ژاندارمری می گذشت و باالطبع چا برای ادامه داشت، لذا تصمیم به تهیه آن گرفتیم و «سرکار استوار» بعنوان اولین سریال ایرانی متولد شد.

- به نظر من يك ایراد در سرکار استوار هست و آن این است که آدم های نمایش ثابت هستند ولی مکان متغیر است، یعنی اینکه گاهی اوقات حوادث در يك ده کاملاً دور افتاده و پرت می گردد و زمانی در نزدیکی شهر و در مجاورت مثلا يك کارخانه.

پورمند - در کار نمایش در عین حال که باید منطق حکمروا باشد، يك مقدار بی منطق هم وجود دارد، وقتی ما به دیدن يك نمایش یا يك فیلم می نشینیم اغلب فرار داد هائی را که در کار نمایش هست می پذیریم. مثلا در يك فیلم گذشت سالها را در يك لحظه قبول می کنیم.

در نتیجه سریال سرکار استوار هم به عنوان يك کار نمایشی نابع يك مقدار از این بی منطقى هست.

مثلا فرض کنید در يك صحنه از يك برنامه بین استوار و گروهیان يك اختلاف شدید بروز می کند. ما نمیتوانیم در برنامه بعدی این اختلاف را بعنوان يك «تم» مداوم ادامه بدهیم. چرا که فرض ما بر این است که هر داستان تمام می شود، بنابراین وقایعی که در يك برنامه اتفاق می افتد نمی تواند زمینه ای برای وقایع بعدی باشد.

ما يك برنامه داشتیم که گروهیان در آن زخمی می شد. مسلماً خود نمایش چا هم انتظار نخواهد داشت که در برنامه بعدی هم گروهیان زخمی باشد با اینکه سه ماه طول بکشد تا زخمش خوب بشود.

تماشاجی زخمی شدن گروهیان را بعنوان يك حادثه می پذیرد و تمام می شود این منطق نمایش است.

و اما جواب دیگرم به ایراد شما این است که تماشاجی باید کم و بیش این تصور را داشته باشد که این برنامه ها مثلا خاطرات يك استوار ژاندارمری در طی ۳۰ سال خدمتش باشد و قبول کنید این حوادث میتواند متفاوت باشند و مکان و زمان آنها هم عوضی بشوند.

هر چي شما بگین سرکار...



- «سرکار استوار دیشب را دیدی؟!» این سؤالی است که بارها و بارها مادرم از همسایه ها کرده است.

سالهاست که اشتیاق مادرم را برای دیدن «سرکار استوار» شناخته ام. شیفتگی صادقانه اش را و انتظار فشنگی را که از یک ساعت قبل از شروع این برنامه بچه ها را دور و برش جمع می کند و نگاه همسایه ها را هم به دیدن این برنامه ضیافت می دهد.

موقع پخش این برنامه تنها صدائی که در خانه ی ما طنین انداز است، صدای استوار است و گروهیان و اگر کسی دیگری صدایش در بیاید، نگاه تحکم آمیز و مهر آلود مادر او را به سکوت وادار می کند.

گروهیان که می گوید «هرچه شما بگویند سرکار» و استوار که پلیتیک می زند خنده مهربان و رضایت آمیزی بر لبان مادر می نشیند و هر هفته بدون استثناء دریایان این برنامه صدایش را می شنوی که می گوید:

- «آخی... چه زود نمود شد!»

بر بسترترین برنامه

«سرکار استوار» بر اساس تحقیقات دقیق سازمان تلویزیون یکی از پر بیننده ترین برنامه های تلویزیونی است. و اگر توجه تماشاجی را دلیل موفقیت يك برنامه بدانیم، باید بگوئیم که سریال «سرکار استوار» یکی از موفق ترین سریال های تلویزیون ملی است.

دستیابی و رسیدن به رضایت تماشاجی و ایجاد شور و اشتیاق برای دیدن يك برنامه آنهم در شهر ملامال از تضادی چون تهران. رسیدن به این پذیرش زحمت می خواهد و تلاش و شیفتگی و احساس مسئولیت در قبال تماشا گرانی که این برنامه ها صرفاً برای آنها تهیه می شود. نمایشگر تلویزیون ملی برنامه «سرکار استوار» را به عنوان يك برنامه دلخواه پذیرفته و این پذیرش و مهر است که وادارمان میکند در برابر تهیه کنندگان و بازگران این سریال ادای احترام کنیم و به یکایکشان «خسته نباشید» و «ایوالله» بگوئیم.

برای گفتگو با تهیه کنندگان و هنرپیشه های این سریال به موسسه «پدید» میروم پورمند (کارگردان) و عبدالملی همایون (سرکار استوار) و حسین حسینی (گروهیان) صمیمانه مرا می پذیرند و گفتگو را با آنها آغاز می کنم.

- آقای پورمند چطور شد که به فکر تهیه سریال «سرکار استوار» افتادید؟

برنامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران

تلویزیون‌های آموزشی و امریکا

رادیو ایران



گلی - مقصودم اینه که سرکار برای این بلینکتون بفکر یکنفر دیگه باشین ...

استوار - چرا مگه چی شده ...
گلی - دیگه چی میخواستین بشه ... من خسته شدم دیگه نمیتونم ... دیگه نمیتونم ... دیگه طاقت ندارم ...

ولم کتین ... آخه از چون من چی میخوان ...

استوار - گلی ... تو ... تو اونو دیدی ...

گلی - بله ... بله دیدمش ... با چشماهای خودم دیدمش ...

استوار - توی چشماهای هم نگاه کردی ...

گلی - کاش هرگز نگاه نکرده بودم ... کاش هرگز ندیده بودمش ... چقدر وحشتناک بود ... وقتی دیدمش چشماهای سیاهی رفت ... دنیا را زدن توی سرم ...

استوار - کی زد توی سرت ...

گلی - خودم ... خودم زدم توی سرم ... مو هام رو کشیدم ...

استوار - آخه چرا ...

گلی - این کار چنانته... از جنایت هم بدتره... کاش میگشتنش... و این بلا را سرش نمیآوردن ...

استوار - سرگی ... ؟ ...

گلی - چقدر دلم برای سوخت ... بیچاره نه حرف میزد نه گریه میکرد ... بیچاره ... هیتسور ساکت ایستاده بود و زل زده بود توی چشماهای من ...

استوار - نکتم ... نکتم ... میخواد این پاسگاه را فلج کنه... منو دست تنها بزاره ... بفرما ... اینم خواش کرده... حالا چی میکتی کدخدا ...

کدخدا - سرکار من ... هنوز میگم خبر هائیه که من و شما بی‌اطلاعیم ... نموم این اتفاقات نمیتونه کار یکنفر باشه

استوار - گلی جان ... بین تو نمی فهمی چی داری میگی ...

گلی - نخی الان بیدارم ... ولی نا حالا خواب بودم ... ولی امروز بیدار شدم ... حقیقت رو فهمیدم ... من میخوام برم شهر همین امروز ... شما هم دس ازم بردارین ...

استوار - برای چی ...

گلی - برای اینکه از همه‌کس متنفرم ... دیگه نمیخوام شماها را ببینم ... دیگه بسه ...

استوار - نخی اینم پاك عقلش را از دست داده ... گلی تو امروز به یعمرد بلند بازم درویش حسن پرنفوردی ...

گلی - نه سرکار ...

کدخدا - نکتم سرکار ... شما اشتباه میکتی ... خبره‌هائیه که من و شما بی‌خبریم ... گلی خانوم میخوای بری شهر

بسلامت ولی این به دفعه باید کمک کنی شاید سرکار نتونه این مایه شر و بدبختی را دستگیر کنه ..

گلی - نه ... فایده‌ای نداره ...

کدخدا - اجازه بدین من چند دفعه‌ای خصوصی با گلی خانوم صحبت کنم ...

استوار - بسیار خوب ... خارج می‌شود ...

برسد و حتی رودست او هم بلند شود ، ولی چون جوان است و بی تجربه اغلب نمیتواند .

— در طی این چند سالی که « سرکار استوار » را تهیه می‌کنید مسلما با حوادث تلخ و شیرینی روبرو شده‌اید . آیا خاطره جالبی ندارید ؟

حسینی — بکشب اولین برنامه سرکسار استوار را فیلمبرداری میکردیم ، کار فیلمبرداری تا ساعت ۲ بعداز نیمه شب طول کشیده بود .

به‌دلت سرو صدا و داد و فریاد هائی که بازیگر ها موقع اجرا نقششان میکردند اهالی خانه های اطراف و همسایه بیدار و ناراحت شده بودند و يك آفائی هم در خیابان بنای داد و فریاد و اعتراض را گذاشته بود .

درست بخاطر هم هست که آقای همایون که لباس استواری بر تن داشت برای اطلاع از علت سرو صدای مرد همسایه از خانه‌ای که ما در آن فیلمبرداری میکردیم خارج شد و بلافاصله پشت سرشان من در لباس گروهیانی .

آقای همایون روبروی مردی که داد و بیداد میکرد ، ایستاد و خطاب به من گفت :

گروهیان ! آقا را بازداشت کنید !

و من گفتم :

« چشم ، هرچی شما بگین سرکار »

مرد همسایه همان کرد واقعا ما استوار و گروهیان هستیم . کمی جا خورد و گفت : « سرکار ما کاری نکردیم ، اهالی این خونه با سرو صداهون مزاحم ما شده‌اند ! » و شروع کرد به شکایت از اهالی خانه‌ای که فیلمبرداری در آن جریان داشت . که دیدیم سوءاستفاده از لباس کار درستی نیست . از دوستان که بی خواب و عصبانی شده بود معذرت خواستیم و دنیاها فیلمبرداری را به بعد موکول کردیم .

— آقای همایون ! شما حرفی ندارید ؟

همایون — فقط به این گروهیان نصیحت کنید تو پاسگاه سر بفرمای من نزاره !

— چشم ! هرچی شما بگین سرکار .

از آنها خدا حافظی میکنم — سه شنبه است ، بفرماید می‌آیم ، استوار و گروهیان را بر صفحه تلویزیون می‌بینم و مادرم را که از پای تلویزیون دعوت به سکون می‌کند .

صحنه « ۱۱ » — پاسگاه ژاندارمری — اطاق سرکار استوار — گلی و کدخدا و سرکار استوار در اطاق هستند .

استوار — کدخدا تو باید طوری شایع کنی که یگوش درویش حسن پرسه که گلی پولداره ... پول بهش اوشرسیده ...

من ختم دارم با این ترتیب این حقه باز به طمع میافته ...

و میره سراغ گلی ... اونوقت گلی باید مرتب با ما در تماس باشی تا موافق که اوامد سراغ تو ما پیش رو بگیریم ...

گلی خیلی باید مواظب باشی ... یگوقت خودتو نبازی .

گلی — من دیگه چیزی ندارم بپاژم ...

استوار — (متعجب) بله ... مقصودت چیه ...

— آقای همایون ، شما کار نمایش را از چه زمانی شروع کردید ؟

همایون — من از سال ۱۳۲۰ شروع به فعالیت هنری کردم . ابتدا در تماشا خانه تهران بودم و بعد در تماشاخانه « هنر » که خودمان تاسیس کرده بودیم و بعد به رادیو آمدم ، در رادیو علاوه بر بازیگری ، آواز هم میخواندم .

— آقای همایون ، پس شما از پیش کسوان تاتر هستید و ما نمیدانستیم . ممکن است برای ما بگوئید چطور شد که « سرکار استوار » را بازی کردید ؟

همایون — در حدود چهار سال و نیم پیش بود که یگروز آقای پرویز صیاد پیش من آمدند ، البته من ایشان را نمی‌شناختم . و پیشنهاد کردند که من در برنامه ای که گروه ایشان برای تلویزیون تهیه میکرد نقش يك استوار ژاندارمری را بازی کنم . من پذیرفتم . بازم مورد توجه واقع شد و می‌بینید که هنوز هم بازی می‌کنم .

— « سرکار استوار » را چگونه آدمی می‌بینید ؟

همایون — من استوار را آدمی می‌بینم یادو شخصیت متفاوت ، یکی شخصیت حرفه‌ای و دیگری شخصیت فردی . استوار آدمی است که البته خیلی از خودش متشکر است و به خودش خیلی بیشتر از انبوخته های ذهنی و تجربیش در باره کار های پلیسی اعتقاد دارد .

— شما بعنوان یکی از موفق ترین و شناخته شده ترین چهره های تلویزیونی درباره تماشاگران تلویزیون چه فکر می‌کنید ؟

همایون — اولاً من تماشاچی ها را فراوان دوست دارم و معتقدم که محبت و علاقه مردم است که باعث دوام کار و موفقیت ما شده است . ولی گاهگاهی محبت مردم واقعا برای ما اسباب زحمت می‌شود ، یعنی تا حدودی آزادی را از ما سلب می‌کنند گاهی اوقات در سفر شهرستانها ما چرات ظاهر شدن درملاء عام را نداریم

البته ، این ناشی از علاقه است و من همیشه به این علاقه احترام گذاشته‌ام و گوشم در طی چندین سال کار هنری ایجاد رابطه‌ای کاملاً دوستانه و دور از تزویر و ریا با مردم بوده است

— در جریان کارنان چه چیز بیشتر از همه مورد توجه است ؟

همایون — کوشش در ارائه‌ی صحیح و کامل شخصیتی که کارگردان از من می‌خواهد و فکر می‌کنم با هر حال بر خودستایی نشود — تا حدی در این کار موفق بوده‌ام .

— آقای حسینی شما در باره سرگروهیان چه نظری دارید و اصولاً او را چه‌چور آدمی می‌بینید ؟

حسینی — به بینید ! ، گروهیان را برای من ساخته‌اند ، یعنی کارگردان برنامه بمن میگوید که من چنین شخصیتی را با چنین مشخصاتی در چنین چارچوبی می‌خواهم و من هم سعی میکنم آن را به وجود بیاورم .

گروهیان را آدمی می‌بینم ساده لوح ، آدمی که دلش می‌خواهد پیشرفت کند و به استوار که از او بالاتر است



برنامه‌های تلویزیون ملی ایران برنامه اول (تهران)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۷ر۳۰ برنامه مذهبی
سخنرانی آقای دکتر مهاجرانی
۱۸ اخبار
۱۸ر۱۵ کتاب و نوجوانان
بحث درباره کتاب «عموآنها» اثر جعفری و گفتگوی مترجم این کتاب «هوشنگ پیرنظر»
۱۸ر۴۰ اشعار مذهبی
۱۸ر۵۰ فیلم مستند - راز بقا
۱۹ر۱۵ فیلم چراغ سبز
این فیلم توسط یونسکو تهیه شده

و در آن ضمن بحث پیرامون آموزش بین‌المللی، این نکته مورد بحث قرار میگیرد که در حال حاضر هزینه‌ای که صرف جنگ در نقاط مختلف جهان میشود به مراتب بیشتر از هزینه ایست که با آن میتوان مردم گرسنه يك سوم از روی زمین را سیر کرد.
۲۰ اخبار
۲۰ر۳۰ درباره کشور

۲۱ برنامه مذهبی
سخنرانی آقای بهبهانی
۲۱ر۳۰ - مسابقه چهره ها
۲۲ فیلم مستند سایه‌ای در اسیر
ماجرای ساختن اولین کشتی فضایی که مصادف بود با ساختن برج ایفل در زمان لویی چهاردهم.

جمعه

۱۷ر۳۰ سخنرانی مذهبی
آقای محمد اسماعیل عبداللّیپ زاده
۱۸ سرگرمی علمی (پروفسور شاندو)
تعبیه بازی همراه با يك مسابقه
۱۸ر۳۰ خلبان ارست
هنرپیشگان : ژالسانتی - کریستین فارین
۱۹ فیلم راهبه پرلند
با عنوان : «نگهداری میمون»
هنرپیشه سالی فیلد
کارگردان - ازرادستون
۱۹ر۳۰ مسابقه صندوق شالی
با مبلغ بیست و یکهزار ریال موجودی

مسابقه ادامه خواهد داشت
۲۰ اخبار
۲۰ر۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر
عندرام و پریا برتیت ترانه‌های غروب و شکسته صدا را میخوانند و پریا رویای شب را همراه با رقص گروه جالبازیان اجرا می‌کند.
۲۱ بهلولان
۲۲ فیلم غرب وحشی
با عنوان پلیکان کارگردان : الکسی نیکل
با شرکت : رابرت کنراد



برنامه کتاب برای نوجوانان - ساعت ۱۸ر۱۵ روز پنجشنبه برنامه اول

شنبه

۱۷ر۱۵ اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴ تدریس زبان انگلیسی (درس بیستم)
۱۸ خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱ کودکان
«از گذشته های دور»
جنگهای اسکند و داریوش سوم
«زیر گنبد کبود»
۱۸ر۳۵ سرزمینها
عنوان فیلم : «دریاچه عظیم نمک»
نمایشی از دریاچه های نمک در «سالت لیک سیتی»

کارگردان ونسنت اسکالزا
۱۸ر۳۰ مجله نگاه
ایندای بحثی است در باره ساختمانهایی که پارکینگ ندارند، وبعد فیلمهای کوتاهی در مورد ورزش و تمرینهای ورزشی - آداب معاشرت و مواد غذایی. در پایان دو آهنگ پخش می‌شود.
۱۹ر۳۵ فیلم آرزوهای از دست رفته (قسمت آخر ۲۲)
کارگردان : موریس کازنوو
هنرپیشگان : اوربینه - انورئون
۲۰ اخبار

۲۰ر۳۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر:
با صدای گلچین - ترانه: بوی بهار میدهد
۲۰ر۴۰ (فیلم الماس) شماره ۲
۲۱ خانه قهر خانم
اکرمی تلاش می‌کند تا بار دیگر شوهرش را بخانه برگرداند ازسوی دیگر متاجر جدید وضع روشن و شناخته می‌شود
۲۱ر۳۰ فیلم هاوایی
با عنوان مسابقه وحشیانه عشق - پنجمین قسمت
با شرکت : جک لارد - مك آرئور
۲۲ر۳۰ چهره ایران

يكشنبه

۱۷ر۱۵ اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴ تدریس زبان آلمانی (درس شانزدهم)
۱۸ خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱ کودکان (ما و شما)
۱۸ر۳۰ واریته شش هفتم
ترانه های : میدانم که میدانی - عشق
بیخاکل بیگانه‌تر تپ توسط خوانندگان:
شیوا و داریوش اجرا می‌شود.
اولیک خواننده ترك زبان يك آهنگ تركی که از ساخته‌های اوست میخواند -
آهنگهای برنامه را پرویز مقصدی ساخته است.
۱۹ ایران زمین
حماسه های ملی در شاهنامه فردوسی
ماجرای سفر فردوسی به غزنین پس از ختم نسخه دوم شاهنامه و خشم سلطان

محمود پراو.
۱۸ر۳۰ فیلم دور دنیا (قسمت پنجم)
بازدید از شهر (استانبول) در ترکیه
۲۰ اخبار
۲۰ر۳۰ ترانه ایرانی
۲۰ر۴۰ فیلم روکامبول (قسمت چهارم)
۲۱ فیلم جایزه
با شرکت : استیو مک کوئین
۲۱ر۳۰ شهر آفتاب
بررسی جدیدترین کتابهای هفته
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر
«افسانه» ترانه «نگاه کن» را در شوشتری میخواند - سازنده آهنگ و سرپرست ارکستر محمد حیدری
۲۲ر۳۰ «ستارگان»
فیلم «مغلوب» با شرکت : پرودریک
گرافورد و کارگردانی : بلیک انوارند.



سرکار استوار - ساعت ۲۰ر۴۰ روز شنبه برنامه اول

دوشنبه

۱۷ر۱۵ اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱ کودکان
فیلم «بادپا»
با شرکت قهرمانان همیشگی اش، خالم و آقای جتسون و دختری پسران که این بار با حوادث تازه‌ای روبرو میشوند
۱۸ر۳۰ برنامه دانش
فیلمی از پرورش صحیح دام و حفظ نسل موجودات کمیاب و رامبارزه بیولوژیکی با امراض
۱۹ فیلم دکتر کیلدر
با عنوان «مخرومین» بکار گردانی جک اسمیت و با شرکت : ریونود می-سی-
ریچارد چمبرلین - لورن باکال
۲۰ اخبار

۲۰ر۴۰ (فیلم الماس) قسمت سوم
۲۱ سرزمینهای سبز
۲۱ر۳۰ چشم انداز
تلویزیون ملی ایران بناسبت نامگذاری سال ۱۳۵۰ به سال گوروش کبیر برنامه‌ای در این ساعت پخش خواهد کرد کلامر آن از مراسم نامگذاری گوروش کبیر در شهر بابل و آرامگاه او در پاسارگاد و همچنین یکی دیگر از چهره‌های درخشان دودمان هخامنشی «داریوش بزرگ» سخن گفته میشود.
۲۲ فیلم آژیر (شماره پنجم)
با عنوان : مسافرت یکشنبه‌پوستو
۲۲ر۳۰ روزها و روزنامه‌ها
گزارشی از هزارمین شماره روزنامه آیندگان و مصاحبه ای با علی باستانی دبیر سندیکی نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

سه‌شنبه

۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶ر۱۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۴ آموزش روستایی
۱۸ خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱ واریته غربی
با شرکت چند خواننده فرانسوی
۱۸ر۳۵ فیلم آقاخیره
۱۹ فیلم آنچه شما خواسته‌اید (گاو صندوق)

۱۹ر۳۰ مسابقه هما
۲۰ اخبار
۲۰ر۴۰ سرکار استوار «نفس سوم»
عنوان برنامه این ساعت است. ماجرای دستبرد به اجرت کارگران يك کارخانه و تلاش سرکار استوار و گروه‌های برای یافتن دزدان اصلی
۲۱ر۳۰ فیلم سینمایی
نام فیلم بعد اعلام میشود

چهارشنبه

۱۷ر۱۵ اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴ تدریس زبان انگلیسی (مرور درس بیستم)
۱۸ خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱ کودکان (بالم کتابخوانیم)
مروری در کتاب گل اومد بهار اومد اثر منوچهر نیستانی
قصه - قصه : دنباله سرگذشت الیون و والیون در داستان ملانصرالدین
۱۸ر۳۰ کارتون باگزبانی
۱۹ مسابقه تلاش
در استودیو، شرکت کنندگان به سوآلهایی درباره سینما، ادبیات و تاریخ پاسخ میگویند

و يك فهرست باروزنی در دریاچه سد کرج با آنها رقابت میکند.
۲۰ اخبار
۲۰ر۴۰ برنامه‌ای بناسبت روز تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر
۲۱ خارج از محدوده
۲۱ر۳۵ فیلم روزهای زندگی (شماره ۲۰۱ و ۲۰۲)
کارگردان - جو بهار
هنرپیشه - مکدونالد کری
مری بخانه بر می‌گردد اما از یکسو صدای گریه بچه و از سوی دیگر تنهایی آزارش میدهد
۲۲ر۳۰ هفت شهر عشق

سیمای شجاعان - چهارشنبه ساعت ۲۱ - برنامه اول



ارکستر مجلسی تلویزیون در آذربایجان

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در اواسط اردیبهشت ماه برنامه هایی در شهر های تبریز و رضایه اجرا می‌کند. برنامه ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در تبریز، روز پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه در تالار خواجه رشیدالدین فضل‌الله دانشگاه تبریز اجرا میشود. روز جمعه ۱۷ اردیبهشت ماه نیز این ارکستر در خانه جوانان شیرخورشید سرخ رضایه کنسرتی اجرا خواهد کرد. رهبری ارکستر مجلسی را در این دو کنسرت، توماس کریستیان داویدس برعهده دارد.

گروه موسیقی تلویزیون ملی ایران (ارکستر های شماره ۱ و ۲) روز دوشنبه نخستین جلسه هفتگی خود را با حضور آهنگسازان - خوانندگان و ترانه سرایان تشکیل دادند. در این جلسه تصمیماتی گرفته شد تا این گروه در سال جدید امکان فعالیتهای بیشتری را داشته باشد. گروه موسیقی تلویزیون ملی ایران در سال جدید گسترش خواهد یافت و چند خواننده تازه کار خود را با این گروه آغاز خواهند کرد.

«سیر آب در گذشته و حال»

«سیر آب در گذشته و حال» فیلم مستندی است که در مورد آب و فعالیت سازمانهای مملکتی برای تامین آب سالم و بهداشتی جهت مصرف مردم به کارگردانی نظام کیائی برای تلویزیون ملی ایران ساخته شده است.

در آغاز این گزارش مستند از وضع جغرافیائی کشور و میزان آب و باران در نقاط مختلف سخن به میان می‌آید و بعد تهران را در گذشته‌ای تقریباً دور، در زمانی که آب به صورتی آلوده و کثیف بود نشان میدهد و سپس اقدامات و فعالیت هایی را که برای ساختن سد ها و تصفیه خانه های مجهز و مدرن و آزمایشگاه های مختلف و لوله کشی در شهر هاصورت گرفته است بازگو می‌کند، و در پایان مقایسه‌ای بین گذشته و حال از نظر تامین آب آشامیدنی سالم و بهداشتی انجام میگیرد.

این فیلم در تهران و حومه توسط فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران منوچهر طبری و حسین رهنما در طول سه ماه تهیه شده است.

این نخستین فیلمی است که در زمینه آب آشامیدنی و تصفیه خانه های مدرن آب در ایران ساخته شده است.

برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه دوم (تهران)

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۲۱ر۳۰	سخنرانی مذهبی
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۲	فیلم مستند
۱۹ر۳۳	ورزش	۲۳ر۳۰	فیلمی از فعالیتهای موسسه سرکاری رازی
	مهمترین رویداد های ورزشی ایران و جهان در هفته ای که گذشت		ذهن و زبان
۳۰	اخبار		گفتگو با آقای دکتر مستفی پیرامون مساله وراثت
۳۱	اشعار مذهبی	۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

جمعه

۱۷ر۴۵	اسلاید و موزیک	۲۱	شبهای تهران
۱۸	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۲	تأثیر
۱۸ر۰۳	شما و تلویزیون		گفتگویی درباره «گارسیا - لورکا» شاعر و نمایشنامه نویس بزرگ اسپانیا، «دذست» نمایشنامه نویس اتریشی، «مولیر» و نمایشنامه «دون ژوان» و چند نمایش دیگر. همچنین فیلمی درباره زندگی حبیب ازدری هنرمند قدیمی تأثیر...
۱۸ر۳۰	وارثه نام جونز	۲۳	موسیقی ایرانی
	با شرکت سیدی وان و سری والاس		سیمین غانم - ژاله - عقیلی و زیبا برتیب ترانه های: این شب - نگین اشک - دیگه تنها نبیسه دل و افسانه ساز را اجرا می کنند.
۱۹ر۳۰	اختاپوس		
	ماجرای این هفته انجمن اختاپوس نباید اعتبارنامه «عشر کاف» چهره جدید این برنامه است.		
۳۰	اخبار		

شنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۳۰	اخبار
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۳۱	هنرهای تجسمی
۱۹ر۳۳	موسیقی ایرانی		بحث درباره زندگی و آثار «پائول لندرسون بکر» نقاش آلمانی
	ترانه های: لبخند تو - فریاد دل - دل نمیدونه - یاد آن رهگذر و آرزوی تو با صدای: غانم - سوگل - مرجان - عقیلی - ژاله و سعیده می شنوید.	۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی
		۲۳	وارثه
		۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

یکشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹ر۳۳	کانون خانواده	۳۰	اخبار
۳۱	داش بالکی		
	بین رضی و حسن آقا بر سر جواهر جدالی در میگیرد و آقا مباشر را احضار می کند و او را بنواخته می کشد.	۲۲	موسیقی کلاسیک
	ارکستر فیلارمونیک رادیو		

دوشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹ر۳۳	ادبیات جهان	۲۲	فیلمی از زندگی «فئودور داستایوسکی» نویسنده نامدار روس که روشنگر زندگی و تأثیر پذیری وی از اجتماع روسیه آن عصر و انعکاس دردهای اجتماعی آن دوران در آثار اوست.
۳۰	اخبار		
۳۱	مسابقه جایزه بزرگ (شماره ۴۵) دبیرستان ادیب پیران با دبیرستان هدف شماره ۴	۲۳	فانوس خیال
		۲۳ر۳۰	آخرین اخبار



نگاهی به گذشته ساعت ۲۳ روز چهارشنبه
برنامه دوم

اختاپوس - ساعت ۱۹ر۳۰ روز جمعه
برنامه دوم



سهشنبه

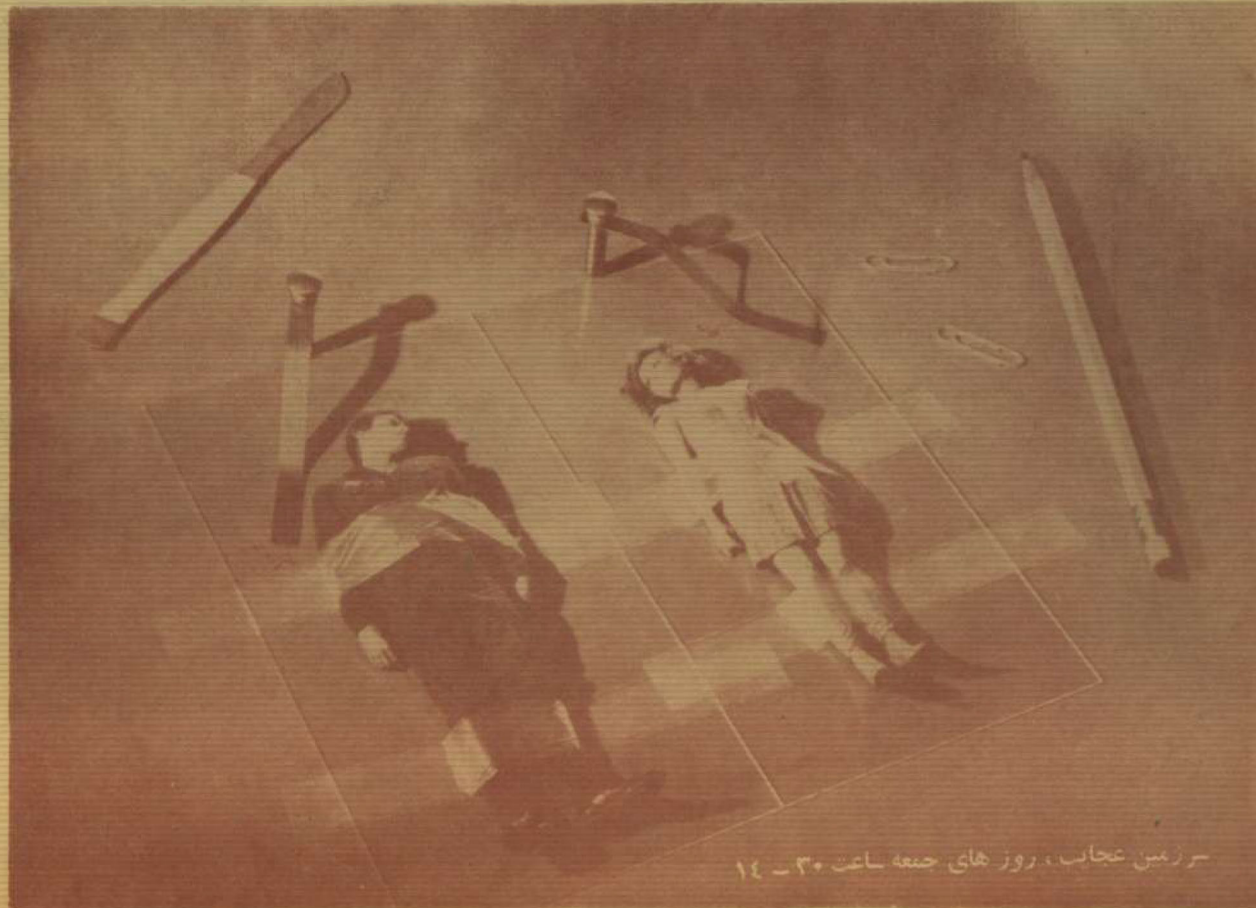
۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹ر۳۳	موسیقی فرهنگ و هنر		«تورج» در دستگاه شور همراه با ارکستر عباس خوشدل برنامه اجرا می کند.
۳۰	اخبار		
۳۰ر۵۵	فیلم جولیا		
۳۱ر۳۰	دانش		
	«والتر فریش» شخصیت برجسته علمی آمریکا که اطلاعات جامعی در تمام زمینه های علمی دارد یکروز میهمان ایران بود. در این یکروز گفتگویی با او انجام شده که		

چهارشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹ر۳۳	جهان حیوانات	۳۰	اخبار
۳۱	فیلم سیمای شجاعان		
۳۲	موسیقی اصیل ایرانی		
	رضوی قطعه ای در چهارگاه میخواند به همراهی تار فرهنگ شرف، ویلن زندگانی، سنتور توکلی، عود رحمانی پور، نی موسوی و تنبک امیر ناصر افتتاح	۲۲ر۳۰	جنگ هفته
	نگاهی بگذشته	۲۳	با استفاده از آرشیو بزرگ فیلیمهای خبری دنیا کمپانی

۲۳ر۱۵	فیلم ویژه		بخش می شود.
	«حولاتی ترین روز» پیاده شدن منتقین در لرمانلی		
۲۳	ایران زمین		
	«هنر هخامنشی» دکتر عیسی بهنام درباره هنر عصر هخامنشی و اماکن پارساگرد - نقش رستم - شوش و تخت جمشید صحبت میکنند	۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

۲۳ر۱۵	کاوش		یونایتد آرکیتست، یک سری فیلیمهای کوتاه مستند تهیه کرده که حاوی مطالبی درباره مردان، زنان، مکانها و حوادث مهم جهان خواهد بود این سری فیلیم زیر عنوان «نگاهی به گذشته» در قسمت دوبلاژ تلویزیون ملی ایران بفارسی پسرگردانده شده و قسمتی از آن در این برنامه بخش می شود.
۲۳ر۳۰	آخرین اخبار		



سرزمین عجباب، روز های جمعه ساعت ۱۴ - ۳۰

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران شبکه (اهدان - خرمشهر (اصفهان - شیراز - آبادان - رشت

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

برنامه شبکه تا ساعت ۴۱:۳۰ مشترك با
برنامه اول است و بعد از آن :
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - چهاره ایران (مشترك با
برنامه اول)
۲۳ - وارینه
۲۳:۳۰ - اخبار

۱۸ - شما و تلویزیون
۱۸:۳۰ - وارینه تام‌جوز
۱۹:۳۰ - اختاپوس (مشترك با برنامه
دوم)
۲۰:۰۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - موسیقی (مشترك با برنامه
اول)
۲۱ - بهلولانان (مشترك با برنامه
اول)
۲۲ - گرفتار
۲۳ - موسیقی ایرانی

برنامه شبکه تا ساعت ۴۱:۳۹ مشترك با
برنامه اول است و بعد از آن :
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - چهاره ایران (مشترك با
برنامه اول)
۲۳ - وارینه
۲۳:۳۰ - اخبار

برنامه شبکه تا ساعت ۴۱ مشترك با
برنامه اول است و از آن بعد :
۲۱ - داش پالکی (مشترك با
برنامه دوم)
۲۲ - موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰ - اسرار شهر بزرگ (مشترك
با برنامه دوم) با شرکت
«پال‌پورک»
۲۳:۳۰ - اخبار

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۴
مشترك با برنامه اول است .
۲۲ - داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳ - فانوس خیال
۲۳:۳۰ - اخبار

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۴ مشترك
با برنامه اول است
۲۳ - ایران زمین
۲۳:۳۰ - اخبار

برنامه شبکه تا ساعت ۴۱:۳۰ مشترك با
برنامه اول است
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - هفت شهر عشق
۲۳ - نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ - کاوش
۲۳:۳۰ - اخبار

مرکز آبادان

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - در جهان ما
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه
سراسری پخش میشود

۱۶:۴۰ - تلاوت قرآن
۱۷ - آقا خرسه
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹:۰۰ - برنامه شبکه
۲۰:۴۵ - روزهای زندگی
از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه
پخش میشود .

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - دانش
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹ - برنامه شبکه
۲۳ - وارینه شش هشتم

۱۵:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۶ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹:۰۰ - برنامه شبکه
۲۳ - آهنگهای شاد

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - مسا
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش
میشود .

مرکز رشت

۲۲ - فیلم گرفتار
تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش
میشود .

تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش
میشود .
۲۳ - فیلم آذر

این مرکز در سایر روزهای هفته برنامه
شبکه پخش میکند .

پنجشنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ بهداشت خانواده
۱۳:۱۵ فیلم افونگر
۱۴:۴۵ وارینه
۱۴ اختاپوس
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم
های خبری

شنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ کارگر
۱۳:۱۵ فیلم دختر شاه پریان
۱۴:۴۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ فیلم پیتون پلیس
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم‌های
خبری

یکشنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ حفاظت و ایمنی
۱۳:۱۵ فیلم ویلک
۱۴:۴۵ وارینه
۱۴ ادبیات جهان
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم‌های
خبری

دوشنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ کارگر
۱۳:۱۵ فیلم گریزا
۱۴:۴۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ فیلم محله پیتون
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم‌های
خبری

سه‌شنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ خانواده
۱۳:۱۵ سفرهای جیمي مك‌فیتز
۱۴ شما و تلویزیون
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم‌های
خبری

چهارشنبه

۱۴:۴۵ اسلاید و موزیک
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۳:۰۲ پلیس و راهنمایی
۱۳:۱۵ فیلم جولیا
۱۴:۴۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ فیلم محله پیتون
۱۴:۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم‌های
خبری

موسیقی اصیل ایرانی - مرجان درحال
اجرای ترانه



برنامه‌های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

خانه قمر خاتم - ساعت ۲۱ روز شنبه
برنامه اول



مجریان برنامه نگاه - ساعت ۱۹:۳۰ روز
شنبه برنامه اول



برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

تبریز - سرداب کرمانش - بندر عباس

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

مرکز تبریز

پنجشنبه

۱۷:۳۰ - اسلاید و موزیک
۱۸ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۰۲ - فیلم سرزمین عجایب
۱۹ - فیلم هالیوود و ستارگان
۱۹:۳۰ - سخنرانی مذهبی
۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - اختاپوس
۲۱ - فیلم سینمایی یاسمارون

۱۷:۳۰ - اسلاید و موزیک
۱۸ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۰۲ - فوتبال
۱۹:۳۰ - فیلم دختر شاه پریان
۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - خانه قمر خانم
۲۱ - برنامه مذهبی

۱۸ - اسلاید و موزیک
۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۲ - کارتون باگربانی
۱۹ - نوجوانان (مسابقه چهاره های
درخشان)
۱۹:۳۰ - فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - هفت شهر عشق
۲۱ - فیلم مدافعان

۱۸ - اسلاید و موزیک
۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۲ - نوجوانان (ورزش)
۱۹ - فیلم داستان سفر
۱۹:۳۰ - موسیقی ایرانی
۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - پیوند
۲۱ - فیلم دکتر کیلندر

مرکز رضائیه

پنجشنبه

۱۶:۱۵ - اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ - کودکان
۱۷ - فیلم آقاخبره
۱۷:۳۰ - فیلم سینمایی
۱۹ - جادوی علم

۱۶:۱۵ - اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ - کودکان
۱۰ - مسابقه جدول تلویزیونی
۱۰:۳۰ - اشعار مذهبی
۱۱ - فیلم سرزمین عجایب
۱۲ - یادگارهای کهن
۱۲:۳۰ - فیلم ستارگان
۱۳ - مسابقات فوتبال
۱۴:۳۰ - فیلم راننده شده
۱۶ - برنامه مذهبی

جمعه

۱۷ - فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸ - اختاپوس
۱۸:۳۰ - شما و تلویزیون
۱۹ - برنامه مذهبی
۱۹:۳۰ - فیلم عشق هرگز نمی‌میرد
۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای
خبری
۲۱:۱۵ - رویدادها
۲۱:۳۰ - پهلوانان
۲۲:۳۰ - تأثیر

شنبه

۱۶:۴۵ - اسلاید و موزیک
۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷:۰۲ - آموزشی (تدریس)
۱۷:۳۰ - کودکان
۱۸:۱۵ - کتاب و کودک
۱۸:۳۰ - برنامه محلی
۱۹ - کتاب و نوجوانان
۱۹:۳۰ - فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ - نغمه‌ها
۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای
خبری
۲۱:۱۵ - پیتون پلیس
۲۲ - چهره ایران
۲۲:۳۰ - فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۶:۴۵ - اسلاید و موزیک
۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷:۰۳ - آموزشی (تدریس)
۱۷:۳۰ - کودکان
۱۸:۳۰ - محلی
۱۹ - موسیقی ایرانی
۱۹:۳۰ - فیلم بینوایان
۲۰ - دانش
۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای
خبری
۲۱:۱۵ - موسیقی کلاسیک
۲۲ - فیلم پنج دقیقه آخر

سه‌شنبه

۱۶:۴۵ - اسلاید و موزیک
۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷:۰۳ - آموزش روستایی
۱۸:۱۵ - مسابقه پنجش افکار
۱۸:۳۵ - محلی
۱۹ - دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹:۳۰ - شهر آفتاب (معرفی و بررسی
کتابهای تازه)
۲۰ - فیلم جولیا
۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای
خبری
۲۱:۱۵ - سرکار استوار
۲۲ - ادبیات جهان
۲۲:۳۰ - فیلم تمدن

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه

۱۶ - اسلاید و موزیک
۱۶:۰۳ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۰ - موسیقی و کودک
۱۶:۴۵ - فیلم سرزمین عجایب
۱۷:۳۰ - با هم قصه بگوئیم
۱۸ - فیلم جادوی علم
۱۸:۳۰ - ادبیات جهان

جمعه

۱۶ - اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ - بازی بازی
۱۷ - فیلم سینمایی
۱۸:۳۰ - فیلم دختر شاه پریان
۱۹ - اختاپوس
۱۹:۳۰ - سخنرانی مذهبی

شنبه

۱۶ - اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ - مضحک قلمی - چکار کنم
۱۷ - برنامه آموزشی
۱۸ - دانش
۱۸:۳۰ - فیلم غرب وحشی
۱۹:۳۰ - موسیقی محلی
۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - فیلم پیتون پلیس
۲۱:۳۰ - چهره ایران
۲۲ - مسابقه تلاش

یکشنبه

۱۶ - اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ - داستان تاریخی
۱۶:۴۵ - کهکشان
۱۷:۳۰ - چهره های درخشان
۱۸ - آموزش روستایی
۱۹ - سرکار استوار روستائیان
۱۹:۳۰ - فیلم هالیوود و ستارگان
۲۰:۰۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم
های خبری
۲۰:۳۰ - موسیقی ایرانی
۲۱ - مسابقه جایزه بزرگ
۲۱:۳۰ - فیلم سینمایی

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۶۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۱۶۰۳	اخبار
۱۶۰۸	تقویم تاریخ
۱۶۱۵	شادی و امید
۱۶۱۵	موسیقی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۱۵	کودک
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	مطبوعات
۱۶۱۵	موسیقی
۱۶۰۰	رنگین‌کمان
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	زن و زندگی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	زن و زندگی
۱۶۰۰	ترانه‌ها
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۱۰	موسیقی
۱۶۱۰	موسیقی محلی
۱۶۱۵	سخنرانی
۱۶۰۰	اذان ظهر
۱۶۰۶	ایران و اسلام
۱۶۰۰	کارگران
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	مرزهای دانش
۱۶۰۵	آهنگ
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	موسیقی
۱۶۰۰	ساز تنها
۱۶۱۵	بازدیداران جامعه
۱۶۰۵	کاروان
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	نقش درآینه هفته
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	هنر برای مردم
۱۶۰۰	اخبار ورزشی
۱۶۰۵	یادداشت‌های يك سفر کوتاه
۱۶۰۰	موسیقی و تفسیر
۱۶۰۵	نکاتی بمطبوعات
۱۶۰۰	برنامه آهنگ‌ها
۱۶۰۵	راشد
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	داستان شب
۱۶۰۰	ساز تنها
۱۶۰۵	برنامه مذهبی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	اشعار مذهبی
۱۶۰۰	خلاصه اخبار ۲۵ ساعت

جمعه

۱۶۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۱۶۰۸	تقویم تاریخ
۱۶۱۵	برنامه مذهبی
۱۶۰۰	آهنگ‌ها
۱۶۰۵	برنامه مذهبی
۱۶۰۰	اذان ظهر
۱۶۰۶	ایران و اسلام

آهنگ‌ها

۱۶۰۰	کارگران
۱۶۰۵	آهنگ
۱۶۰۰	اخبار هنری
۱۶۰۵	برنامه جوانان
۱۶۰۰	آهنگ‌ها
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	سیری در مسئله روز
۱۶۰۰	ساز تنها
۱۶۰۵	عمران منطقه‌ای
۱۶۰۵	کاروان شعر و موسیقی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	از چهار گوشه جهان
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	آینه زندگی
۱۶۰۰	اخبار و برنامه دهقان
۱۶۰۵	اخبار ورزشی
۱۶۰۵	موسیقی
۱۶۱۵	بحث ایدئولوژیک
۱۶۰۰	موسیقی و تفسیر
۱۶۰۵	موسیقی ایرانی
۱۶۰۰	برنامه آهنگ‌ها
۱۶۰۵	مشاهده (۵۰ دقیقه)
۱۶۰۵	برنامه گلها (۱۵ دقیقه)
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	داستان شب
۱۶۰۵	ساز تنها
۱۶۰۵	موسیقی ایرانی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	برنامه گلها
۱۶۰۵	موسیقی ایرانی
۱۶۰۰	خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
۱۶۰۵	دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها

از شنبه تا چهارشنبه

۱۶۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۱۶۰۸	تقویم تاریخ
۱۶۱۵	شادی و امید
۱۶۰۵	موسیقی نشاط انگیز
۱۶۰۷	آهنگ
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۱۵	کودک
۱۶۰۵	آهنگ
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	نکاتی بمطبوعات
۱۶۱۵	آهنگ‌های بی‌کلام
۱۶۰۰	رنگین‌کمان
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	زن و زندگی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	دنیاه برنامه زن و زندگی
۱۶۰۰	ترانه های ایرانی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	موسیقی ملل
۱۶۰۵	موسیقی محلی
۱۶۰۵	سخنرانی مذهبی
۱۶۰۰	اذان ظهر
۱۶۰۶	ایران و اسلام

استودیو بزرگ رادیو ایران - ارکستر گلها رهبر جواد معروفی



دوشنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	فیلم پس دریا
۱۷	برنامه آموزشی
۱۸	رنگارنگ
۱۸۳۰	فیلم کیدتون

سه‌شنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	فیلم آقا خرسه
۱۷	مجله هفتگی نوجوانان
۱۷۳۰	فیلم فرار
۱۸	فیلم راز بقا
۱۸۳۰	دفاع غیر نظامی
۱۸۴۵	فیلم روح‌های

مرکز
بند و عباس

پنج‌شنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	از گذشته‌های دور
۱۷	فیلم آقا خرسه
۱۷۳۰	فیلم سینمایی
۱۹	جادوی علم

جمعه

۹	اسلاید و موسیک
۹۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۹۳۲	موسیقی کودکان و کارتون
۱۰	مسابقه چهره های درخشان
۱۰۳۰	برنامه مذهبی
۱۱	فیلم سرزمین عجایب
۱۲	رنگارنگ

شنبه

۱۶۳۰	اسلاید و موسیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷۳۰	کودکان
۱۸۳۰	بهداشت
۱۹	نوجوانان
۱۹۳۰	آنجی شما خواسته‌اید
۲۰	نغمه‌ها
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۲	پیتون پلیس
۲۲	امواج روشن
۲۲۳۰	فیلم اسرار شهر بزرگ

یک‌شنبه

۱۶۳۰	اسلاید و موسیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷۳۰	کودکان و نوجوانان
۱۸۳۰	موسیقی محلی
۱۹	نوجوانان (مسابقه)
۱۹۳۰	داستانهای جاوید ادب ایران

دوشنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	آموزش روستایی
۱۸۳۰	محلی
۱۹	فیلم دنیای حیوانات
۱۹۳۰	شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰	فیلم جولیا
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۲	سرکار استوار
۲۲	ادبیات جهان
۲۲۳۰	تمدن

سه‌شنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	آموزش روستایی
۱۸۳۰	محلی
۱۹	فیلم دنیای حیوانات
۱۹۳۰	شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰	فیلم جولیا
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۲	سرکار استوار
۲۲	ادبیات جهان
۲۲۳۰	تمدن

چهارشنبه

۱۶	اسلاید و موسیک
۱۶۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶۳۲	توسن
۱۷۳۲	برنامه آموزشی
۱۸	آموزش روستایی
۱۹	جولیا
۱۹۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۰۳۰	های خبری
۲۰۳۰	فیلم پیتون پلیس
۲۱۳۰	مسابقه ورزشی

۱۹۳۰	فیلم بل و سبستین
۲۰	کانون گرم خانواده
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۱	داش پالکی
۲۲	مسابقه چهره ها
۲۲۳۰	اشعار مذهبی

۱۸۳۰	شما و تلویزیون
۱۹	مسابقه صندوق شانس
۱۹۳۰	فیلم عشق هرگز نمیرد
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۲	پهلوانان
۲۲	تأثیر بحث آزاد

۱۶۳۰	اسلاید و موسیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷۰۲	کودکان
۱۷۳۰	نوجوانان
۱۸۳۰	مجله هفتگی
۱۹	فیلم دامی و پسر
۱۹۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۰	های خبری
۲۱	موسیقی غربی
۲۲	فیلم پنج دقیقه آخر

۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلم
۲۱	های خبری
۲۲	جشن هنر
۲۲۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۳	هفت شهر عشق
۲۳	فیلم مستند

۱۶۳۰	اسلاید و موسیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷۳۰	کودکان و نوجوانان
۱۸۳۰	ورزش
۱۹	هنر نقاشی
۱۹۳۰	فیلم آرزو های پرباد رفته
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰۳۰	مشروح اخبار همراه بافیلم
۲۱	های خبری
۲۱	فیلم پیتون پلیس
۲۲	ایران زمین
۲۲۳۰	فیلم سیمای شجاعان

برنامه رادیو تهران

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

چهارشنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸ر۳۰ - برنامه آلمانی
- ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰ر۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲ر۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸ر۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۹ - بهترین آهنگهای روز
- ۱۹ر۱۵ - گلهای جاویدان
- ۲۰ - موسیقی جاز
- ۲۰ر۳۰ - ادبیات جهان
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی
- ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲ر۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - برنامه ای از روشنگر
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۰ر۳۰ - جهان اندیشه
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

سه شنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی
- ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲ر۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - برنامه ای از روشنگر
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی



اتاق فرمان رادیو ایران - شاهرخ نادری تهیه کننده برنامه های صبح جمعه

برنامه رادیو (F. M)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

فرستنده سوم F.M رادیو روز های پنجشنبه و جمعه برنامه ندارد

شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان
- فرانک چاکفیلد
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز - سانی استیت
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر
- برنامه سوم - آواز سیاوش (بیات اصفهان)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک - بتهوون
- (کسرتو ویلن در ریماژور) پروکوفیف
- (سقفونی شماره ۵ در ریمل آپوس)

یکشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان
- هری آلبرت
- ۲۱ر۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر
- برنامه سوم - آواز شهیدی (چهارگاه)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک - روشا
- کسرتو برای ویلن وارکستر
- بنیامین
- رمانتیک فانتزی
- اسکو
- راپودی های رومانی شماره های ۱ و ۲

لیست

- راپودی های مجار شماره های ۶ و ۵

دوشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان
- پایاماریما
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز - دیزی جیلیس
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر
- برنامه سوم - آواز قوامی (دشتی)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک - مندلسون
- (سقفونی شماره ۵ در ریماژور)
- اشتراوس (- دون کیشوت ، آپوس ، ۳۵)

سه شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان
- کاراولی (رمانتیک)
- ۲۱ر۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر
- برنامه سوم - آواز وفایی (ابوعطا)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک - باگانی
- (- سات های ویلن و گیتار)
- یاج (- سه سوئیت انگلیسی -)
- شماره یک ، در لامازور شماره دو ، در لامینور - شماره سه ، در سلیمینور

چهارشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان
- بیلی وون
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز - چیک کوره آ
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر
- برنامه سوم - برنامه شماره ۱۰۲
- آواز سیاوش
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک
- یاج - سوناتهای فلوت و چالو

بررسی نظرات تماشاگران تلویزیون

تلویزیون بر حسب سن و یا میزان تماشای تلویزیون ، نظر تماشاگران در باره برنامه ها و ... بدست آمده است که میتواند روشنگر بسیاری از مسائل در زمینه تلویزیون باشد . در این تحقیق همچنین برخی از تأثیرات تلویزیون از جمله تأثیر تلویزیون از نظرات طایفه سطح ذوق و سلیقه تماشاگران و یا تأثیر تلویزیون بر چگونگی اوقات فراغت تماشاگران بررسی شده است . امیدواریم بتوانیم پس از تجزیه و تحلیل نتایج این بررسی ، گزارش کاملی از این تحقیق را در مجله تماشا منتشر کنیم تا خوانندگان مجله با تلویزیون و مسائل آن در ایران بیشتر آشنا شوند .

« اسیر »

معلوم است ، برخورد دومرد بزرگ و کوچک ، قوی و پر قدرت و ترسو و بی مقدار ، مرد بزرگ و پرتوان پس از یکسلسله کشمکش مرد کوچک و ترسو را اسیر میکند . مرد کوچک برای رهائی از چنگال مرد قوی میکوشد ولی بیفایده ... و در یک لحظه کوتاه مرد کوچک امکان می یابد که با نابود ساختن مرد بزرگ از مهلکه رهائی یابد ، اما میترسد و مرد بزرگ متوجه این ضعف مرد کوچک میشود و بعد ...

نقش آفرینان این فیلم آقایان بهزاد محسنی و علی علی احمدی فیلمبرداران آن را آقای علی هجرت به عهده دارد .

فیلم اسیر با یک پاتونیم آغاز می شود و موضوع آن برخورد دومرد و یک فضای نامشخص و در یک زمان تا

برنامه های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۴۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۵ - مکانیک ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - شیمی ششم
۱۶۳۰ - زنگ تفریح
۱۶۴۵ - گرید انگلیش
۱۷ - مثلثات ششم طبیعی

شنبه

۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
۱۴۱۵ - فیزیولوژی گیاهی ششم
۱۴۴۵ - گرید انگلیش
۱۵ - فیزیک ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - جبر ششم
۱۶۳۰ - مقاله آلمانی
۱۶۴۵ - اطلاعات عمومی

یکشنبه

۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۴ - علوم دبستانی
۱۴۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
۱۴۴۵ - گرید انگلیش
۱۵ - شیمی ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - حساب استدلالی هتم
۱۶۳۰ - مقاله انگلیسی
۱۶۴۵ - دستور زبان فارسی

دوشنبه

۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
۱۴۱۵ - زمین شناسی ششم
۱۴۴۵ - گرید انگلیش
۱۵ - فیزیک ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - مثلثات ششم ریاضی
۱۶۳۰ - مقاله فرانسه
۱۶۴۵ - عربی ششم

سهشنبه

۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۴ - علوم دبستان
۱۴۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
۱۴۴۵ - گرید انگلیش
۱۵ - شیمی ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - ترسیم و رقوم ششم
۱۶۳۰ - مقاله آلمانی
۱۶۴۵ - فارسی ششم
۱۷۰۵ - زنگ تفریح
۱۷۱۵ - طبیعی ۵
۱۷۴۰ - ترانه
۱۷۴۵ - شیمی ۶
۱۸۱۰ - فیزیک ۶
۱۸۳۵ - ریاضی ۴
۱۹ - زنگ تفریح
۱۹۱۰ - جبر ششم طبیعی
۱۹۳۵ - برنامه کودکان

چهارشنبه

۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم انداز ها
۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
۱۴۱۵ - رسم فنی
۱۴۴۵ - گرید انگلیش
۱۵ - فیزیک ششم
۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۵۴۵ - گرید انگلیش
۱۶ - هندسه و مخروطات ششم
۱۶۳۰ - گرامر انگلیسی
۱۶۴۵ - فارسی ششم
۱۷۰۵ - زنگ تفریح
۱۷۱۵ - طبیعی ششم
۱۷۴۰ - ترانه
۱۷۴۵ - شیمی ۵
۱۸۱۰ - فیزیک ۵
۱۸۳۵ - ریاضی ۵
۱۹ - زنگ تفریح
۱۹۱۰ - ترسیم و رقوم ششم
۱۹۳۵ - برنامه کودکان

جمعه : تلویزیون آموزه
برنامه ندارد

پنجشنبه

۸ - نمایش کودکان
۱۱ - پایان برنامه پامدادی
۱۴ - ورزشکار آمریکایی
۱۵ - آخرین اخبار
۱۵/۰۵ - بازی گلف
۱۷ - تکنیک اسکی (تفریحی)
۱۷/۲۰ - برنامه اسپرت
۱۷/۵۵ - برنامه آبی
۱۸ - رویداد های هفته
۱۸/۱۵ - اولین سمنه
۱۸/۲۰ - مردان آناپولیس
۱۹ - نمایش دانشگاهی
۱۹/۲۰ - بیل اندرسن
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - برادران اسمادو
۲۱ - کشف جنایت
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - فیلم سینمایی

جمعه

۱۲/۲۰ - چهارراه
۱۴ - زندگی همین است
۱۴/۲۰ - « کلاسز ها »
۱۷ - مسابقه کشتی
۱۷/۵۵ - برنامه آبی
۱۸ - رویداد های هفته
۱۸/۱۵ - کنفرانس شهری
۱۸/۲۰ - مسابقه دانشگاهی
۱۹ - جمع چودش کن
۱۹/۲۰ - آقای جونز وفاتون
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - نمایش اندی ویلیامز
۲۱ - بوناژا
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - کارآگاهان
۲۲/۲۰ - تماشاخانه ۹۰

شنبه

۱۷ - برنامه کودکان
۱۸ - اخبار
۱۸/۱۵ - ۶ دقیقه
۱۸/۲۰ - اطلاعات مخصوص
۱۹ - نمک
۱۹/۲۰ - دشت سرسبز
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - فلیپ ویلسن
۲۱ - پریسین
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - برنامه لوید بریچل
۲۲/۲۰ - نمایش امشب

مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب
تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون اطلاع
قبلی تغییر یابد

برنامه تلویزیون آمریکا

ایستگاه تلویزیون آمریکا در تهران کار های
تأسیساتی و لوین سازی خود را به مراحل
نهایی رسانیده است . انجام این عملیات گاهی
ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه
هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون
صورت نگرفته در این هفته اجرا نخواهند شد .
برنامه هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام
کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از
طریق پست تغییر یابند « اطلاعات مخصوص »
و هر نوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون
داده شود در صورت لزوم بعد از برنامه اخبار
ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد .

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

سهشنبه

۱۷ - هانی وست
۱۷/۲۰ - جولیا
۱۷/۵۵ - برنامه آبی
۱۸ - اخبار
۱۸/۱۵ - اولین سهشنبه
۱۸/۲۰ - اطلاعات مخصوص
۱۹ - اطلاع ۲۲۲
۱۹/۲۰ - نمایش دورس دی
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - روز های خوش
۲۱ - برنامه ناز آرسترانگ
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - گرفتاری دانه
۲۲/۲۰ - نمایش دیک کات

چهارشنبه

۱۷ - برنامه کودکان
۱۸ - اخبار
۱۸/۲۰ - تکنیک اسکی
۱۹ - برنامه مخصوص
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - برنامه روان و مارلین
۲۱ - برنامه ناز
۲۲/۲۰ - قسمت دوم برنامه ناز

یکشنبه

۸ - نمایش کودکان
۱۱ - پایان برنامه پامدادی
۱۷ - قلاب مقدس
۱۷/۱۵ - کریستوفر ها
۱۷/۲۰ - دشت سرسبز
۱۷/۵۵ - برنامه آبی
۱۸ - اخبار
۱۸/۱۵ - بزرگترین مبارزه قرن
۱۸/۲۰ - آزادی زنان
۱۹ - دانیل بون
۲۰ - اخبار
۲۰/۰۵ - برنامه کمدی
۲۱ - دود پارتو
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - فیلم سینمایی

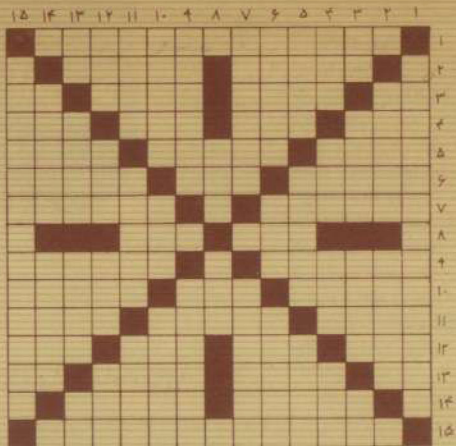
دوشنبه

۱۷ - دانیل بون
۱۷/۵۵ - برنامه آبی
۱۸ - اخبار
۱۸/۲۰ - اطلاعات مخصوص
۱۹ - هانی وست
۱۹/۲۰ - جولیا
۲۰ - برنامه اخبار
۲۰/۰۵ - نمایش باربارا مکینیر
۲۱ - روح « جیاول »
۲۱/۵۵ - برنامه آبی
۲۲ - اخبار
۲۲/۰۵ - نمایش پولکا
۲۲/۲۰ - مسابقه بکس

جدول

کلمات

مقاطع



انتشارات تلویزیون

و جشن هنر

اگر فاوست يك كم معرفت به

خرج داده بود

نوشته: عباس نعلنبندان

از انتشارات کارگاه نمایش وابسته به

تلویزیون ملی ایران

سندلی کنار پنجره بگذاریم و

بنشینیم و به شب دراز تاريت

خاموش سرد بیابان نگاه کنیم

نوشته: عباس نعلنبندان

از انتشارات کارگاه نمایش وابسته به

تلویزیون ملی ایران

آواز خان انتهای غروب

نوشته: داود آریا

از انتشارات تلویزیون ملی (کارگاه

نمایش)

ویریدانا

اثر: لئویس بونول

ترجمه: هوشنگ طاهری

از انتشارات مدرسه عالی تلویزیون و سینما

پژوهشی ژرف و سترگ و نو...

نوشته: عباس نعلنبندان

از انتشارات: سازمان جشن هنر

مجله فروش: کتابفروشی امیر کبیر و

خانه کتاب

شهر قصه

نوشته: بیژن مفید

از انتشارات: سازمان جشن هنر

مجله فروش: کتابفروشی امیر کبیر و

خانه کتاب

ماه و پلنگ

نوشته: بیژن مفید

از انتشارات: سازمان جشن هنر

مجله فروش: کتابفروشی امیر کبیر و

خانه کتاب

عمودی:

۱- از برنامه های تلویزیونی که

نمایشی بسیار دارد ۲- از بخشهای تابعه

فهرست شيرين - نامیده شده ۳- معمولاً

فتنه ها زیر آوست - داعر اورا بخدا

سپرده است - اسم دوم یکی از زنان

زیبای سینمای خارج - اهل و بيت را

گویند ۴- در شاهنامه د دوستی تهي

بودن ممي میدهد - شايست و روا -

خانه است و برسر آن نیز جان میدهند

هم کشور و هم کشوردار ۵- تکرارش

میوه بائزست - یعقوب لیث ابتدا در

دسته ایشان بود - صنعتی برای آنها که

بقول معروف نم پس میدهد ۶-

زن و مرد از نظر قانون باید اینطور

باشند - با تنگدستی می آید - از اماکن

مقدس ۷- يك کلمه میخواد تاوطیفه

مسئولین سازمانهای اداری باشد -

ایندسته در جایگزینی و تقلید دیگران

برای - نعم مادی خود دستی دارند ۸-

چایکه خاکش موش پرور باشد - از

ان یاران شیرینی میرزد ۹- کشور

تکنیک و صنعت - گرما - روی دوش

خانها بخونید ۱۰- برای خارجها

سختیاست - کلیه اش بسیار معروف است

اما ساهیات خراب شده یکی از مجلات

تهران ۱۱- منسوب به دست - مغازه

انگلیسی - نامهای یکی دو ماه دیگر

بازار می آید - بعضی ها یاهمه زیبایی

از داشتن آن محرومند ۱۳- از آنطرف

آخر معنی میدهد فصل مورد استفاده اش

مذهبات گشتند از شهر های قدیم

ایران - برنامه اش مدتی است در تلویزیون

تعطیل است ۱۴- منسوب به حامد -

نام قامی استیار سرکار استوار خودمان

۱۵- نام سخاوهر نویسنده که یکی از

آنان بسیار مشهور است ۱۶- کلمه

استراگون + صمد + حسن بلژیکی = پرویز صیاد

چهره ی آشنای صحنه های تآتر و

تلویزیون لیسانسیه ی اقتصاد است،

ترجمه می کند، می نویسد، کارگردان

است و در باره ی هنر نمایش در ایران

گفتنی ها دارد.

● به اشگر دانم یاد دادم که به جای کار دستی های پر زرق

و برق، نوبی باغچه های کوچکشان گل بکارند.

● می توان تآتر را در میان کودکان دبستانی برد، بی

آنکه تصنعی در کار باشد.

● در ایران نمایشنامه نویس هست، اما از کارگردان خوب

خبری نیست.

● استادان تآتر ما هیچ کار اساسی روی تعزیه و نقالی

و نمایش های ایرانی نمی کنند.

وقتی با او حرف می زنی، چنان صمیمی است

که بفکر می آتی، این چهره ی ساده و نگاه های گنگ

و آرام، همان « صمد » معروف است که روبروی تو

نشسته و همینکه می خواهی، این فکر را به عنوان

چهره ای که از او باز شناخته ای باور کنی، بحث

باوج خود میرسد و « حسن بلژیکی » ظهور میکند.

با همان حرکات تند و مقطع و اصطلاحات خاص

خودش، و چند لحظه بعد زمانیکه او از فعالیت های

زندگی و آرزوهای که برای تآتر ایران در سر

دارد، با تو به گفتگو می نشیند « استراگون » جدیدی

را می بینی که با امید بزرگی، بانتظار نشسته است،

بانتظار روزی که امیدهایش به حقیقت پیوندند، و

این شاید یکی از بزرگترین و نادرترین امتیازهای

است که يك بازیگر می تواند دارا باشد، خصوصیتی که

به بازیگر این امکان را می دهد که بتواند در تپ های

مختلف و متضاد ظاهر شود.

پرویز صیاد در سال ۱۳۱۵ در لاهیجان متولد

شد، تحصیلات متوسطه خود را در رشته ادبی به پایان

رساند و در دانشگاه تهران رشته ی اقتصاد را برگزید.

صیاد، چند سال پیش از دواج کسرده و دختری

دارد سه ساله بنام نیکوی (بنفشه).

فعالیت های تآتری خود را، ابتدا در وزارت

فرهنگ و هنر با نوشتن نمایشنامه شروع کرد و در

نقش صمد، در سریال سرکار استوار، موفقیت بزرگی

به دست آورد. صیاد در سال ۴۸ نمایشنامه ی سرایدار

نوشته ی « هارولد پیتر » را روی صحنه آورد و در

فروردین ماه گذشته نقش « حسن کچل » را در

فیلمی به همین نام بازی کرد. این روزها صیاد، با

پرویز کاردان و منصور پورمند، موسسه هنری « پدید »

را اداره می کند و با گروه نمایشی آزاد خود، فعالیت

های تآتری را برای « صحنه » و تلویزیون دنبال

می کند.

صیاد تاکنون نمایشنامه های زیادی از جمله « شاه

و مرد پاره دوز »، « مردی که مرده بود و خود

نمیدانست »، « مردی که خوب تربیت شده بود » را برای

صحنه نوشته، هشت کتاب ترجمه کرده، هفت

نمایشنامه را کارگردانی کرده و در پنج نمایشنامه

بازی کرده است.

آنچه در زیر می خوانید، مختصر گفتگوی

است صمیمانه و بی ریا، با پرویز صیاد، معلم، شاعر،

بازیگر، کارگردان، نمایشنامه نویس و مترجم خوب

شهر ما.

تماشا - آنطور که ما شنیده ایم، اولین کار

رسمی که در جوار فعالیت های تآتری خود شروع

کردید، معلمی بود، چطور شد آنرا کنار گذاشتید؟

● معلمی برای من شغل نبود، زندگی بود.

من در بخش ۶ تهران درس میدادم و بچه ها را دوست

داشتم، ولی کارهایی که من برای آنها انجام میدادم

و یا از آنها می خواستم با عرف مدرسه مغایرت داشت،

من بهیچوجه از شاگرد نمی خواستم که برای مثال

کار دستی قشنگ و پر زرق و برقی که بهیچ دردی

نمی خورد تهیه کند، بلکه به او می گفتم، پسر، برو

باغچه درست کن و او قوی طشت خانه شان گل

می ریخت، تخم میکاشت و گل های قشنگ عمل می آورد

و باو نمره میدادم و یا از آنها می خواستم که يك

لحاف درست کنند و یا امثال این کار و اولیای

مدرسه بمن ایراد میکردند که کارهای تو غیر طبیعی

است.

در سال ۱۹۶۲، کمیته بین المللی فرهنگ جهانی

از نمایشنامه نویس های کشورهای مختلف دعوت کرد

که برای بازدید و پژوهش و آشنا شدن به مسائل

نمایشی به ایالات متحده امریکا سفر کنند. از ایران

نیز من و علی نصیریان دعوت شدیم و حدود شش ماه

در ایالات مختلف این کشور به تماشا و تحقیق و کاوش

مسائل نمایشی گذرانیدیم. در این مدت آنقدر تآتر

دیدیم که شاید يك فرد عادی در تمام عمر باین کار

موفق نشود. این سفر به علت نزدیکی به کار و ذوق

من، کمک بسیار ارزنده ای برآیم بود، بطوریکه پس

از اتمام آن دوره، شش ماه دیگر هم در آنجا ماندم.

وقتی بفکر اقدام که به علت وضع خراب « نورپردازی »

در ایران يك دوری « نور » بینم ولی این کلاس

به علت احتیاج به زمینه فنی برآیم مفید واقع نشد، پس

از آن به تآتر کودکان رو کردم و دوره کوتاهی راجع

به تآتر کودکان دیدم، در این دوره بما آموختند که

چگونه میتوان تآتر را در بین کودکان دبستانی برد،

بدون اینکه تصنعی بنظر آید.

بعد از آنکه به ایران برگشتم، سعی کردم تا این

طریقه را در مدرسه عمل کنم. نمی توانم بدستی

بگویم که تا چه حد، این کار در یادگیری بچه ها

مفید و موثر بود. درس هایی را که آنها بصورت

نمایشنامه اجرا میکردند، بهیچوجه از یاد نمی بردند.

و بدین ترتیب من طرحی تهیه کردم و به وزارت

آموزش و پرورش فرستادم. ولی متأسفانه مقامات

آموزشی بهیچوجه توجهی بدان نکردند.

در این جا صیاد، آهی کشید دست هایش را از

روی میز جمع کرد و گفت:

● آدم باید، جایی را انتخاب کند که موثرتر

است، بیشتر به بازی گرفته میشود و نقش مهمتر و

ارزنده تری دارد. من حس کردم که دیگر نمی توانم در

مدرسه نقش عمده ای داشته باشم و بیخود وقت تلف

میکم. یکروز صبح از خواب بلند شدم و دیگر

بمدرسه نرفتم، همین!

تماشا - به غیر از کارهای تآتری، فعالیت های

روزنامه نگاری هم داشته اید؟

● بله، سال های پیش در مجله « فردوسی »

و « سپیدوسپاه » داستانهای کوتاه و شعر می نوشتم،

بعد از آن در مجله « هنر و سینما » که تا دو سال

پیش منتشر میشد، صفحه ای برای نقد تآتر و شعر در

اختیار من بود، شعرهایی که من می ساختم بیشتر برای

(خودم) بود، ولی کاری را که برای (همه)

می توانم انجام دهم، نمایشنامه نویسی است و من ناگزیر

بانتخاب شدم و شعر را رها کردم.

تماشا - سؤالی که بی شک خوانندگان ما و

علاقتمندان به شما بدنیاالش هستند، این است که شما

چگونه میتوانید نقش تپ های متضاد را با ایسن

صمیمیت بازی کنید؟

لبخند غرورآمیزش را می خورد و قیافه ی

ساده ای بخود میگرد.

● بازیگران اصولاً دو دسته هستند، آنها که تیپ خودشان را بازی می‌کنند و آنها که تیپ‌های دیگر را بازی میکنند. مثلاً، انتظامی و نصیریان در گروه دوم جای دارند. از بازی کاراکتر خود عاجزند، اما تیپ‌های دیگر را بخوبی و با توانایی بازی می‌کنند. ولی در این میان کسانی هم هستند که هم «خودشان» را بازی می‌کنند و هم تیپ‌های مختلف را، من در این گروه هستم. مثلاً در «اختاپوس» همه ما تیپ خودمان را بازی می‌کنیم، صادق بهرامی، ابراهیم زاده، من و سایرین. (البته خارج از طنز و اغراق جریان بازی) ولی نقش «صد» یک تیپ است، کاراکتری است که من سعی میکنم در قالب آن فرو بروم، نقش صد را دوست دارم. او انسانی است که هنوز رشد نکرده و بسیاری از رفتارهای اصیل کودکی را حفظ کرده است، نه حقه‌بازی و کلک می‌فهمد و نه نقشه و دسیسه، و یا برای مثال در «گودو» اگر هنرپیشه‌ای بتواند، خودش را بازی کند، نمی‌تواند «استراگون» را بازی کند، «استراگون» تیپ همه آدم‌هاست، آدم‌هایی که در کوچه و خیابان هم می‌توان دید، قبول کرد و شناخت. در هر حال من فکر میکنم هر نقشی نوعی توافق با آدم دارد. البته بگذریم از اینکه، بعضی‌ها همیشه در بازی ماسک بر چهره دارند و نمی‌توانند راحت و صمیمی بازی کنند.

تماشا - درباری بازیگری بطور یقین مسائل زیادی مطرح است، ولی غیر از کار بازیگری، شما کارگردان و نمایشنامه‌نویس هم هستید. فکر نمی‌کنید «عدم تمرکز در کار» سبب شود که فعالیت شما بصورت یک کار مستمر و کامل جلوه نکند؟

● در جواب این سؤال باید بدو موضوع اشاره کنم: در مواردی نمایشنامه‌نویسی، کارگردانی و بازیگری از هم تفکیک‌پذیر نیست، برای مثال، من در موقع نوشتن متن اختاپوس، الزاماً به‌نحوه‌ی اجرای آن هم فکر میکنم، یعنی در حقیقت دو کار متن‌نویسی و کارگردانی را در یک زمان انجام میدهم، زیرا وقت برای نوشتن دو متن در هفته بسیار کم است و ناچاراً هیچکس نیست که بتواند اختاپوس را بهتر از خود من کارگردانی کند، بدلیل اینکه من بیشتر به‌آن آشنا هستم و کارگردانی آن، و طنزهای پنهانی برای من آسانتر است تا دیگری.

اما در مورد دوم باید بگویم که وقتی نمایشنامه‌ای برای صحنه می‌نویسم سعی میکنم تا آنجا که ممکن است، کارگردانی و حتی بازی آنرا به‌عهده‌ی دیگران بگذارم تا خود بتوانم به‌عنوان یک تماشاگر، نقائص و کمبودهای کارم را ببینم و درک کنم و این موضوع برای من بسیار مفید و با ارزش است. بهمین دلیل است که از نمایشنامه‌های صحنه‌ای، که نوشته‌ام تنها در متاجر بازی کرده‌ام. البته ناگفته نماند که در ایران، کارگردان، تأثیر بسیار کمی در نمایشنامه‌ها دارد، و بهمین دلیل نویسندگی ایرانی حق دارد که بدنبال کارش باشد. در خارج، به‌نست یک‌نویسنده، ده‌ها کارگردان خوب و صدها بازیگر توانا وجود دارد. ولی در ایران این‌وضع موجود نیست نمایشنامه‌نویس هست ولی از کارگردان خوب خبری نیست. باید اضافه کنم که منظور من از کارگردان خوب و ایده‌آل در ایران آن است که علاوه بر دانستن تکنیک کار به‌زبان و ادبیات و خصوصیات زندگی مردم ما آشنا باشد و مهم این است که بتواند نمایشنامه‌ی ایرانی را کارگردانی کند و با همین‌هایی که در خدمت تئاتر ما هستند همکاری داشته باشد، ولی در ایران متأسفانه کارگردان‌های ما فقط نمایش‌های خارجی را با قدرت کارگردانی می‌کنند. تماشا - در مورد تئاتر تلویزیون و نمایشنامه -

نویسی تلویزیونی چه نظری دارید؟

● تئاتر تلویزیون بسیار ضعیف است درحالی‌که می‌تواند بهتر و پرکارتر باشد و این توانایی را دارد تا سروسامانی به‌وضع کسبختی تئاتر در تلویزیون بدهد. نمایشنامه‌نویس تلویزیونی باید الزاماً به‌قواعد و تکنیک کار تصویری (تلویزیون و سینما) آشنا باشد تا بتواند برای تلویزیون نمایشنامه بنویسد و یا نمایشنامه‌هایی را تلویزیونی کند.

تماشا - این‌روزها فعالیت‌های شما بسوی سینما جهت گرفته است، آیا این موضوع سبب نمیشود که کار تئاتر کم‌کم بصورت یک کار جنبی برای شما درآید؟

● بهیچ‌وجه، من کار تئاتر را دوست دارم ولی علاوه برآن دلم می‌خواهد هر کار نمایشی را تجربه کنم، اگر توانستم از عهده‌ی آن برآیم ادامه میدهم. هر آدمی حق هر نوع فعالیتی را دارد و

اگر کسی در حرفه‌ای بودن مثبت باشد، موفق است و علاوه برآن امتیاز دیگری که حرفه‌ای بودن بر محبت قبل دارد، بدست آوردن تجربه‌ی تئاتری است در حالی‌که در مورد غیرحرفه‌ای بودن با اینکه ممکن است موفق و مثبت باشد، تجربه تئاتری بوجود نمی‌آورد.

تماشا - بنظر شما اساسی‌ترین مشکلی که بر سر راه تئاتر ایران وجود دارد چیست؟

● شاید بهتر است بگویم اساسی‌ترین مشکلات یکی از مهمترین و عینی‌ترین ضعف‌هایی که بچشم می‌خورد کمبود سالن‌های خصوصی نمایشی است، اینکه روی سالن‌های خصوصی تأکید میکنم، بدین منظور است که وجود این سالن‌ها، جریان مستمر نمایشی بوجود بیاورد که سالن‌های دولتی قادر به‌ایجاد آن نیست. البته این جریان مستمر نمایشی در صورتی پیش می‌آید که بین گروه‌های نمایشی و مردم ارتباط

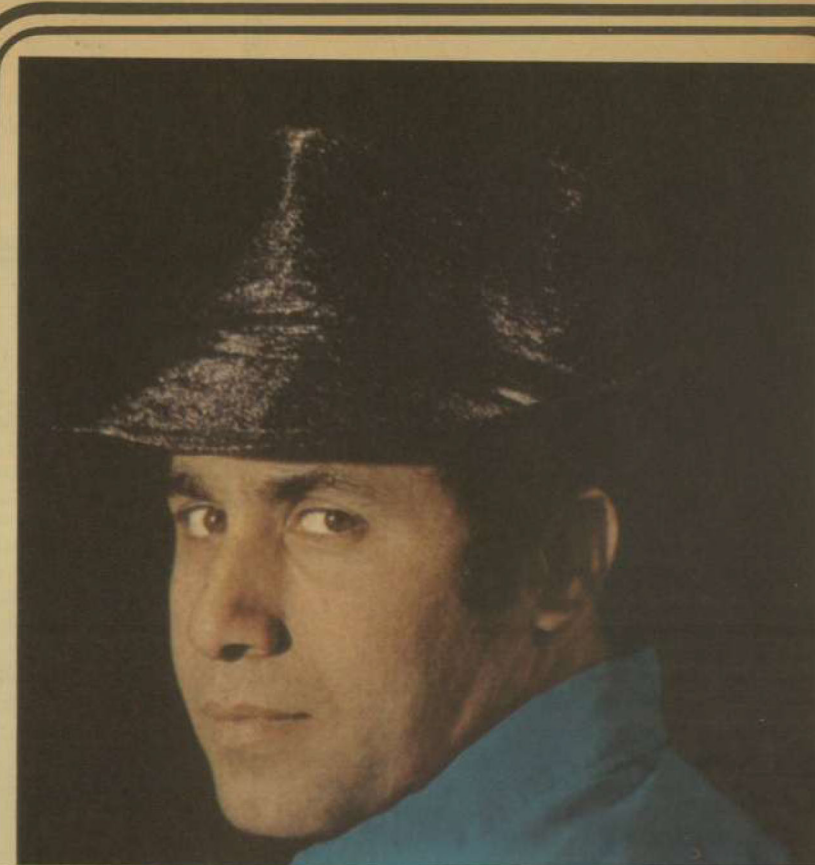


پاداش آنرا هم می‌بیند.

تماشا - بنظر شما، حرفه‌ای بودن و یا غیر حرفه‌ای بودن در کار تئاتر میتواند در محتوای آن اثر بگذارد، یعنی بطور واضح‌تر کسی که کار مستمر غیرتئاتری دارد می‌تواند گاهی هم چیزی بعنوان تئاتر تحویل دهد.

● همانطور که قبلاً گفتم هر آدمی حق هر نوع فعالیتی را دارد و پاداش آنرا هم می‌بیند، بنابراین اگر آدمی تئاتر تفتنی راه بیندازد، پذیرش با مقاومت و مخالفت مردم است که پاداش و یا مجازات او را تعیین می‌کند و موفقیت در این‌جا بنظر من بستگی کامل به‌میزان برقراری ارتباط با مردم دارد.

حرفه‌ای بودن تئاتر نیز بهمین ترتیب است،



برقرار شود و مردم استعدادها و ذوق‌ها را بشناسند و این موفقیتی است که دیگر نمی‌توان برآن نظر بطلان کشید، چون مردم هستند که باید از نظر اقتصادی تئاتر را تأمین کنند و کسانی‌که دست‌اندرکار تئاترند، مجبور میشوند که به‌جریان مردمی تئاتر رو کنند و به‌شناخت و خواسته‌های آنها احترام بگذارند، و بالاخره در حد نهایی، ارتباط مردم و تئاتر است که میتواند دلیل پیشرفت و تحول تئاتر در ایران باشد.

علاوه براین اگر سالن‌های خصوصی وجود نداشته باشند، بهیچ‌وجه نمی‌توان آمار دقیقی از کیفیت کار نمایشی در ایران بدست آورد.

البته در برابر این مسأله مشکل دیگری نیز وجود دارد و آن محدود بودن ظرفیت گروه‌های

نمایشی ایران است و برآئر زیاد شدن سالن‌های خصوصی، این خطر هست که گروه‌هایی که درحال حاضر متمرکز هستند و میتوانند کار دسته‌جمعی خوبی تحویل دهند اگر از حالت تمرکز و شکل خارج شوند و در سالن‌های مختلف کار کنند ضعف بیشتری گریبانشان را بگیرد.

در هر حال، اضافه شدن سالن، عقب‌ماندگی و مشکلات تئاتر را بطور صد درصد علاج نمی‌کند، ولی امکانات بهتری در اختیار کار تئاتر می‌گذارد، ما از نظر نویسنده، کارگردان و بازیگر نیز عقب‌مانده‌ایم. هر سال عده‌ی زیادی از دانشکده‌های تئاتر فارغ‌التحصیل شده و بدین ترتیب گروه‌های نمایشی از نظر کمی رو به‌افزایش می‌روند. ولی این از نظر کیفیت بهیچ‌وجه دلیل پیشرفت و تحول و تغییر در کار تئاتر ایران نیست.

در دانشکده‌های تئاتر ما، تنها تئوری درس داده میشود، آنهم تئوری‌هایی که بهیچ‌وجه قابل پیاده‌کردن در این‌جا نیست نمایشنامه‌نویسی را نمیشود درس داد. باید صرفاً آنها را تحلیل کرد. شاگرد باید دارای ذوق و قریحه نوشتن باشد و بعد تکنیک را بیاموزد. استادان تئاتر ما هیچ کار اساسی روی تجربه، نقاشی و کارهای دیگر ایرانی نمی‌کنند. فوتبالی را که در مدرسه‌ی تئاتر سلطنتی انگلیس خوانده‌اند در دانشکده‌ی تئاتر ایران درس میدهند و یا برای مثال، دکتورسازی را که عیناً در فرانسه آموخته‌اند در این‌جا پیاده میکنند و بدین ترتیب، شاگردی که از این دانشکده‌ها فارغ‌التحصیل میشود ادبی است با دانشی شکسته و بسته از تئاتر جهانی، بدون استعداد و با هزار جور ادعا و اگر برای مثال این فرد چندی‌بعد بفکر کارگردانی یک نمایشنامه ایرانی بیفتد، مجبور است بجای الگوبرداری از چیزهایی که دیده و یا تئوری‌هایی که خوانده، از خودش اصالت و خلاقیت نشان دهد و این‌جاست که دست جناب کارگردان رو میشود. زیرا یک کارگردان خلاق باید علاوه بر تکنیک نمایشی به‌ستن و تاریخ و فولکلور ملتش احاطه‌ای کامل داشته باشد.

تماشا - کدامیک از تیپ‌هایی را که تا حال بازی کرده‌اید بیشتر می‌پسندید؟

● تقریباً، اکثر تیپ‌هایی را که بازی کرده‌ام دوست دارم ولی بیش از همه آنها، «استراگون» و بعد صد.

تماشا - در مورد فعالیت‌های خود در سازمان پدید برای خوانندگان ما توضیح نمی‌دهید؟

● راستش را بخواهید، می‌خواستیم یک گروه تئاتری درست کنیم بنام پدید که ناپدید شد، چون این گروه همه‌کار کرد مگر کار تئاتر صحنه‌ای - در حدود ۵ سال پیش من و کاردان و پورمند، پدید را تأسیس کردیم و هدفمان این بود که در جوار کار تئاتری یک مقدار کار تلویزیونی بکنیم ولی عملاً موضوع برعکس شد. در حال حاضر من با یک گروه آزاد نمایشی که بهیچ‌جا وابسته نیست، برای تلویزیون و صحنه کار تولید میکنم، از کارهای تلویزیونی، اختاپوس و سرکار استوار است که در مورد اختاپوس، نویسندگی، کارگردانی و بازی آن را خودم به‌عهده دارم و یک‌سوم از سرکار استوار را هم تهیه میکنم.

تماشا - با فعالیت‌های زیادی که تاکنون در کار تئاتر داشته‌اید فکر میکنید تا چه حد موفق و مثبت بوده‌اید؟

● من فکر میکنم، تنها موفقیت من در این سال‌ها، این بوده که توانسته‌ام تا حدی، بعضی از مایل عادی و مسخره‌ای که مردم آنها را در زندگیشان جدی گرفته‌اند و روحشان را با آنها پر کرده‌اند به‌طنز بکنم و پایدی پاره‌ی طرز تفکرهای نادرست را تکان دهم شاید که فضایی برای فکرهای با ارزش‌تر باز کنم.



شوخی

داستان از :
میلان کوندرا
(Milan Kundera)
ترجمه :
موجهر محبوبی

در شماره های پیشین بهروایت لودویک خواندیم که برای ملاقات با زنی به جنوب چکسلواکی می‌رود و ضمن تهیه مقدمات در انتظار آن زن می‌ماند.
هنا برای ما روایت کرد که برای ملاقات با لودویک به همان شهری که لودویک رفته است خواهد رفت. اکنون دنباله روایت هنا را می‌خوانیم :

۲ - دنباله داستان از زبان هنا

بگذار ببینم ، فردا چه بیوشم ؟ فکر می‌کنم بلوز قرمز و بارانی پلاستیکم را بیوشم ، هیکلم را قشنگ‌تر می‌کند . امروز دیگر من ظریف‌ترین زن دنیا نیستم ، در عوض ممکن است آبی داشته باشم ، چیزی که دختران جوان فاقد آنند ، جاذبه تجربه . می‌دانم که چنین آبی در نظر جیندرا (Jindra) آن جوانک بیچاره ، دارم ، و موقعی که به او گفتم فردا به سفر می‌روم ، نگاه ناامیدش را ، که نشان از غم تنهایی بود ، درچشمانش دیدم . وقتی با من است ، و بلوغ نوزده سالگی را به نمایش می‌گذارد ، پسری ساده ، و مکانیک و راننده قابل است . سردبیرها از او برای مأموریت‌های کوچک استفاده می‌کنند . به هرحال ، چه عیب دارد ، بد نیست که آدم بداند کسی هست که هواخواه اوست . بخصوص که این چند سال آخر در ایستگاه رادیو زیاد مورد توجه نبوده‌ام . آنها می‌گویند که من پرگو ، فنانیکه ، دکامتیت ، و سگ شکاری حزب هستم ، و چیزهای دیگری که خودم هم نمی‌دانم ، اما نمی‌دانم چرا باید از عشق ورزشین به حزب و فدا کردن اوقات فراغت در راه آن ، شرمند باشم . اگر این هم نباشد در زندگی چکار می‌توانم کرد؟ «پاول» بازن‌های دیگری سرگرم است ، دیگر هرگز به خود زحمت نمی‌دهم که کنترلش کنم . بخرتم فقط عاشق پدرش است . در ده سال گذشته کاری یک نواخت و خسته‌کننده داشته‌ام : خبرنگاری ، مصاحبه ، تهیه برنامه‌هایی دربارهٔ هدف‌های آینده ، مصاحبه با گاداردان و زنان شیردوش ، خانه‌ام یک سره بی‌امید است . تنها حزب است که نه او آسیبی به من می‌رساند ، و نه من به او ، حتی در سال ۱۹۵۶ که همه از دور و برحزب پراکنده می‌شدند ، که آن صحبت های مربوط به استالین پیش آمد ، و مردم عاصی شدند و به همه چیز پشت پا زدند ، و گفتند که روزنامه‌های ما به آنها دروغ می‌گویند ، موسسات ملی شده خوب نیستند ، فرهنگ ما در حال سقوط است ، مزارع اشتراکی خوب از آب در نیامده است ، اتحاد شوروی سرزمین بردگان است . . . و بدتر از همه اینکه کمونیستها هم این حرف‌ها را در اجتماعات می‌زدند ، پاول هم همین‌ها را می‌گفت ، و رقتا باز هم برایش دست می‌زدند . پاول همیشه مورد تشویق قرار می‌گرفت ، از دوران کودکی همواره برای او ابراز احساسات می‌کردند . یکی یکدانه بود ، مادرش عکس او را با خود به بستر می‌برد و او را نایفه می‌پنداشت . با اینکه یک شوهر معمولی است و نه سیگار می‌کشد و نه مشروب می‌خورد ، زندگی بدون تحسین برایش ممکن نیست ، این‌همه الکال اوست و هم نیکوگوشی . به این جهت خوشحال بود از اینکه می‌دید بار دیگر می‌تواند دل مردم را به درد آورد ، دربارهٔ عملیات وحشتناک حزب چنان سخن می‌گفت که مردم چاره‌ای جز گریستن نداشتند . لذتی را که از رنجیدن می‌برد حس کردم ، و آزارش دادم .

خوشبختانه حزب ، ماجراجویان را سرکوب

اما من همین که هستم و آنچه می‌کنم زاییدهٔ احساس من است . اکنون دیگر برای عوض شدنم دیر است . من همواره باور داشته‌ام که مردم تنی واحد و تقسیم ناپذیرند و تنها فرد ، بورژواها هستند که ریاکارانه بین شخصیت اجتماعی و شخصیت خصوصی‌شان تفاوت می‌گذارند . اعتقاد من چنین بود و همواره بر مبنای آن اقدام می‌کردم ، همانگونه در این مورد خاص نیز چنین کردم .

بگذار مرا کینه توز بنامند ، من با کاملاً میل اعتراف می‌کنم که از این دختران جوان ، این بچه‌های نیخته و جوانی بی‌رحمان ، که ترجمی به زنان بزرگتر ندارند ، متفردم . روزی به سی سالگی ، سی‌وپنج سالگی و چهل سالگی خواهم رسید . و اجازه نخواهند داد کسی بگوید که بمری عشق می‌ورزند . این دختر بچه از عشق چه می‌داند؟ با نخستین مردی که برخورد کند هم بستر می‌شود ، هیچ مرزی نمی‌شناسد ، هیچ شرمی احساس نمی‌کند . هندی که مرا ، بدین علت که در مقام زنی شوهردار با مردان دیگر روابطی داشته‌ام ، با چنین دخترانی مقایسه می‌کنند ، حس می‌کنم که بزرگترین توهین را در حق من روا داشته‌اند . من همواره به دنبال عشق بوده‌ام و هر زمانی که خطائی کردم و این عشق را نیافتم رنجیده خاطر گریختم و به جایی دیگر رفتم . با این وجود می‌دانستم که به سادگی می‌توانم رؤیاهایی که در زمان دوشیزگی دربارهٔ عشق داشتم ، فراموش کنم ، فراموش کنم و مرزی را که به‌دنبال آزادی‌های عجیب می‌پوییدم در نوردم ، جایی که دیگر شرم و محدودیت و اخلاق وجود ندارد ، سرزمین عجیب ، آزادی نفرت بار ، جایی که همه چیز مجاز است ، جایی که مردان و زنان به دردندان تبدیل شده‌اند .

این را نیز می‌دانم که وقتی از این مرز گذشتم دیگر خودم نیستم ، کسی دیگر شدم ، نمی‌دانم چه کسی ، حتی از این تغییر وحشتناک ترسانم ، و به همین سبب است که به دنبال عشق می‌گردم ، عشقی که با شخصیت کنونی خود بدان راه یابم ، باروها و آرمانهای قدیم ، زیرا نمی‌خواهم که زندگی من به دو بخش تقسیم شود ، می‌خواهم آنرا از ابتدا تا انتها نگاه دارم ، و به همین سبب بود که در نخستین برخورد شیفتهٔ تو شدم ، لودویک ، آه لودویک ...

آن هردو با من دشمن شدند ، و کوشیدند تا مرا وحشی و جانی معرفی کنند . نقشه‌ای علیه من چیدند و مسائل خصوصی زندگی را هدف قرار دادند ، این پاشنه اشیل من بود ، چون هیچ زنی نمی‌تواند بی‌احساس زندگی کند ، در غیر این صورت اصولاً زن نیست . چرا انکار کنم ؟ منی که در خانه عشقی نداشتم باید آن را در جای دیگری جستجو می‌کردم ، هرچند این جستجو عبث بود . در یک جلسهٔ عمومی حملات سختی به من کردند و ریاکاران نامیدند ، ریاکاری که می‌کوشد زندگی دیگران را از هم بپاشد ، کسی که در پی کشتن و خراب کردن رابطه های انسانی است و خود نیز به شوهرش وفادار نیست . اینها چیزهایی بود که پیش روی من می‌گفتند ، پشت سرم حرف‌های بدتر از اینها می‌زدند . می‌گفتند که من در اجتماع راحیه‌ام و در زندگی خصوصی فاحشه ظرفیت درک این مسئله را نداشتم که سخت گیر و من در روابط دیگران معلول ناکامی ازدواج من بود نه حسادت به آنان ، معلول عشق ، عشق به عشق ، عشق به کانونهای گرم خانوادگی ، عشق به فرزندان آنان ، زیرا خواست من کمک به آنان بود ، زیرا من خود نیز پسری داشتم و خانهای و هراسی بابت این دو . شاید هم آنها درست می‌گویند ، شاید من پیرزنی بداندیشم ، و مردم باید در استفاده از آزادی‌شان مختار باشند ، و کسی حق فضولی در روابط خصوصی شان را ندارند ، شاید تصویری که ما از جهان داریم سراپا ، غلط است و من مأموری نفرت‌انگیزم که بهوده در آنچه مربوط به من نیست دخالت می‌کنم .



«روزی خواهد رسید که همه بتوانند ، به کمک کانالهای بسته‌ی تلویزیونی

روانشناس پشت میز کنترل استودیوی تلویزیونی بیمارستان عمومی ماساچوست نشست . روبروی او یک «مونیتور» نصب شده بود و چند متر آن طرفتر ، روی پرده‌ی یک تلویزیون ، متصل به شبکه‌ی بسته ، می‌توانست چهره‌ی بیماری را در بیمارستان ببیند . از آن سوی مدار ، بیمار هم دکتر را روی پرده می‌دید . این دو ، یعنی دکتر «توماس دوایر» و بیمار ، یک افسر بازنشسته‌ی ارتش ، با استفاده از مدار بسته‌ی مزبور سرگرم مشاوره‌ی روانی بودند .

دکتر « دوایر » پرسید : چه ناراحتی‌ی دارید ؟
— خوشم نمی‌آید به هیچ کاری دست بزنم . جاه طلبی‌ام را از دست داده‌ام .
— چند ماه است که این‌طور شده‌اید ؟
— در حدود شش ماه است .
— پیش از آن چطور بودید ؟
— خیلی سرزنده و فعال . خیلی جاه طلب . خیلی دلم می‌خواست برای زن و بچه‌هایم زندگی خوبی فراهم کنم .
— شغل شما چیست ؟
— بیمار با موهای کمرشت به یکسو زده ، عینک بی‌دوره ، و نخستین نشانه‌های غیغ ، به فکر فرو رفتم . روانشناس که تا این لحظه فقط چهره‌ی او را می‌دید ، اهرمی را به حرکت درآورد تا تصویر تمام قامت بیمار را روی پرده ببیند . او یک پای خود را می‌داد . یک دستش روی میز بود و دست دیگر را به‌جانه‌اش می‌کشید .

دکتر اهرم دیگری را فشار داد و دوربین دوباره روی صورت بیمار « زوم » کرد . این کار فقط پنج ثانیه طول کشید .
بیمار گفت : بله ... فکر می‌کردم در من استعداد مدیریت هست ... اما حالا ... نمی‌دانم ...
— آیا در ارتش سمت مدیریت داشتید ؟
— « بله » ، بیمار درنگی کرد و ادامه داد :
آرزو داشتم از ارتش بیرون بیایم و به زندگی معمولی برگردم . فکر می‌کردم می‌توانم پیشاپیش تمام دنیا قرار بگیرم ؛ اما نمی‌دانم چه شد که دیگر نمی‌توانم مسئولیتی را بپذیرم .
— چرا ؟
— چون خودم را خیلی دست بالا می‌گرفتم .
پایم را از گلیسم درآزتر کرده بودم .

گزارشی از یک شیوه‌ی جدید
تشخیص و درمان بیماری
نوشته ال . هرشیرگ

دوربین تلویزیون در خدمت بیماران

«روزی خواهد رسید که همه بتوانند ، به کمک کانالهای بسته‌ی تلویزیونی
— بین منزل و بیمارستان یا مطب پزشک — درد خود را درمیان بگذارند و درمان شوند .»

پزشک و بیمار از فاصله‌ی دور در چشم هم نگاه کردند و پزشک گفت : به نظر من شما از شش ماه پیش دچار افسردگی شده‌اید . شش ماه پیش چه اتفاقی افتاد ؟
— زمان شروع این حالت را نمی‌توانم دقیقاً بگویم . شاید نه‌ماه پیش بود . به‌رحال ، فکر می‌کردم کار مهمی در پیش دارم که ناگهان انجامش غیرممکن می‌شود . می‌ترسیدم کارها رو برآه نشود .

— کاری که می‌خواستم شروع کنم خیلی مهم بود ، مهمتر از هر کار دیگری که به آن دست زده بودم . همیشه حس می‌کردم استعداد و تواناییم بیش از کاری است که انجام می‌دهم ؛ اما سر هیچ کاری بند نمی‌شدم .

بیمار استودیو را ترک گفت و دکتر نیتون پزشک مراقب او جایش را روی پرده گرفت . دکتر نیتون و دکتر دوایر با اصطلاحات پزشکی با هم گفتگو کردند . دکتر دوایر ، روانشناس ، پیشنهاد کرد بیمار فوتیازین مصرف کند . این دارو معمولاً در مورد مداوای افسردگی روانی موثر است . دو پزشک توافق کردند که هر چند روز یک‌بار به مشاوره‌ی تلویزیونی (تله‌کونسلسیون) بپردازند تا دکتر نیتون بتواند گزارش وضع بیمار خود را بدهد . قرار شد ظرف سه هفته‌ی آینده مصاحبه با بیمار به‌وسیله‌ی تلویزیون صورت گیرد .

وقتی پرده تارک شد ، از او پرسیدیم که آیا اطلاعاتش در مورد بیمار ، نسبت به ملاقات حضوری ، فرق کرده است ؟ و او پاسخ داد : به هیچ وجه . کار این روش خوب است . البته بیشتر اوقات دوربین صورت او را نشان می‌داد ، ولی یک‌بار لازم دیدم تمام بدنش را ببینم . می‌خواستم ببینم در بدن او نشانه‌هایی از وجود عارضه‌ی عصبی یا ناراحتی روانی وجود دارد یا نه . تنها عمل غیرعادی او حرکت ملایم پاهایش بود . و بعد دوباره دوربین را روی صورتش میزان کردم .

پزشک باید بتواند از زاویه‌ی دید خود را انتخاب کند . این یکی از اصول مهم روان درمانی تلویزیونی است و به این ترتیب یکی از نقایص بزرگ شیوه‌ی جدید را که عبارت باشد از دوری میان پزشک و بیمار ، از میان می‌برد ؛ اما چهار ماه تجربه با شیوه‌ی فوق ، نشان می‌دهد که مزایای مداوا با کمک تلویزیون بسیار بیشتر از معایب آن است .

دکتر « کت‌نبرد » ، بنیانگذار این شیوه‌ی درمانی و مدیر شبکه می‌گوید : مزیت بزرگ این سیستم ، سرعت آن است . ما در آستانه‌ی عصر جدید مشاوره‌ی پزشکی و روانی هستیم . متخصص و بیمار می‌توانند از طریق شبکه‌های بسته طرف چند ثانیه با هم تماس بگیرند . در موارد فوری و سوانح ، فایده‌ی این شیوه خیلی زیاد است و بسیار ممکن است که سبب نجات زندگی بیمار شود .

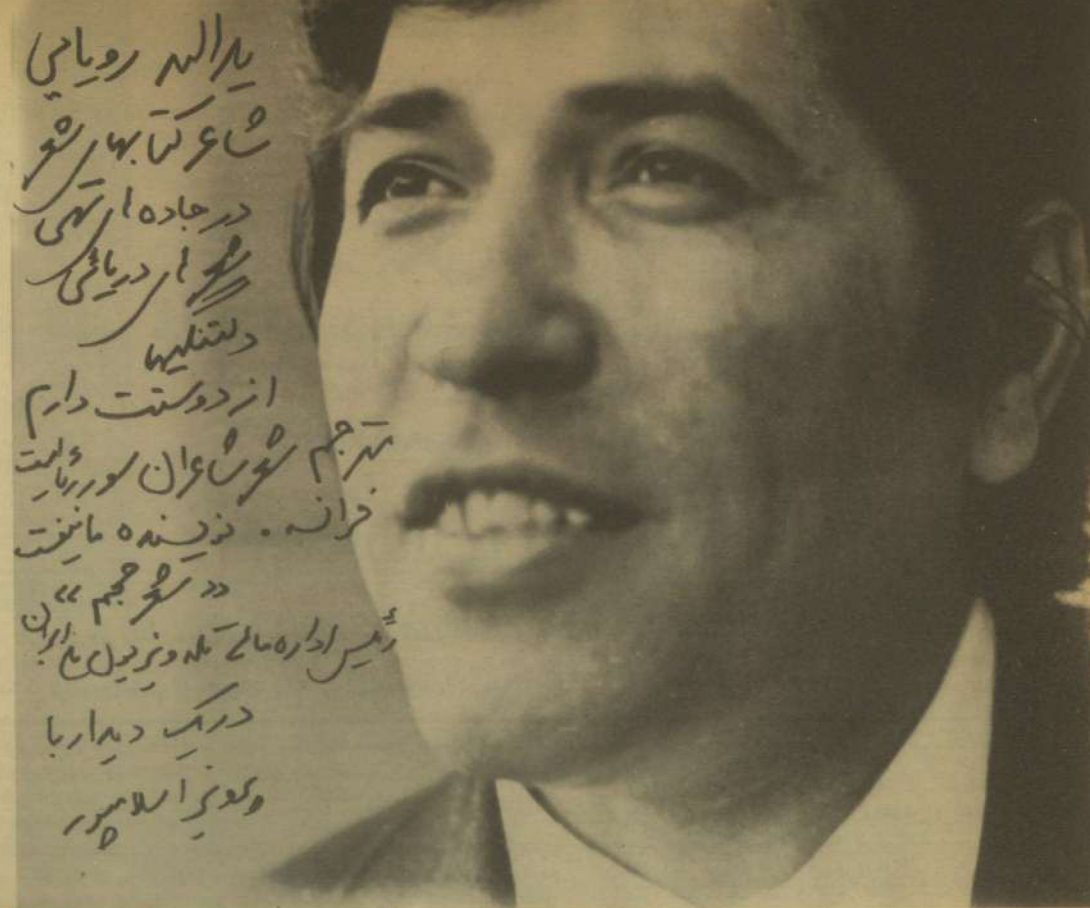
درستی اظهارات دکتر « ببرد » درچندین مورد به‌اثبات رسیده است . مثلاً یکی از کارمندان بدفورد اخیراً دچار یک حمله‌ی قلبی شد . در مدت یک دقیقه متخصص قلب بیمارستان ماساچوست با کمک شبکه‌ی بسته به‌مطالعه‌ی منحنی ضربان قلب بیمار مزبور پرداخت ، بیماری را تشخیص داد و تجویز دارو کرد .

درمان به‌وسیله‌ی شوک عصبی که از طریق شبکه‌ی مزبور توصیه شده بود توانست یک بیمار را از افسردگی شدید روانی نجات دهد . یکی از بیماران دچار لکنت زبان شده بود . به‌یاری یکی از متخصصین بیمارستان ماساچوست عارضه‌ی او رفع شد . همین متخصص با استفاده از شبکه‌ی مزبور توانست تسکین لازم برای مقابله با موارد مشابه را در اختیار پرستاران بیمارستان قرار دهد .

یکی دیگر از بیماران بیمارستان بدفورد شدیداً دچار افسردگی روانی بود . روانشناس پس از مصاحبه‌ی تلویزیونی با او دریافت که این عارضه ناشی از نادرستی روابط خانوادگی است و پیشنهاد کرد زن و شوهر ، هر دو تحت مداوا قرار گیرند و نتیجه‌ی کار رضایت‌بخش بود .

از دکتر ببرد پرسیدیم که فکر ایجاد شبکه‌ی تلویزیونی برای تشخیص و درمان بیماری از کجا به‌خاطر او خطور کرد و در پاسخ معلوم شد که این شیوه اولین بار در یکی از کانالهای تخیلی مخصوص نوجوانان مطرح شده . کتاب مزبور در ۱۹۱۴ منتشر شده بود . شیوه‌ی مزبور که در آن زمان تخیلی به‌شمار می‌آمد ، اکنون جزو امکانات شده است .

خانم الیزابت کوین ، سرپرست طرح مشاوره‌ی تلویزیونی می‌گوید : اکنون ما هیچ چیز را غیرممکن نمی‌دانیم . روزی خواهد رسید که همه بتوانند ، به کمک کانالهای بسته‌ی تلویزیونی ، بین منزل و بیمارستان یا مطب پزشک ، درد خود را در میان بگذارند و بزودی درمان شوند .



و عقربه بر روی يك بیابان
بیابان دیگری می‌ساخت
پرش های از جهات، گشایش پروازی بی‌اعتدال
است. پروازی بی تعادل و کنترل شده، که
از نظر تکنیک، جریان و بافت معماری شعر
یداله رویایی است.
در لحظه خاکستر
رفتارم از آتش بود
وقتی که می‌دیدم ابری قسم رامی‌گرئید

تجربه‌ای تازه نخواهیم بل رؤیتی تازه
خواهیم داشت چنین است که ناگاه مستی
منطق، مستی شعر و نوشته را می‌کشد و به
نقطه‌ای می‌رسد که در آن هرچه معمولی
است متعالی است و واقعیت‌های بی‌شیطانی
است و در آن هنگام که منطق عقل‌تپاهم
می‌کند آن متعالی معمول، ابتدال مرا
شرم و مسخ مرا به خطایی روزمره می
خواند شب های کویری من بدینگونه
بر از رویاهائی بود که مرا از وحشتی
می‌انداخت که با وفاتر از ترس يك کودک
بود تمام تجربه ها قبل از سی سالگی در
برش های صورت من تمام شدند دربرش
های صورت من گذشته حیاتی انباشته بود
چنان قادر که گوئی عضله هائی بر بدن
پهلوانی رسم می‌شوند و بر آنها حالاتی
من تصرفی نمی‌کند جوانی از قلمرو
هرگز می‌آمد و پیری از تصور هرگز
می‌رفت هرگز توان آمم بود آیا تا
بی سقوط و بی عقب افتادن از رنج باز
ایستم و رنج آه همواره اوج های موعود
بود.

زمان بر شما چگونه می‌گذرد؟
روز های من از جدال می‌گذرند. جدالی در
خودم و جدالی باخودم. هر روز صبح آمدنم
را از خانه تا پشت این میز تکرار می‌کنم و
تا پایان روز طعمه تکرارم و برای اینکه تکرار
نشوم یاد گرفته‌ام که حضور خودم را درمیان
واقعیات دور و برم فراموش نکنم و به تکنیکی
رسیده‌ام که بکنک آن در میان هزار هیاهو
مطالعه سکوت می‌کنم. در لحظاتی قدم می-
گذارم که مطمئنم وضع طبیعی ندارم، آدم
نمی‌تواند در میان هنر ها غیر طبیعی، طبیعی
باشد.

نوستالژی در شعر یداله رویایی، تریبون‌بینان
آزاد ایده آلهای بشری پرناز در فاصله بین
« انسان » و « شیخ پاستانی انسان » است.
... تردیدترین مقصود تاریخ باز
همین است که در این مزرعه کشت
اضطراب کند و در این دوازده دیگر

منابع : یداله رویایی . گومبای پاریس . شر
تهران . پررسی کتاب تهران .
تهران بهار یگزارو سیصد و پنجاه

از يك شاعر
دربارمی شاعر دیگر،
بدون دخالت « تماشا »!

یدالله رویایی
شاعر مظلومی سه
که می تواند سمبه
تنهایی شعر امروز
ایران باشد



در زیر چتر های رقم
پاییز شکل ماهنه‌ای مصلوب دارد
وقتی صدای تیرج تو
بر های سبز طوطی را

و در صدای تیرج تو
بیمانه هجر آتش
شکل تمام تو است
که گوشت صریح صورت را
ماهجه های افتا بر می‌کند
مراد عقربه های گفترج
شکل تمام تو

بوی بهار های آینه دارد
انگار باز هم زمستان می‌آید
در زیر چتر های رقم
که طرف ارتباط را
سان دانش از تن افشای کهنه نهی

ایمان برف و فصل روزانه
بوی مربع گرد
بوی بهار های آینه می‌گیرد
وقتی تمام تو
راز نشستن بوده است
در خنده هیشگی ماه
اقبال، ای ملکوت گیوه!



من در ظاهر اعداد از ارتباط هائی می -
گذرم که گاه بی شباهت به شعر نیستند مثل
تفسیری که ساختمان يك بیلان پیش چشم ما
می‌گذارد رابطه های ارقام و سئوال وجوابهاشان
ترازن سطح ها و کشف نام ها و فصل ها .
اما این تا آنجا است که اعداد و ارقام در
حالت ناب و بی گناه و نیالودشان بیروز
کنند و همینکه آلوده به موضوعی شدند و
سوار بر قلمروی از کار دیگر نظاهری خوشایند
ندارند و ناچار از کنارشان می‌گذرم بی آنکه
در متن با بگذارم .
اعصاب من مگر برش ها

آرام گیرند !
برای شاعر در استانه‌ی سال دوهزار و هفتاد و هفت
کنترل محیطی و اجزای ترکیبی شعر ، به
منابعی فن نیروی جادویی ایمانی است ، که
پرش های سینه های دور پرواز را در اراده‌ی
خداوندی می‌آورد .
« ... خواننده استقامت می‌ورزد و مجاب
نمی‌شود . فکر می‌کند که رویا « راز » گزائی
در سینه دارد و بازگویش خواهد کرد . و اگر
او را در طرز بیان ، فاعلی و پیچیده می‌یابد
بهانه را بیان پیچیدگی و ابهام و تاریکی آن
راز ، می‌انگارد ... »

فرخ نسیمی
اسکلت شعر رویایی را واقعیت‌های روز مره
بی ظرفیت شکوه نمی‌سازد . شعر رویایی
سکوی فضایی پرناز به جهت حقیقت‌شاهی است.
پرویز اسلامپور
« ... زیرا استحاله فسمتی از نیستی است
و شاعر باید هسته باشد و هستگی خود را زده
دهد ... »

فرخ نسیمی
در میان بسیار شاعران بسیار نشسته ، رویایی
شاعر پرتاب شده‌ای است .
پرویز اسلامپور
از شعر خواننده در دست تهیه دارم : با
کومبا . پاریس !
آندره لود - شما ، یدالله رویایی ، کی
هستید ؟
یدالله رویایی - من سی و هفت سال دارم
و متعلق به نسلی هستم که بعدنیال حوادث
سیاسی سال ۱۹۵۳ ، در ادبیات ایران ، متولد
شد و به « نسل مطلوب » یا « نسل خسته »
از آن نام می‌برند ، با دختری سوسیی دلربائی
از دواج کرده‌ام ، دو تلوزیون کار می‌کنم ،
شعر شاعران خارجی و مخصوصاً
فرانسوی را ترجمه می‌کنم ، و يك آنتولوژی
از شعر فرانسه در دست تهیه دارم : با

شعر هابی از Guillevic, Bernard Noel
Yves Bonnefoy و غیره .
آندره لود Andre Laude - شعر در
کشور شما چه مقامی دارد ؟
یدالله رویایی - مقامی شبیه فوتبال
آندره لود - یعنی چی ؟

یداله رویایی - در ایران شعر شنونده
ها و تماشاچی هائی دارد ، که تقریباً بنا
با تماشاچی های مسابقه های فوتبال برابری
می‌کند . اغلب اتفاق افتاده است که - لید
های ورودی ، دو یا سه روز قبل از شب های
شعر خوانی تمام شده است . شعر در خون
ایرانی است ، و ایرانی با شعر زندگی
می‌کند .

(از مقاله « محور از شعر حجم » - چاپ شده
در مجله پررسی کتاب . تهران)

شعر به زندگی خودش ادامه می‌دهد و تنها
است در های سیاه و درد های سیاه . در او
و با او است که کسی چهره واقعی‌اش را باز
می‌یابد . با اینهمه همه از شعر بی‌خبرند و
گویا به شوخی‌اش گرفته‌اند . پس اینکه خودش
را خوب بر افراشته و نگه داشته است خبر
از چیزی مرموز است .

معماری شعر رویایی ، شیخ های همیشه بیدار
کلمه‌ی است که در بافت حسی و حالات
دیگرگون شعر ، ایجاد سوژه می‌کند .

« ... حرف هر حرف ذره‌ای می‌شد
و حرف های ذره‌ای من فضا هائی را
دعوت می‌کرد پاشیده و شکسته که انگار
کویر کویر شن را با حالت درخشش
لرزانده شان می‌برد و کلمه های بی‌دلیل
که بی دلیل پهلوی هم دگر قرار گرفته
بودند پهلوی بی دلیل همدیگر بودند که
حس و حالت می‌زائید بی نام ارتباط
بی نام ارتباط وقتی که برق اسم ها خلایق
مفسران را می‌پوشاند من از جدال گنشم
در شعر شکل بود و شکل شکل سلطنت
حرف بود ... »

این سبک‌های جادویی است . محمل جزئی از
حامل ، که بشود شعر مخاطب خود را در دون
خود می‌یابد . و این برای آن دیوانه شعراست
که از شعر حرکت نمی‌خواهد ، پرواز می-
طیله .

*
- آقای یداله رویایی شما از چه هستید ؟
- من از تضاد هستم ، و انکار تضاد از
آن من است که پیوسته روی تضاد راه رفته‌ام .
طرفتم از خشونت است و خشونت من
جریان هائی ظریف است در گردش خونم
و در حیات تنم . که در حیات تنم عفونت ایمان
می‌چرخد ، ایمان به کار ، ایمان به مار
و چنین است که هر روز بر از ضایعه می‌شوم
که انگار در گذار تنم در لحظه میان گودال
ایستادام . من می‌ترسم من از خودم می‌ترسم ؛
من از نگاه در خودم می‌ترسم . ترس آن دارم
که در خودم نگاه کنم و از خودم متشنر شوم ،
و ناگهان متشنر شوم .

- در چنین لحظاتی چه می‌کنید ؟
- بیشتر اوقات در برابر چنین لحظه‌هائی
قرار می‌گیرم و در چنین لحظه هائی غیر
طبیعی می‌شوم ، اما من وجود دارم و من حضور
همیشگی در خودم را می‌دانم و احتیاطش
می‌کنم و بدینگونه خویش را با جهان دوروبرم
در رابطه‌ای پیدا و پنهان می‌گذارم ، جهانی
که در نگاه من است و یا وجدان من هستی
بلافاصل دارد و برای اینکه تجربه هایم را
غیر تر کنم دوگاه می‌شوم و یکی می‌گذریم
را نگاه می‌کند .

عبود حسی از حجم شعر یداله رویایی،
فرض لازم و کافی برای فراهم داشتن حداقل
دانش تکنیکی ، برای هر شاعر بعد از رویایی
شعر فارسی است .

« ... شعر حجم زندگی اش را از سال
های ۶۶ و ۶۷ بصورت پراکنده آغاز می‌کند ؛
در دلتنگی ها و کتابی از پرویز اسلامپور ،
و اولین تظاهر گروهی‌اش در دفتر های روزن
(شماره اول و سوم که توسط تگازنده تنظیم
شده بود) و در شعر هابی از محمود شجاعی،
پرویز اسلامپور ، بیژن الهی ، بهرام اردبیلی و
صاحب این قلم به وقوع پیوست که حکایت از
حرکتی تازه و متحد میکرد اما هنوز نام حجم
گرای را یا خود نمی‌برد . ادامه این حرکت
گروهی با نام حجم گرای اولین بار در شماره
دوم دفتر «شعردیگر» تظاهر کرد و عکس‌العملی
که نسبت به این دفتر شد چیزی شبیه سکوت و
با تحسینی در گریبان بود ...

« حقیقت یگانه‌ای که
جستجو می‌کردم شاید ندان دعوت عبارت
ها بود سخن نبود تنها و دید بود و جلوه
بود به‌قلمرو بیان متعلق بود به فرازنگی‌ای
که می‌روئید و گاه ناگهان می‌روئید
تعلق داشت وقتی که این واقعیت صریح
را فهمیدم فهمیدم آنقدر صریح بود که
به حیرت افتادم اینکه در از زمانی به‌چنگش
افتاده بودم و مانده بودم این ابتکاری
است خود ابتکار است حتما برای آنست
که من از پس تجربه های شکست به
پله‌ای از عریانی بی اعتباری ناچیزی
ختنائی و خصوص رسیده بودم که خود
را يك روز در برابر سرزمین هائی
سراسر روشن یافتم گویری ... »

یداله رویایی همیشه دیوانه شعر باقی خواهد
ماند . دیوانه محیط بر هوش تاریخی‌چون .

- وقتی که معرفت ، چیزی را و کسی
را متناز نمی‌کند ، حجم گزائی کلید کمال است،
و جواز عبور به جهان معرفت ها است . جهان
خرف های بی حصار ، و ارتباط های بیشمار،
که هیچ مکتبی در آن ثبت نام نمی‌کند، سرنوشت
آخرین شعر و چشمه حیات هنر است . ابتدینی
است که فرمان می‌دهد ، و هزار چهره را بخود
جذب می‌کند . در شعاع همین جاذبه است ،
که شاعران شعر حجم ، هر کدام چهره مشخص
خود را دارند و همه معمار هستند ، که در
نمای حجم ، برای حجم طپیده‌اند ، وزیر این
نما ، زبان خویش و جان خویش را نهاده‌اند .
- آقای یداله رویایی شاعر ، اعتراف
بکنید .

- من به این دوگانگی خو کرده‌ام . من
کار می‌کنم و خود های دیگر را تجربه می‌کنم .
لحظه های بسیار به تماشای خویش می‌نشینم
و در آن هنگام هیچکس را زیربازر از خود
نمی‌بینم . من مطالعه می‌کنم و کلمات را
می‌فهم و اعداد را می‌فهم . من کار می‌کنم
و روزی موضوع روانشناسی خواهم شد .



در يك نمايشنامه تك پرده ای مطب دکتر

از : کارل فالنتین
برگردان از : ایرج زهری



پیکاسو: حرفه‌ای درباره هنر و توقع هنری مردم

کارلشتات : لطفا نفر بعدی .
فالنتین : سلام آقای دکتر .
کارلشتات : ای آقای دکتر چه حالی ! وضع معده‌ام خیلی ناجوره . هر دفعه که غذا می‌خورم ، معده‌ام پر میشه .
کارلشتات : خب اینکه بیماری نیست ، فاعدش هم همیشه هر وقت به چیز تو معده‌تون بریزید البته که باید پر بشه - موفی که چیزی نمی‌خورید چطور ؟
فالنتین : درست بر عکسشه ، احساس می‌کنم معده‌ام خالی خالیه .
کارلشتات : ملاحظه می‌فرمایید ؟ پس معلومه که معده‌تون کاملا می‌زونه .
فالنتین : بعله ، ولی پس علتش چیه که وقتی از بله بالا می‌روم به نفس نفس می‌افتم ؟
کارلشتات : اینکه چیزی نیست ، خیلی ها از پله که بالا می‌رون به نفس نفس می‌افتند ، این ربطی به معده نداره بلکه به ریه ها‌تون مربوطه .
فالنتین : بعله ، ریه هام عیبی ندارن ، اگر چه دوسال پیش بام شیکست .
کارلشتات : عجیب ، پس پاتون شیکست ، خب چطور شد شیکست ؟
فالنتین : در می‌زدن افراط کرده بودم .
کارلشتات : اکل که باعث شکستن پا نمیشه فریون !
فالنتین : البته که میشه ، من مست لا یعقل شده‌بودم ، به اینچنت رو يك موز خارجی لیز خوردم و پای خودم شیکست .
کارلشتات : پس اکل مقصر نبوده ، بلکه موز مقصر بود .
فالنتین : مسلمه که موز مقصر بوده برای اینکه من ندیدمش و بهمین علت آقای دکتر ، فکر می‌کنم وضع چشمم ناجور باشه ، چون هر وقت روزنامه می‌خوانم پشتم درد می‌گیره . به حدی که ناچار می‌شم روزنامه رو بذارم کنار .
کارلشتات : ولی « مایر » عزیز ، بدکار کردن چشم چه دخلی به کمر درد داره ؟ خب شما باید دیکه روزنامه نخوانید و بجاش میوه بخورید چون میوه سلامت میاره .
فالنتین : نه برای همه آقای دکتر . به آشنای منو چیزی نمونده بود به ال‌وزرد کله‌با کنه .
کارلشتات : چی کنه ؟
فالنتین : خفه کنه . ال‌وزرد تو گوش گیر کرده بود .
کارلشتات : آقای مایر شما چند سالتونه ؟
فالنتین : آقای دکتر من همین روز ها ده سال از خاتم بزرگتر میشم .
کارلشتات : که اینطور - خب خاتمتون چند سالتونه ؟
فالنتین : بله ، خاتم من ... خاتم من اثن - الساعه نمی‌تونم خدمتتون عرض کنم .
کارلشتات : خیلی خب ، خیلی خب ، سؤال فرمی‌بود - خب بفرمایید ببینم معده که خوب عمل می‌کنه ؟
فالنتین : معده خاتم ؟
کارلشتات : نه معده سرکار .
فالنتین : پس مال من ، بعله ، بعله ، البته ، خیلی خصوصی خدمتتون عرض کنم : (در گوشی با دکتر صحبت می‌کند) .
کارلشتات : که اینطور ، هاهامامام پس بهتره اینکارو تکلیف ، بنابراین بجای روغن چراغ بهتره قطره تریاک براتون بنویسم . خب خب آقای مایر ، بجز يك دیاره Diarrheo بی اهمیت مرضی در شما نمی‌بینم . خیالتون راحت باشه ، شما از هرجهت سالمید .
فالنتین : دهه ، اکه سالمم پس چرا حق بیمه بیماری ازم کسر می‌کنن ؟

جایزه کتاب شعر سال

و نگاهی کوتاه به کتاب‌هایی که هم اکنون در دست داوران است .

« مسابقه‌ی کتاب شعر سال » دومین سالش را شروع می‌کند . در واقع این قدم دوم است ، و دومین قدم هم شاید بنابر ترتیب برای ادامه دادن ، حال آنکه اولین قدم بیشتر - اگر نه همیشه - جویندگی است که جلوتر از قدم رامرا لسی می‌کند .

از این شماره - تا برگزاری مسابقه - هر هفته صفحه‌ی در مورد این مسابقه خواهیم داشت . در این صفحه بررسی‌هایی خواهیم داشت ، در این صفحه هم می‌پردازیم .

در اولین شماره گزارش از مسابقه‌ی سال گذشته ، و بررسی کوتاه کتابهای شعر سال ۱۳۴۹ می‌آید .

روز دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ هیأت داوران جایزه‌ی « کتاب شعر سال » برای انتخاب کتاب و برنده‌ی جایزه تشکیل شد . اولین جایزه‌ی « کتاب شعر سال » تلویزیون ملی ایران برای سال ۱۳۴۸ طی سه دور رأی گیری بدو کتاب تعلق گرفت . « دیسدار در فلق » مجموعه‌ی شعر « منوچهر آتشی » از انتشارات امیرکبیر و « فصل‌مطرح نیست » مجموعه‌ی شعر « لیل‌اکبری » (افشار) از انتشارات مروارید . داوران جایزه‌ی « کتاب شعر سال » در بررسی مجموعه‌های منتشر شده در سال ۱۳۴۸ به این نتیجه رسیدند که از دو نمایل میانبر و پیش‌رو شعر امروز که آثاری در سال ۱۳۴۸ ارائه کردند ، نمایندگان برگزیده که هم متنش کشف باشد و هم کوشش تازه و بی‌نار شاعری را ماجور کنند .

بدنبال این نظر کتاب « حریق باد » مجموعه‌ی اشعار نصرت رحمانی که بحث شدیدی را در میان داوران جایزه برانگیخته بود ، به علت اینکه تاریخ انتشار آن فروردین ۱۳۴۹ بود از صورت حذف شد و دو کتاب « دیسدار در فلق » و « فصل‌مطرح نیست » هر کدام با سه رأی نظر داوران جایزه را گرفتند . از میان نامهای آشنای گروه داوران می‌شود از محسن هشت‌رودی - پیدالله رویایی - بژن جلایی - محمود قرزاق - فریدون رحمان - شرف‌الدین خراسانی - نام برد و در میان کتابهای شرکت کننده در مسابقه - جز دو برنده - از « بهارزایی آهو » اثر « م . آزاد » ، « و تنه » اثر « محمد زهری » ، « فصلهای زمستانی » اثر « محمدحقوقی » ، « مرتبه‌های خاک » اثر « احمد شاملو » ، « هراس » اثر « حسن هزرمندی » ، « حریق باد » اثر « نصرت رحمانی » ، « حواشی مخفی » اثر « هوتن نجات » ، « در رهگذر باد » اثر « حمید مصدق » ، « با مردم شب » اثر « اسماعیل نوری‌علاء » ، « سرخی یاد کرد .

مشخصات جایزه :

مبلغ جایزه : یکمصد هزار ریال
با یادبودی از هیأت داوران .
موضوع جایزه : تمام مجموعه‌های

شعر منتشر شده در جریان سال ۱۳۴۹ (چاپ اول) از شاعران زنده .
اسامی هیأت داوران بعدا اعلام می‌شود .

اینها کتابهای شعری است که در سال ۴۹ چاپ اولشان منتشر شده و تا حالا بدست هیأت داوران رسیده است ، و حرفی که درباره این کتابها از این پس به کوتاهی می‌آید نگاه ، کوتاهی‌ست که همکار « تماشا » ، نورالدین شفیعی به آن انداخته است . نوشته را به عنوان يك نگاه شخصی بخوانید و نه عقیده مسلم مجله . این توجه را هم بدیم که فرستادن کتاب از طرف ناشر یا شاعر می‌تواند توجه ژوری را به وجود کتابی جلب کند و گرنه سعی بر اینست که کتابی از نگاه ژوری پنهان نماند .

حجم زخم

حسن پورکاظم
انتشارات بامداد چهارمین مجموعه از « سری شعر جوان ایران » ، چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹ « ... حجم زخم شامل سه دفتر است ... در دفتر اول با يك نوبندی سیال و سترون روبرو هستیم ... در دفتر دوم این نوبندی شکلی بخود می‌گیرد ، ولی هنوز فاقد نیروی حرکت است ... در دفتر سوم این نوبندی به‌رحبای مبذل می‌شود که به‌نهی خویش بر می‌خیزد ... باین نتیجه رسیده است که « علاج دندان در کلیتین است » (۱) ...

اطراق درشت دیوارهای کوتاه

کاظم کریمیان
انتشارات بامداد (دومین مجموعه از « سری شعر جوان ایران ») ، چاپ اول خرداد ۱۳۴۹ « اطراق در پشت دیوارهای کوتاه » زبانی ساده و لاجرم مفاهیمی سطحی دارد . ظاهرا وابسته به يك سلسله مسامین اجتماعی است و ناگزیر در تعهد باقی می‌ماند و نوع ابتدایی مسؤولیت را می‌شناسد . سه فصل ، سی و سه شعر و يك مقدمه دارد .

موزه‌های برهوت

غلامحسین نصیری‌پور
سازمان انتشارات بامداد (نومین مجموعه از « سری شعر جوان ایران ») ، چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹ « موزه‌های برهوت » زبانی متعارف (عرف در سطح روزنامه‌یی) با برشهای کوتاه و کم‌بهره دارد . خویش در این است که شعرها اغلب کوتاهند .

بذر تهور رگهام

سیامک بیات
ناشر (ندارد)
چاپ اول آذرماه ۱۳۴۹ « بذر تهور رگهام » آغاز کنم و بیش نوید دهنده‌ای تلاشهای يك استعداد متوسط و پرشور با آگاهی‌های اندک است .

مبلغ جایزه : یکمصد هزار ریال
با یادبودی از هیأت داوران .
موضوع جایزه : تمام مجموعه‌های

« بذر تهور رگهام » آغاز کم آتش‌خوین وهم بود بگرفت هم معنای روستا ...

آب‌های خسته

محمود کیانوش
انتشارات آگاه
چاپ اول دیماه ۱۳۴۹ « آب‌های خسته » نیز مثل « ماه و ماهی در چشمه باد » کوششی است بی‌منظور . کیانوش ظاهرا از همه‌ی آنچه می‌گوید منظور ندارد !
« مائیم و توهمی فریبند ، که اشک و گهی سکوت و گه خنده ، رفته همه حسرت و پشیمانی ، اکنون همه اضطراب آیند . »

روستای قرمز محدود

ف - الف - نگاه
ناشر (؟) گرمانشاه
چاپ اول آبان ۱۳۴۹ در « روستای قرمز محدود » گفته‌ها همه روستایی نیست ، گرچه قضا - همه - روستایی است و هرچند که در انتها (گویا) تأثیرات روشنفکری شهری کار خودش را می‌کند .

خنیا و خون

هرور شجانی
چاپ اول تیرماه ۱۳۴۹ پخش نشر اندیشه
« خنیا و خون » در ابتدایی‌ترین حد « شکل » سورنی دارد ولی بابت « همین » مقادیر زیادی به‌موج شعری ده‌ی پیش در ایران بدعی دارد . با ژرفای حتی کمتر ... از دو قسمت « خنیا و خون » و « از يك منظومه » با ۳۵ شعر درست شده است .

ما نیز باخته‌ها مان
از زندگی تهی‌ست
بیگانه‌ایم با عمر
بیگانه‌ایم با بشریت

آباز

حمید عرفان
ناشر ؟
چاپ اول ۱۳۴۹ « آباز » خود چندان چشمگیر نیست ولی نویدی‌ست از روزی که‌شاعر از سنت‌های نامعقول ولی‌متداول ببرد و در معماری شکل به‌وجه‌هایی برسد و از هراس درگیری با حجم به‌تقلید نگراید .

دو یا برخاست
و سم و خاک
به هم آمد
دو جرقه در غبار

بر بام گردباد

اسماعیل خویی
ناشر انتشارات رز
چاپ اول مرداد ۱۳۴۹ « بر بام گردباد » نمای‌گستره‌ی وسیعی‌ست با عبق کم و دانش‌شاعرانه‌ی محدود و جابجا درگیر تمهیداتی جاری ،

با شناختهای بیشتر روشنفکرانه و کمتر هنری و - برحوصه .
گرچه چون « بر بام گرد باد » کتاب شعر اسماعیل خویی‌ست و نباید که باین کوتاهی از آن گذشت ، با اینهمه این - همه‌ی کتاب اوست .

« ... آنگه تمام اینها را در هاون مقدس باور کردن خواهم گوید .
گر دی پدید خواهد آمد !
گر دی
روشنتر از عیان .
آن‌گرد را
با توتیای شبنم
روی نگاه تازه‌ترین گل
در باغ می‌ریایی
خواهم آمیخت .

آنگاه
فریاد خواهم زد :
ای دل !
آرام باش !
کان زخم باستانی را
اینگ

مرهم
مرهم ...
دم فروردین ۴۸ - تهران

زان رهروان دریا

اسماعیل خویی
انتشارات رز
چاپ اول مهر ۱۳۴۹ دومین کتاب شعر اسماعیل خویی طرف سال ۱۳۴۹
مصدقی بر هر آنچه در بالا گفته شد ، نه کم و نه بیش
« نه ! نه ! هزار نه !
آخر من می‌بینم ...
یا
... شهباکه‌ایرود کامی‌بارد ... »

از خانه تا میخانه

مجید فرازند
انتشارات بامداد (پنجمین مجموعه از « سری شعر جوان »)
چاپ اول خرداد ۱۳۴۹ این را اگر بشود چیزی غیر از قطعه‌های ادبی خواند ، آغازی‌ست که نوید راه بجایی نبردن را می‌دهد . همین !
گفتی که می‌رود ...
.....
دردا که شیشه بگم شکسته است .
.....

تصویرهای وحشت و درد

صالح عطارزاده
انتشارات بامداد (ششمین مجموعه از « سری شعر جوان ایران »)
چاپ اول مهر ۱۳۴۹ « باران اشکم را
در چشمه‌ی دیدگانم
نگاه خواهم داشت .
کتابهای شعر منتشرشده در (سری شعر جوان ایران) را گویا يك نفر انتخاب می‌کند ، یکدست !
بقیه در صفحه ۴۹



در نیویورک

عده‌ای از دانشجویان ایرانی در آمریکا دست به تهیه فیلمی زده‌اند بنام «میرنگ‌ها». این فیلم توسط اکبر معززی نوشته و کارگردانی شده است و مجتبی شیردل - فرامرز قریبیان و عده‌ای از هنرپیشگان تأثیر برادوی در آن شرکت دارند. این فیلم را پتروس پالیان فیلمبردار با سابقه ایرانی که مدتی است در آمریکا بر میبرد فیلمبرداری کرده است.

فستیوال فیلمهای جوانان

هفته گذشته از ۲۱ تا ۲۶ فروردین اولین فستیوال فیلمهای جوانان تحت عنوان «فیلم و جوانان» در محل انجمن ایران و آمریکا برگزار شد.

طی هفته گذشته و فستیوال دوم که از ۲۷ تا ۱۵ اردیبهشت در محل انجمن ادامه خواهد یافت، جمعا ۸۰ فیلم از ساخته‌های دانشجویان آمریکائی به نمایش درخواهد آمد.

فیلمهای این فستیوال بطور کلی به چهار گروه کارتون، مستند، درام و تجربی تقسیم می‌شوند. موضوعات آنها دربرگیرنده اوضاع محیط - ناهماهنگی ها - نگرش جوانان بر زمان و نگرش آنان بخود خواهد بود.

«جف استریکلر» فیلمساز جوان آمریکائی و سازنده فیلم «پنجشنبه شب گذشته و آدمهای خوب» اداره این جلسات را به عهده دارد و پس از نمایش هر فیلم طی جلساتی به تجزیه و تحلیل آثار ارائه شده می‌پردازد.

این فیلمها از ۱۸ تا ۲۰ اردیبهشت در مشهد بروی پرده آمده‌اند و در اصفهان نیز از ۲۸ تا ۳۰ اردیبهشت نمایش داده خواهند شد.

در پایان این فستیوال در انجمن ایران و آمریکا سینمای آزاد ایران آثاری از فیلمسازان جوان ایران را در فستیوال جداگانه به نمایش خواهند گذاشت.

دش آکل

«دش آکل» نوشته نویسنده برجسته ایرانی صادق هدایت فیلم جدید مسعود کیمیائی در اردیبهشت ماه بروی اکران خواهد آمد. مسعود کیمیائی بعد از موفقیت فیلمهای «قیصر» و «رضا موتوری» بار دیگر از وجود بهروز وثوقی در این فیلم استفاده کرده است. فیلمبردار دش آکل نعمت حقیقی است.

بهروز وثوقی در نقش دش آکل

کتاب تازه

«شکفتن در مه» مجموعه تازه‌ترین اشعار احمد شاملو منتشر شد. این کتاب شامل ۸ شعر تازه از این شاعر است. «انتشارات زمان» ناشر این کتاب، سه اثر دیگر بنامهای «سیریف و مرگ» نوشته «روبر-مرل»، «درخت سیزدهم» اثر «آندره ژید» و «پایرهنها» از «زاهاریا استانکو» را به ترجمه احمد شاملو در دست چاپ دارد که در اوایل اردیبهشت ماه منتشر خواهد شد.

جایزه «سیب ترش»

باشگاه مطبوعاتی زنان هولیوود جایزه سالانه «سیب ترش» را برای ایفای نقش بدترین چهره‌ی هولیوود، بهجین فاندنا داده است. جک واتی و ریچارد زانوک از سایر برندگان بودند. کارول برنت جایزه «ستاره‌ی زن سال» را دریافت کرد و جایزه «ستاره‌ی مرد سال» را جیمز استوارت و رابرت یانگ دریافت کردند.

کتاب شرلی مک‌لین

کتاب «از کوه نیفتید» نوشته شرلی مک‌لین ستاره‌ی مشهور سینما دو هفته پس از انتشار در ایالات متحده، چنان خوب به فروش رفته که ناشر آن سفارش داده تعداد بیشتری، هرچه زودتر، به چاپ برسد. پیش‌بینی می‌شد فروش کتاب ۳۰ هزار نسخه باشد، اما اکنون ۸۵ هزار نسخه آن به فروش رفته است.

درشگچی

دوشنبه شانزدهم فروردین «درشگچی» فیلم جدید پارسا فیلم در یک جلسه خصوصی با حضور عده‌ای از خبرنگاران و نویسندگان جراید نمایش داده شد. درشگچی اولین تجربه سینمایی نصرت کریمی در زمینه فیلم طولانی است که در آن کریمی - شهلا - مسعود اسداللهی - ارغوان شرکت دارند. به گفته چند تن از منتقدین، این فیلم به احتمال قوی یکی از برجسته‌ترین فیلمهای فارسی در سال ۱۳۵۰ خواهد بود. درشگچی روز هفتم اردیبهشت ماه بروی پرده خواهد آمد این آخرین فیلم سینمایی هنرمند فقید «نوید» است.

چند خبر



روز جهانی کتاب کودک

روز ۱۵ فروردین به مناسبت روز جهانی کتاب کودک، مسئولین کتابخانه‌ها از نویسندگان ویژه کتابهای کودک دعوت کردند که در کتابخانه‌ها حاضر شوند و با کودکان درباره کتاب و ارجح و اهمیت مطالعه صحبت کنند. در این روز دوازده تن از نویسندگان کتابهای کودکان در بیش از ۵۰ کتابخانه شهر تهران با کودکان سخن گفتند. در عکس بالا نادر ابراهیمی، نویسنده کتابهای «کلاغ‌ها»، «دور از خانه» و «سجابه‌ها» (ویژه کودکان) را در کتابخانه شماره ۹ وحیدیه، هنگام گفت و گو با کودکان می‌بینید.

مرگ ایگور ستر اوینسکی



روز سه‌شنبه ۱۷ فروردین ایگور - ستر اوینسکی آهنگساز بزرگ درگذشت برای دوستداران موسیقی، این واقعه‌ای تکان دهنده بود.

ایگور ستر اوینسکی در هفتم ژوئن سال ۱۸۸۲ در حومه سن پترزبورگ یا لنینگراد فعلی چشم به‌جهان گشوده پدرش خواننده مشهوری بود و مایل بود ایگور در رشته حقوق تحصیل کند. ایگور با وجودیکه علاقه‌ای باینکار نداشت معذرا با موفقیت در این رشته از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. ستر اوینسکی سپس به شاگردی ریملسکی کورساکف آهنگساز مشهور روس درآمد و به توصیه وی کار حقوقی را کنار گذاشت و صرفا به موسیقی پرداخت.

ستر اوینسکی قبل از جنگ جهانی اول همکاری نزدیک خود را با طراح بزرگ باله روس، سرژ دیالیف Serge Diagliev آغاز کرد و اولین موفقیت بزرگ او نوشتن موسیقی باله «پرنده آتشین» بود که بوسیله گروه باله روس در پاریس بروی صحنه آمد. بعد از این اثر بتدریج «پتروشکا» و «پرستش بهار» تصنیف شد. در این سه اثر ستر اوینسکی هارمونی رایج زمان خود را کنار گذاشت و پلی توانالیت (Polytonality) یا استفاده از چند توانالیت در یک زمان را در موسیقی خود آورد. ریتم هم در کار ارکستر نویسی وی تکامل و گسترش بسیار یافته و تأکید بیشتری روی سازهای ضربی شد و در نتیجه ترکیب‌های جالبتر و تازه‌ای خلق کرد که

بیکانو طرح جهانی از ستر اوینسکی و برای ستر اوینسکی



فاناش چارلز برونسون

« چارلز بوکینسی » یا « چارلز برونسون » در سوم نوامبر ۱۹۳۰ در نیویورک دیده به جهان گشود. چشمان قهوه‌ای، موهای سیاه و لبخند غمگینش او را در میان هنرپیشگان دیگر مشخص می‌کند. قبل از اینکه وارد جهان سینما شود در نهایت فقر بر سر می‌برد چارلز یازدهمین فرزند یک خانواده فقیر آمریکایی است که نخست کارهای پدر را دنبال کرد. و سپس شغل لوله‌کشی را پیشه کرد و بعد در یک کارخانه شیشه سازی مشغول کار شد.

برونسون بعد از شرکت در فیلم «هفت‌دلایر» جای خود را در سینما گشود و در مدتی کمتر از ده سال یعنی از سال ۱۹۶۰ جزو پرکارترین و سرشناس‌ترین چهره های سینمایی درآمد. نمی‌توان در چهره خشن او اثری از زیبایی یافت. شاید بخاطر اثر واثی باشد که چارلز همیشه در پی آن بوده است. او در فیلم « فرار بزرگ » با استیو مک کوئین همبازی بود و سپس در فیلم « مرغ دریایی » با الیزابت تیلور. این سرآغاز موفقیت او بود و به دنبال آن چارلز برونسون یک هنرپیشه پولساز شناخته شد. آخرین سکه همراه با آلن دلون « اثر کارگردان ایتالیایی » « برجولوتته »، « مردی که از باران آمد » و بالاخره « شهر بی حرمت » کارگردانی « سرجیو لئونا » از بهترین فیلم های او است « چارلز برونسون » آخرین فیلمش را با « جیمس ملیون » تحت عنوان « ملاقات گندگانه شب » پایان رسانده است و هم‌اکنون در فیلم « پشت درب » با آنتونی پرکینز همبازیست.

در نقش های او سردی و بی خیالی توأم با حرارت و تحرک به چشم می‌خورد در فیلمهای همیشه شخصیتی بسته و منزوی دارد. چارلز برونسون قبل از آنکه وارد سینما شود، یک زندگی بسیاری عادی داشت. خدمت نظام و شرکت در جنگ کره برای او تجربه‌ای بود. پس از آنکه خدمت نظام را پایان رسانید تصمیم گرفت گوینده شود. مدتی در این زمینه کارکرد و سپس راهی هالیوود شد.

چارلز برونسون اکنون با ستاره انگلیسی « جیل ایرلند » زندگی می‌کند و از ازدواج اولش دو فرزند دارد به نام های « سوزانا » و « آنتونی ». و اما مساحه خبرنگار مجله پولرو فیلم با چارلز برونسون :

● آقای برونسون ، چطور می‌توانید همیشه در کنار خانواده‌تان باشید ؟
□ من همیشه به خانواده‌ام علاقمند بودم و سعی کرده‌ام مواقع بیکارم را در کنار آنها بگذرانم. از صمیم قلب فرزندانم را دوست دارم و آنها از هر چیز در دنیا برای من با ارزش‌تر هستند.

● می‌گویند شما منزوی و غمگین هستید و به‌خودتان زیاد توجه ندارید ؟
□ این مبالغه است. اینکه می‌گویند هیچ چیز و هیچ‌کس توجه ندارم سخت دارد اما فقط هنگامی که کار میکنم چنین است. خارج از کارم انسانی خوش قلب و مهربان هستم و تصور میکنم بر عکس عده‌ای دیگر این امر فقط در مورد من صادق باشد. شاید هم من غمگین به دنیا آمدم.

● در مورد گذشته چه می‌گویند ؟
□ گذشته را هرگز نمی‌توان فراموش کرد، آنچه در گذشت برای من اتفاق افتاده است با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش در خاطرم زنده است. من متقدم این گذشته است که همیشه مرا یاری میکند تا یک انسان فعال باشم خوشبختی دیروز من با خوشبختی امروز خیلی فرق می‌کند.

● شاید بخاطر آنکه اکنون یک هنرپیشه مشهور و ثروتمند هستید.
□ ببینید. آنچه به من احساس خوشبختی و رضایت می‌بخشد صرفا شهرت نیست، بلکه دوست

داشتن است. من بچه‌ها و همسر را دوست دارم، کارم را دوست دارم و آنچه می‌کنم به من اطمینان می‌بخشد. آیا اینها خوشبختی نیستند ؟

● میدانم که شما نقاشی میکنید ...
□ ترجیح میدهم در این مورد صحبت نکنم، زیرا من فقط بخاطر وقت گذرانی و در مواقع بیکاری نقاشی می‌کنم و فکر نمی‌کنم برای مردم این موضوع جالب باشد. و از طرفی من هرگز نمی‌توانم یک نقاش باشم.

● در این هنگام «جیل» همسر زیبای برونسون وارد صحنه های ما می‌شود. از او می‌پرسیم :
● بهتر نیست کمی شما در مورد نقاشی‌های همسر تان صحبت کنید ؟
□ من نابلواهی او را دوست دارم، حتی اگر کمی آنها را ... چطور میتوانم بگویم ... برایم مشکل است.

● خوشحال میشوم اگر از شوهرتان برای من بگویند
□ چارلز یک شاعر است، نویسنده است سخاوتمند و توانا. من به داشتن او افتخار می‌کنم ولی گاهی فکر می‌کنم که من از چارلز برونسون حقیقی فرستگاه دور هستم.

● چطور چارلز را شناخید ؟
□ هنگام تهیه فیلم فرار بزرگ.
● آیا هرگز تصمیم به توش کردن خصوصیات اخلاقی او گرفته‌اید ؟
□ هیچ وجه.

● آیا او در ابراز محبت به فرزندان‌تان زیاده روی نمی‌کند ؟
□ شاید چرا. او هنگامیکه در کنار فرزندان با آنها بازی می‌کند، تبدیل به یک چارلز برونسون ده ساله می‌شود، همه چیز را فراموش می‌کند، حتی مرا.



یک دستورالعمل توفیق

«ماجراجویان»

از : لوئیس گیلبرت

تدال : هریز داریوش

تهیه کننده و کارگردان « ماجراجویان » لوئیس گیلبرت است. او که امروز پنجاه و یکسال دارد حرفه سینماتیس را در زمان جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک مستندساز آغاز کرد. بعد از جنگ، هم به‌تهیه فیلمهای مستند ادامه داد و هم به‌کارگردانی فیلمهای طولی متعددی پرداخت که غالباً به‌دستور الکساندر کوردا، غول صنعت سینمای انگلیس آن‌زمان، ساخته شدند. اولین فیلمی از گیلبرت که با توفیق تجاری روبرو شد « بسوی آسمان » نام داشت که ماجرای یک خلبان بی‌پای نیروی هوایی انگلیس بود.

از میان بی‌شمار فیلمهای دیگرش تا ۱۹۶۶، به دو فیلم کمابیش خوب، « کریکتن تحسین‌انگیز » و « پسمارک از غرق کنید »، برمیخوریم. ۱۹۶۶ در زندگی حرفه‌ای گیلبرت اهمیت دارد، زیرا در این سال « الفی » او به‌بازار آمد. « الفی » نمونه کامل یک فیلم « مدر روز » بود و در موقع مناسبی عرضه شد.

این گزارش سطحی و بازاری از « جامعه آزاد »، همی‌گری، اسل‌نوی انگلیسی و و ... درست در زمانی پربوری پرده‌ها آمد که این مسائل، جریان‌ات داغ روز و مایه تفکر یا دست‌کم جانبداریهای خرد و کلان در جامعه غربی بود. (شایعاتی هست بین زمان‌سنجی درست این فیلم، و سروشت فیلمهای آغاز مجموعه جیپزبانند — همچنانکه شایعاتی هست بین گیلبرت و کارگردان هموطنش ترنس یانگنر که این جیپزبانندها را عرضه کرد — اما این داستان دیگری است) — بعد از « الفی »، گیلبرت یک تهیه‌کننده — کارگردان به‌اصطلاح « بین‌المللی » و این لغت در زبان امروزی تجارت سینسا به‌فلسلمان غیر آمریکایی اطلاق میشود که برای شرکت های آمریکایی فیلم میسازند و یا سرمایه لازم برای فیلمهایشان را از آمریکائیهایی میگیرند. اتفاقاً فیلم بعدی گیلبرت باز در مایه « مدر روز » بود، و یا بهتر بگویم، تصور میرفت که باید باشد. منظور، فیلم « تو فقط دوبار زندگی میکنی » است که آخرین جیپزبانند به‌اصطلاح « جدی ! » است. (بعد از آن، « کازینو رویال » ساخته شد که می‌بایست هزل جیپزبانند باشد، ولی هزل چیزی که خودش هزل است معمولاً فرمولی است که کار نمیکند.)

از ۱۹۶۷ گیلبرت تهیه‌معدعات کار «ماجراجویان» را آغاز کرد. از نظر تولیدی، این طرح عظیمی بود که در استودیوهای جیپچیتا و مدرسه سینمایی رم و در اماکن حقیقی در رم و ونیز و ریور و نیویورک و مناطق مختلفی در کلیپا به‌مدت هفت‌ماه فیلمبرداری شد. برای فیلم « دوست و ده هزار متر کتاتیف مصرف شد و تولید ده میلیون دلار خرج پرداخت.

چند سال قبل، در مقاله‌ای راجع به آنتونیونی، نوشتم که فیلمسازان بر دو دسته‌اند: یکی آنها که راه، خط مشی، سبک و حرفهای خودشان را دارند و بدون توجه به‌خواسته‌ها و سلیقه‌های ایام، جز تکرار بی‌وقفه آنها و یا دچار تحول بودن در چهار چوب آنها، چیزی نمیدانند و کاری نمیکند. و دیگر آنها که نان را به‌نرخ روز میخورند، و فیلم را به‌سلیقه روز میسازند، و غالباً در این کار، هیچ شخصیت یا اصالت می‌نشانند هم از خودشان باقی نمیگذارند. مسرا می‌بخشد اگر تصور میکنم که (در مفهوم هنریش) طرز عمل این دسته دوم نوعی خودفروشی است.

نگاهی به مجموعه آثار گیلبرت نشان میدهد که او به‌شوخ متعلق بدسته دوم است. و این نه به‌این خاطر که طی سی‌سال زندگی حرفه‌ای به‌هر شیوه‌ای دست‌آویزی کرده و مثلاً فیلمهای مستند، فیلمهای کمدی، فیلمهای جنگی، فیلمهای سکسی، فیلمهای نقد اجتماعی، فیلمهای مخصوص بچه‌ها، فیلمهای گانگستری، فیلمهای موزیکال و و ... ساخته است (هارولد هاوکز، این بزرگوار، بعنوان مثال، نمونه مشخص یک فیلمساز صاحب سبک است که تقریباً هر نوع فیلمی کارگردانی کرده، اما در همه آنها به‌ضمایم و پرداخت‌های مینوی وفادار بوده، و بخصوص همیشه قبل از هر چیز به‌سلیقه و خواست شخیص احترام گذاشته. حتی این نکته که فیلمهای امروزی این بزرگوار « قدیمی » به‌نظرس میرسند نمودار روشی از پایداری تحسین‌انگیز او در جهان‌بینی و عقایدش است.)

گیلبرت بدسته دوم تعلق دارد. چرا که همیشه دنباله‌روی سلیقه عمومی بوده، و نه ایجاد کننده سلیقه — و همه میدانند که این نسخه و دست‌ورالعمل راحت و آسانی برای توفیق است، و من در نوشتن این جمله نه فقط به‌سینما، بلکه به « تمام » فعالیت‌های فکر میکنم که با سلیقه و پسند عمومی ارتباط مستقیم دارند.

«ماجراجویان» از روی کتابی به‌همین نام اثر « هارولد رایبیت »، نویسنده پر فروش و عامه‌پسند آمریکایی فیلم شده است. هنگامیکه کار شروع

فیلمبرداری در فرانسه به‌خاطر حوادث ماه مه ۱۹۶۸ دچار اشکال شد و ناچار هیات محصل‌تهیه فیلم به‌سرعت به ایتالیا رفت و جریان در مطبوعات حرفه‌ای سینما منعکس شد. من از سر کتیکای کتاب را خواندم، همه ملاحظاته دیگر به‌کنار، فکر تهیه « یک » فیلم از روی این نوشته دچار حیرتم کرد. بنظم رسید که با این همه ماجراهای انباشته، اینهمه آدم‌های جورواجور، و اینهمه وضعیت‌های کاملاً متفاوت که در این کتاب وجود دارد، حتی اگر قرار باشد که در برداشت سینمایی حداکثر صرفه‌جویی در پرداخت محصط‌ها، آدم‌ها و شرح اکسیون‌ها شود، باز فیلم متجاوز از سی ساعت طول نمایش خواهد داشت ! و باز بنظم رسید که به‌این ترتیب، این کتاب می‌تواند مایه یک مجموعه تلویزیونی در حدود سطح برنامه‌هایی باشد که دیدم‌ایم و می‌شناسیم.

بعد از جواب این فکر را در یک مصاحبه لوئیس گیلبرت (با میخارد فرانک ولف) خواندم. نقل میکند : « خلاصه بودن فیلمنامه بسیار مهم است. اگر واقعا می‌خواستیم تمام کتاب را به‌اینم شاید فیلمی در حدود بیست ساعت میشد. طبیعتاً عملی نبود. پس می‌بایست آنرا به‌صورت کسپول درآوریم. این درواقع تمام شگرد فیلمنامه‌نویسی است : که یک کتاب بزرگ طولانی را بکیرید و از آن فقط عصاره‌اش را بیرون بکشید، تا تهیه‌شدنی باشد. » (۱)

اما چرا « ماجراجویان » ؟ باز از « گیلبرت » نقل قول میکنم : « هر کتابی که ۱۲ میلیون نسخه فروخته باشد ارزش فیلم شدن دارد. اگر توجه کنیم که این ۱۲ میلیون نسخه، کتابهای جیبی با جلد کاغذی بودند، در واقع تعداد خوانندگان کتاب را باید چهار برابر، یعنی ۴۸ میلیون نفر حساب کنیم. »

اما این تنها دلیل نیست. داستان « رایبیت » به‌دو عنصر اساسی « شهوت » و « خشونت »، و گاهی ترکیب هر دو، یعنی هتک ناموس، متکی است. و این دو عنصر در سینمای امروز، که عاری‌از یک اخلاق جهانی است، خوب به‌فروش می‌روند (نمونه بیان‌رزش « دوازده مرد کتیف » است، که البته با احساح کارگردانش « سیزده مرد کتیف » میشود.) با اینحال (رایبیت) در کتاب طولانی برای رد گم کردن، و یا لاف‌ل به‌این خاطر که هرچه باشد نویسنده است، قسمتهای را نیز وقف توصیف محیط‌ها (مثل تجسم اروپای دوازدهم موسوم به « جت ست Jet Set » در ساهای پنجاه) یا تشریح احساست میکند. طبیعتاً « گیلبرت » همه این‌ها

و زوایا را از میان برده، و فقط عناصر محرک را به‌صورت لخت و خامشان حفظ کرده است. به‌این ترتیب، فیلم فرصت به‌اصطلاح « وقت تلف کردن » ندارد (که جای سعادت است برای منتقدینی که هنوز، به‌عنوان یک معیار ارزیابی، به‌ریم تند و تحرک و دنیامیزم سطحی و ظاهری دو دستی چسبیده‌اند)، بر هیچ احساسی و هیچ وضعیتی تأکید نمی‌کند، و آدم‌هایش را به‌سرعت یک فیلم نقاشی متحرک از صحنه‌ای به‌صحنه‌ای عبور میدهد. اما این صحنه‌ها کدامند ؟ با یک تناوب حساب شده، از خشونت، به‌شهوت، به‌تجاوز (شهوت خشن) و دوباره به‌شهوت و باز خشونت میرسیم. همه، از آدم‌های داخل فیلم گرفته، تا هیات سازنده، تا تماشاگرانی که این فیلم را امروز پر فروش‌ترین برنامه سینمایی شهر کرده‌اند، به‌وضوح سخت در قلمرو تن گرفتارند.

در اینجا نکته‌ای گفتمی است : تناوب حساب شده‌ای که در بالا گفتم، تعادلی را در نسخه‌ای از این فیلم در تهران نمایش میدهند از دست داده است. تا آنجا که خاطره یاری میکند، بنظر می‌آید که تمام صحنه‌های وحشیانه کشتار در این نسخه حفظ شده است (و وقتی می‌گویم وحشیانه، باور کنید) و با این حال فیلم گویا حتی برای کشتار از هجده‌ساله‌ها هم ممنوع نیست. در عوض، بسیاری از صحنه‌های شوهانی دچار قلب ماهیت شده است، (مثل شوهر خواننده ایرا که در اینجا شوهر سابق است) و بسیاری دیگر از صحنه‌های شوهانی حذف شده است، از این قبیل است صحنه « سوان » (کندیس برکن) و این مانکن همچنین گرا و تنها صحنه کمابیش قابل دفاع فیلم (از نظر پرداخت و کارگردانی) یعنی قسمت مربوط به « داکس » و « کارولین » در کنار استخر شنا.

به‌این ترتیب، یکبار دیگر خط مشی کلی «سانسور اخلاقی» ما آشکار میشود : آنچه در یک فیلم باعث انحراف رفتار و بنابر من میشود صحنه‌های زیبایی عشق و زیبایی زن است و نه قسمتهای مملو از خونریزیهای وحشیانه، تجاوز و زنا به‌عنف — یا بیارت دیگر، تا آنجا که به‌قلمرو تن مربوط است، بر رنج صحنه می‌گذاریم، و لذت را رد میکنیم.

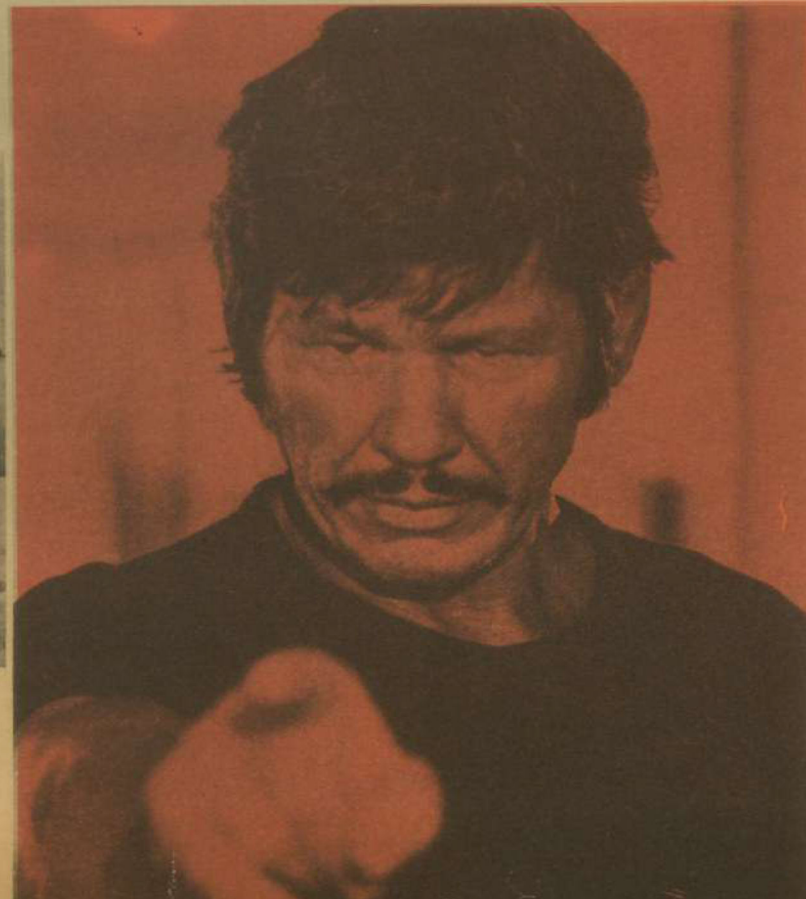
پس این فیلم می‌بینیم نیست، هنرمندان با ارزشی هم از تفکات این فیلم هستند. قبل از همه از « کلودیونوار » نود « اکوت »، استادم، استاد فیلمبرداری یاد میکنم که احتمالاً بدترین کار دوران حرفه‌اش را در این فیلم ارائه داده — و بعد هنرپیشه خوب « یکم فهمو » که از چهره‌های سرشناس تئاتر بوکلاوی است و در فیلم با ارزش کنشورش به‌نام « من حتی کولهای خوشبختی هم دیدم » به‌همانیان یش نیست، و « شارل آزناوور »، و « کندیس برکن »، و « ارلت بورگاین » و ...

با همه آنچه در بالا آمد، و معرف نظر نگارنده درباره این فیلم است، شاید دیگر بی‌مورد نباشد که راجع به‌کارگردانی « لوئیس گیلبرت » به‌طور اخص چیزی گفته شود — اکثفاً میکنم به‌اینکه در صحنه‌های اروپایی فیلم، کارگردانی بسیار آشفته، و ریتم هیته از کف رفته است. فقط در لحظاتی از صحنه‌های کلیپا (کدر این فیلم معرف کشور خیالی « کورتکوئی » در آمریکای جنوبی است) « گیلبرت » نشانه‌هایی از تسلطش را نشان میدهند. احتمالاً، کتک‌های بی‌دریغ جمهوری کلیپا به‌این فیلم، به‌شکل هزاران سیاهی لنگر مجانی و دکورهای واقعی مجانی و ساز و برگ مهمان‌چنگی مجانی، در هنگام تهیه صحنه‌های مربوط باین کشور باعث آرامش خیال « گیلبرت » بوده که :

فراموش نکنیم، علاوه بر کارگردانی سکینی شغل تهیه‌کننده را هم در چنین طرح فیلمی عظیمی (از نظر ابعاد تولید) به‌دوش میکشند — فقط به‌عنوان یک حدس می‌گویم که این آرامش خیال تأثیر مثبتی بر کار خلاقه او داشته — در عین حال، جالب است که کشورهای در حال توسعه، که همه عاشق قفسر فیلمسازی خارجیان در سرزمینشان هستند، و این را وسیله‌ای برای خواه کسب حیثیت و خواه کسب درآمد میدانند، چطور همیشه از هول حلیم در دیگ می‌افتند و نه این را به‌جنگ می‌آورند و نه آن را ...

«ماجراجویان» بر پرده سینمایی نمایش داده میشود که قبل از این، فیلم زیبا و لطیف و صمیمی « جی » را به‌فرمان کرده بود، شکست مطلق تجاری آن فیلم، و توفیق فراوان این فیلم، حتماً درسی برای همه تجار سینما در ایران است، و شاید بهانه‌ای برای ما و دیگران باشد که به‌خودمان بیندیشیم.

تئاترنا ۴۷



چارلز برونسون بورژوازی راحت طلب

گفت و گوئی با چارلز برونسون

ترجمه : حسن مرتضوی



جایزه کتاب شعر سال بقیه از صفحه ۴۳

هبوط

محمد مهدی جلانی
ناشر (ندارد)

چاپ اول مردادماه ۱۳۴۹

« پیام بهارنارد »

عادت کرده‌ایم که شاهد فرو ریختن کاخ آرزوهای خود باشیم تمجب ندارد که برای بارنارد شعر یگویم و پیام بفرستم که جز او هم همه سروته یک کرباسند .

پد کتر محمد رحیم پرست

آه ای بارنارد

ای مسیح‌سرمین‌رنگ و خورشید و طلا و فقر ... »

واژه‌ها

شرف (دکتر شرف‌الدین خراسانی)
انتشارات فرمند بخت خود شاعر

چاپ اول ۱۳۴۹

« واژه‌ها » با دو مقدمه که خواندنی تر از خود کتابند و اشعاری یکسره بی‌بهره (اما یکنواخت) . « گریه‌ی منی از شعرهایی که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸ (۱۹۵۹ تا ۱۹۶۹ میلادی) در اروپا و ایران ساخته شده است »

رویا بود

Es war ein Irrtum?

H. Heine

این شعله از کجاست که میسوزد خیال این نمه آن کیست که می‌بخشم امید ؟

.....
.....

طنین در دلنا

ظاهر صفارزاده

انتشارات امیرکبیر

چاپ اول آذر ۱۳۴۹

« ... جعبه دیرتر از نفاق میسوزد ... »

و تنها همین یک عبارت ! « طنین در دلنا » حاصل رهایی ذهنی ناآگاه است که پس از رهائی بایر می‌ماند .

آوازهای جنگلی باد

عطاءالله فریدونی

انتشارات دریاچه

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹

« آوازهای جنگلی باد » اگر مختصری - از این که هست - خصوصی‌تر میشد ، پیداداشتهای قنار ملاقات تقویم‌ها بسیار شبیه می‌شد . حتی خود همین یادداشتها می‌شد .

نعره جوان

سیروس مشقتی

انتشارات امیرکبیر

چاپ اول ۱۳۴۹

« نعره جوان » تنها یک بهره‌گیری از یک سابقه‌ی بی‌بهره است . ادامه‌ی

تأشنا

عبث راهی بیهوده و حتی صرفا ادامه‌ی نام یک شاعر ...

در جشنواره این سوی پل

لیلا کسری (افشار)

انتشارات مروارید

چاپ اول ۱۳۴۹

سال گذشته کتاب « فصل مطرح

نیست » از این شاعر برنده‌ی جایزه‌ی « کتاب شعر سال » شد تنها از این‌رو که شعرها تصویرهای زنده داشتند . این بار گویا این را هم از او گرفته‌اند .

حریق باد

نصرت رحمانی

انتشارات زمان

چاپ اول فروردین ۱۳۴۹

« نصرت رحمانی » خود بیش‌از ظرفیت کتابهایش شاعر است ، تاسف‌ناپذیر این است که او هرگز شاعر شعرهای خیلی خویش نیست .

« حریق باد » گرفتار تر از کارهای دیگر « رحمانی » ست و درگیر سطحی درخشان و آراسته و اگر گهگاه به‌زرفا می‌رود در آن چنان کم می‌شود که انگار مردی در ...

« اگرچه می‌دانم ، که نیست تجربه هرگز تمامی معیار . اگرچه می‌دانی ، که از تمهد شمشیر و قلب بیزارم . اگرچه می‌دانند ، هنوز بیدارم ، هنوز ... »

پرویز اسلامپور !

پرویز اسلامپور

ناشر (ندارد)

چاپ اول مرداد ۱۳۴۹

« پرویز اسلامپور » هم نام کتاب است و هم نام شاعر !

شعر فلسفیست و نه فلسفه در شعر - با ثروتی از معماری خشن کلمات و پله پله که به‌جوهر برسی .

« کتاب » ... ده دوره‌ی جدای شعر است . در سطوحی متغیر . سطح شبح در سفر پاک ، که از انرژی می‌تپد حرکت می‌گیرد و به‌اشاره می‌رسد ...

« و خداوند جز در آن اشاره نیست

اشاره‌ی واقعیت به جادو » (مقدمه)

و « او که بلند می‌گوید سایه از من دورتر می‌افتد

و زیر خاک جسی استخوان صدا می‌کند

گوشت بی‌قواره تصویر ندارد مثل خونخوار در آینه

آهنگ تازه سرژ گینسبورگ

در فرانسه ، صفحه تازه‌ای

از سرژ گینسبورگ به بازار می‌آید . کمتر کسی است که به موسیقی جدید علاقمند باشد و نام سرژ گینسبورگ را نشنیده باشد . این آهنگساز ، فقط با یک صفحه معروف شد : « دوست دارم ، من دیگر نه »

او این آهنگ را برای بریتیت باردو ساخته بود ولی بعد به لن و جالی هوس انگیز توسط خودش و دنس جین‌بیرکین خوانده شد و ۳۰ میلیون نسخه از آن در مدتی کم به فروش رسید .

آلبوم صفحه‌تازه گینسبورگ « ملودی نلسون » نام دارد .

ملودی نلسون دختر چهارده ساله‌ای است زاپسده نخب گینسبورگ . دختر ترکی که دوستش دارد و می‌میرد . روی جلد آلبوم تصویر اندام برهنه جین نقش شده است .

گینسبورگ هر مدتی از ویاچو و کم کار است که بی‌احتیا به موقعیت و سماد و محیطش ، با ظاهری نامرتب ، ریش نتراشیده و صورت خسته ، همواره به کسی می‌ماند که از یک بازجویی شبانه برمی‌گردد ، آن هم اقرار نکرده !

« ملودی نلسون » او به گفته خودش ، هم یک قطعه موسیقی است و هم یک داستان موسیقی نو ، بسیار کار شده (دوسال روی آن زحمت کشیده) و بسیار سنجیده . برشی کوچک است از رمبو و برداشتی است ظریف از آپولینر .

تاریف از آپولینر .

اشاره‌ی واقعیت به جادو » (مقدمه)

و « او که بلند می‌گوید سایه از من دورتر می‌افتد

و زیر خاک جسی استخوان صدا می‌کند

گوشت بی‌قواره تصویر ندارد مثل خونخوار در آینه

تاریف از آپولینر .

اشاره‌ی واقعیت به جادو » (مقدمه)

و « او که بلند می‌گوید سایه از من دورتر می‌افتد

و زیر خاک جسی استخوان صدا می‌کند

روی پرده سینما

چون توفیق دیدار بلافاصله

فیلم های خوب دست نمی‌دهد چون فیلمهای خوب اکثرا بر نخب است و دست ما کوتاه ، چون وصف المیش نصف - المیش ... و چون بالاخره آگاهی از به‌وجود آمدن فیلم های خوب برای هنر دوستان فرصتی است و این فرصت در کمتر نشریه‌ای یک‌جا به دست می‌آید ، ما فقط فهرست وار به ذکر چند اثر سینمایی برجسته دنیا که هم اکنون روی پرده قرار دارند می‌پردازیم .

کشتن خواهر جورج

(روانی)

اثر رابرت آلدریج . با شرکت بریل ریچ ، سوزاننا بورک - آمریکایی .

● **مونت والش (وسترن)**

اثر ویلیام فریکر : با شرکت لی ماروین ، ژان مورو ، جک بالانس - آمریکایی .

● **مردن از عشق (عاشقانه)**

اثر آندره کایات : با شرکت آنی زیراردو ، برونو پرادال - فرانسوی .

● **سینمای بابا (انوبیو - گرافی)**

اثر کلود بری - با شرکت ایوروو ، کلر دیری - فرانسوی

● **ماکی و آهن فراضه**

(پلیسی اجتماعی)
اثر کلودسوته - با شرکت میشل پیکولی ، رومی اشتایندر ، فرانسوی .

● **مخ ۲۲ (حادثه‌ای - جنگی)**

اثر مایک نیکولز . با شرکت اورسون ولز ، مارلین بالزام ، آنتونی پرکینز ، پائولا پرتیس (آمریکایی)

● **پایسی بساپ (دراما - حادثه‌ای)**

اثر ژان هرمن . با شرکت هنری شاربر (پاپیون) ، کلادیاب - کاردیناله - فرانسوی .

● **خشتون در باره رو**

(دراما حادثه‌ای - اجتماعی)
اثر ساموئل فولر . با شرکت جین ایوانز ، مری ولس - آمریکایی .

مساله‌ای برای آداه

ساواپوره آدامو ، خوانند

موفق ۲۷ ساله‌بان که چهارم کسرت پیروز شده‌اش را ، موزیک هال معروف « المپیا » برگزار کرد ، با مشکل جد روبرو شده است . طرفدارا او نمی‌خواهند که خوانند محبوبشان بزرگ‌شود پیرشو آدامو ازدواج کرده ، هم شوه است و هم پدر ولی جوان ترجیح می‌دهند که او حداقل برادر بزرگ‌ترشان باشد .

آدامو می‌گوید : « این‌ک من نیست که برسم افزوا می‌شود و پخته می‌شوم من ، مسافرت‌هایم چیز های ندیده

آدامو می‌بینم ، سیاه جوان بسته می‌شود فقط برای آن می‌خواسته از من‌اضاء بگیرم

زوج آمریکایی جوانی را می بینم که دولت آنها را ابتدا گردش و تفریح درهاوایی م فرستد و بعد پس‌ک را بر وینتام ... اما خودم ... هم فکری نمی‌کنم فقط می‌خواه شما را با آوازم به خفاقت شیرین ببرم . »

و این دیده هالندک اند در هنر آدامو تاثیر می‌گذارد و او را پخته و بالغ می‌کند .

چیزی که چندان مطبوع طر طرفدارانش نیست .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

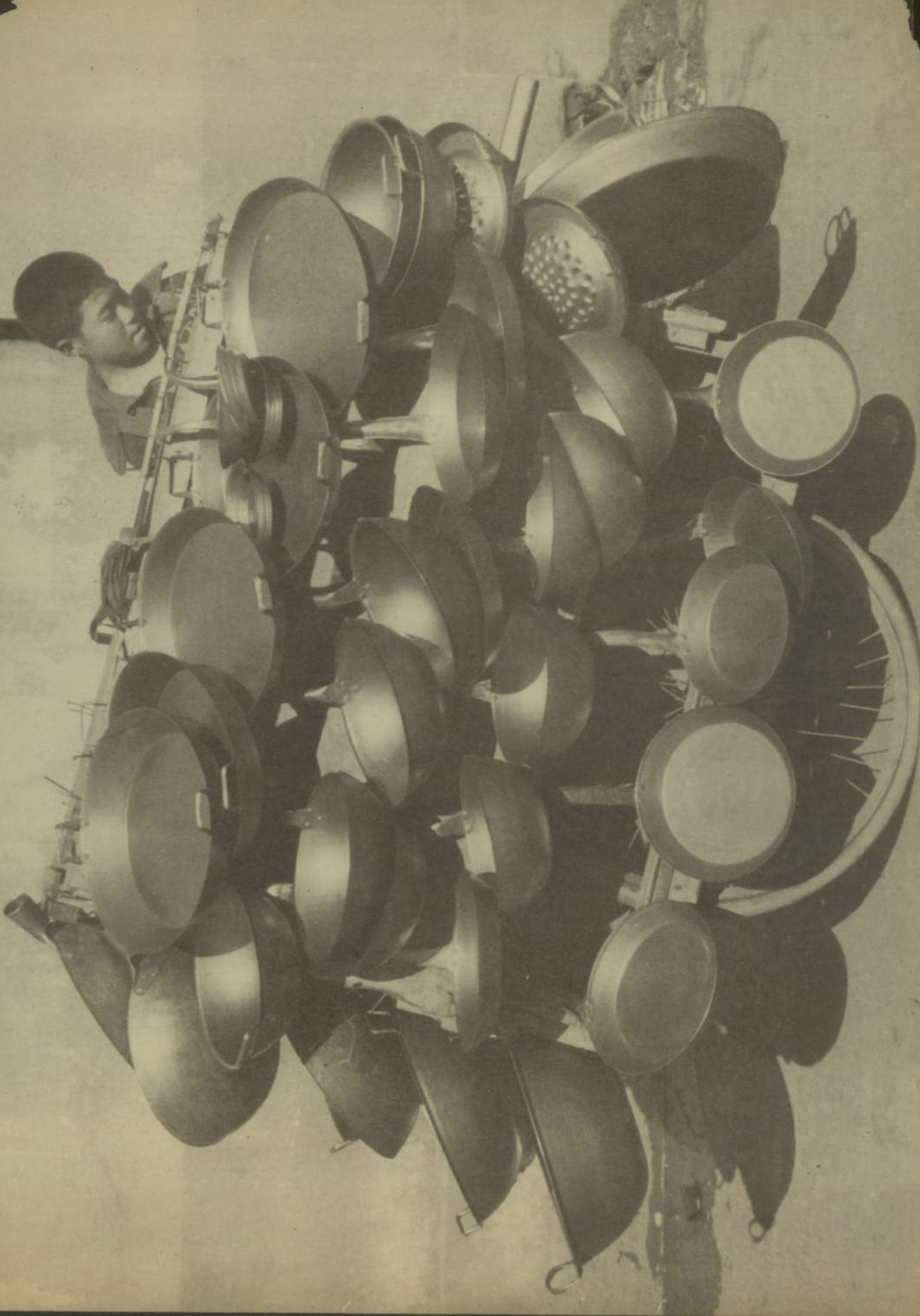
آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

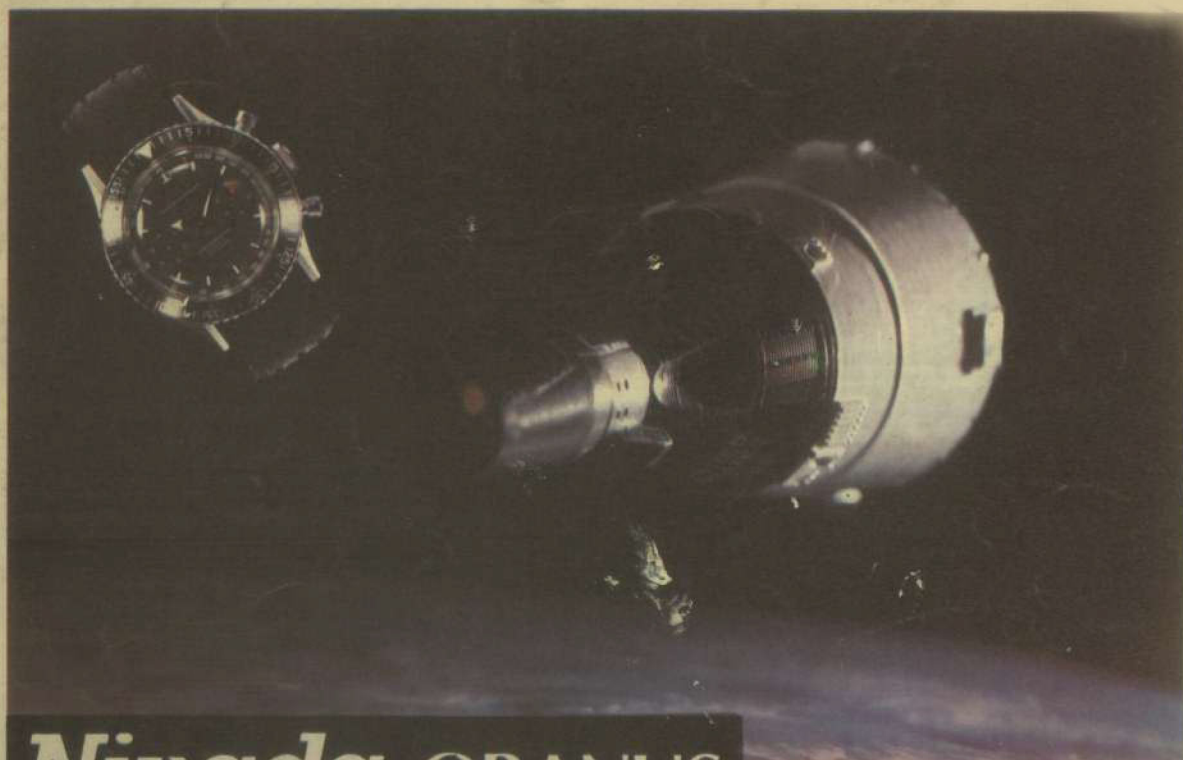
آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .

آدامو اخیرا در فیلمی نام « جزیره شقایق ها » شرکت کرده است . این فیلم در حقیقت ترانه‌ای بلند است و زبان تصویر ، رویای بیدار نوجوانی و رنگین کمانی ساد لوحانه و صمیمی است . آدام در این فیلم نقش جوان ولکر شاعر پیشه‌ای را بازی میکند و عاشق دختری مدل مکهلم است .





Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا گرونومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واٹر پروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است